کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب ۱ ...
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۵۹۱
شمارهٔ ثبت کتاب
۹۱۱۳۷
۱۲۵۱۶

یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود و سبب فاعلی [illegible]
مقدم بود در وجود و موخر مقاله اول در اسباب مادی صحت و چنین این اسباب چهار
است این مقاله منقسم میشود بچهار باب باب اول در ارکان و انرا اصول و عناصر و
اسطقسات گویند و آن اجسامی چند بسیطه است که اجزای اول بدن انسان و غیر
آن از وی مرکب است یا متوجه مرکب شود و آن چهار است زیرا که یا متوجه محیط و بر تقدیر
بن یا طالب غایت بود یا طالب جهة انچه طالب غایت محیط بود آتش است و
طبع آن گرم و خشک است و محل او بالای دیگر ارکان بود چنانچه محدب کرهٔ آتش مماس
مقعر فلک قمر باشد و فایدهٔ او در مرکبات انضاج و تلطیف و کسر برودت عنصرین
باردین و تفریق مختلفات و جمع متماثلات بود و انچه متوجه جهة محیط است نه غایت آن
هوا است و طبع آن گرم و تر بود و فایدهٔ او آنست که در مرکبات تحقیق [illegible]
و تحلل کنند و محل او زیر کرهٔ آتش است و انچه متوجه جهة مرکز بود [illegible] و طبع
[illegible] و فایدهٔ او در مرکبات [illegible] قبول اشکال و [illegible] و محل
کره هوا است و انچه طالب مرکز بود [illegible] و صور پیدا [illegible]
و قول اطبای خاک است و طبع او سرد و خشک است [illegible]
اشکال و هیئات و استمساک بود باب دویم در [illegible] در عرف [illegible]
لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب مزاج [illegible] مخصوص [illegible]
[illegible] باعضا منتشر گردد و اعضا را بواسطهٔ حیات و استعداد [illegible]
[illegible] حاصل شود و انرا روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدن [illegible]
ان بعضی بدماغ رسد کیفیتی دیگر [illegible]
نفسانی گویند و قوت نفسانی [illegible]
[illegible]

[illegible] و تمیز و تولید حاصل شود پس بحقیقت و قول معلم اول و محققان حکما یک
روح است که در هر محلی و مظهری از نوع صورتی و اثری پیدا می شود و بحسب ظاهر قول
چنین است که هر یک باستقلال روحی اند والله تعالی علیم بالخلق لما یخلق باب سیم
در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن میشود آن وقت که جمیع تمام اعضا میگردد او را چهار استح
[illegible] لاحق میگردد هر یکی را از آن هضمی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز می شوند
خلاصه جهت تغذیه محفوظ می ماند و فضله بطریق اسهال مندفع شود و هضم اول از آن
زمانست که دهن او را مضغ میکند تا بمعده قرار گیرد و مشابه کشک تخین شود
و انرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق ماساریقا که عروق چند شعریست [illegible]
کبد و معده بکبد میرود و کثیف انطریق امعا دفع میشود و انرا براز گویند و هضم دوم در کبد
[illegible] عبارت از استحالت کیلوس باخلاط و خلاصه آن با ورده رود و فضله که مائع [illegible]
[illegible] کلیه و مثانه مندفع گردد و انرا بول گویند هضم سیم در عروق و آن عبارت
[illegible] لت مادهٔ رطوبت اخلاط باعضا بحسب مزاج فقط هضم چهارم در اعضا است
[illegible] عبارتست از استحالت رطوبت و مادهٔ که مشابه اعضا شود باعتبار هیئات و صورت
[illegible] شود بالفعل و هر یک از اعضا در قوام تمام فضله این دو هضم مثل عرق و وسخ
[illegible] پس مثل هضم دوم انچه از رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط اربعه
[illegible] هضم سیم انچه از رطوبت ثانیه است از ماده و ممول خود و این رطوبت یا فضول
[illegible] فضول باشد بدن را بدان احتیاج نباشد و چون احتراق نکند متعفن شود
[illegible] باشد و انچه غیر فضول باشد و آن بچهار صنفست یکی آنکه در عروق
[illegible] آنکه مستحیل شود بجوهر عضو بحسب مزاج سیم آنکه [illegible]
انصاق اعضا بواسطهٔ آنست [illegible]
[illegible] مستحیل میشود [illegible]
[illegible] ست و انچه

خون طبیعی و غیر طبیعی

و انچه متوسط خون و انچه نضج تمام نیافته باشد بلغم و هر یک از این چهار
طبیعی بود و غیر طبیعی اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین و طبع
او گرم و تر بود تغذیه جمیع بدن بدو باشد تنها یا با قسطی یا از اخلا
طی دیگر و غیر طبیعی از و یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب
[illegible] و بر تقدیرین یا بصفراویت یا بسوداویت یا بلغمیت مایل بود

بیان بلغم طبیعی و غیر طبیعی

اما بلغم طبیعی طعم او مایل بود بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و فایدهٔ
او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل
بخون گردد و غذای بدن شود و از این جهت او را مفرغ نیست
و با خون در جمیع عروق جاریست و فایدهٔ دیگر آنکه با خون
کشته غذای دماغ شود و دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند و بلغم غیر
طبیعی باعتبار قوام بنج است زیرا که اگر متفق القوام بود یا رقیق
بود انرا مائی گویند یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در رطوبتی مانند با شد
زجاجی گویند و اگر رطوبت بتحلیل رفته باشد حصی گویند و اگر مختلف
القوام باشد اگر اختلاف محسوس باشد مخاطی گویند و اگر غیر محسوس

صفرای طبیعی

باشد خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار است عفص و مالح و تفه
و حامض و بلغم مالح آخر اصناف طعم باشد اما صفرای طبیعی لون
او احمر ناصع است و طبع او گرم و خشک است و او در کبد بدو قسم
شود یکی خون در عروق شود جهت ترقیق دم یا نفوذ کند در منافذ ضیقه
و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم غلیظ کند و غذای بعضی اعضا شود
مثل ریه و قسمی دیگر بمراره زیره جهت غسل امعا و تدبیر بر دفع براز
و صفرای غیر طبیعی انچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر
بود انرا مره و هوی گویند و اگر در معده محترق شده [illegible]

وکر الثّ چون قحترق شود زنجاری کویند وان بمنزلهٔ سم شده وانچه بسبب واردی متغیر
شده باشد اکر وارد بلغم رقیق بود مرهٔ صفرا کویند واکر بلغمی غلیظ بود مخی کویند واکر
سودا بود صفرای سوداوی اما سودای طبیعی درد چون طبیعی بود وطعم او بحموضت و عفوصت
مایل بود وطبع او سرد وخشک واو در جکر پیدا شود و قسمی از وی با خون بعروق شود
جهت تمتین و تغلیظ دم و غذای بعضی اعضا شود و مثل عظام و قسمی بطحال رود با جهة
تنقیه وغذا غذا بمعده ریزد و غیر طبیعی از وهم خلطی باشد که محترق شود اکر چه سودای طبیعی
بود انرا رمادیه و مرهٔ سودا کویند والله اعلم بالصّواب باب چهارم در اعضا مشتمل بر مقدمه
و دو فصل مقدمه در تعریف اعضا و تقسیم و بر سبیل اجمال بدانکه اعضا عبارتست
از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود وارسطو بر آنست که اول عضوی
که متکون میشود دلست و بعضی کفته اند که جکر و بعضی دیکر بر آنند که چون ... ربع المستقر
در دو غلیان پیدا شود و چهار نقطه در وی پدید آید یکی در محل دل و دیکری در محل جکر و یکی در محل
دماغ قرار کیرد و یکی او بمه محتوی کردد اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی
... بعضی یا قابل مطلق همچون لحم یا معطی و قابل همچون کبد
به معطی و نه قابل همچون عظام و وجه دیکر کفته اند که اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس
یا مرؤس یا نه خادم رئیس و نه مرؤس زیرا که اکر مبداء قوتیست که محتاج الیه بود در بقای
شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و انثیین انرا رئیس کویند و اکر متم و ممد بود در فعل
عضو از اخادم رئیس کویند و این خادم یا جهتی بود همچون ریه قلب را و معده کبد را و آلات
غذا و شکم دماغ را و اوعیهٔ منی انثیین را یا مودی بود چون شرایین قلب را و اورده کبد را
و اعصاب دماغ را و احلیل انثیین را و اکر نه مبداء قوت و نه ممد او بود و اکر قابل فعل
رئیس بود انرا مرؤس خوانند چون لحم و اکر قابل نباشد نه رئیس و نه مرؤس
... عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود و انرا اعضاء متشابه الاجزا کویند یا مرکب بود انرا
... اند و بسیار مرکب درین فصل کفته شود ان شاء الله تعالی

فصل اول

فصل چهارم از ار اول

فصل اول در تشریح اعضاء مفرده و اقسام آن ده است اول عظم است و آن اساس
بدن و دعامت حرکات بود و اقسام آن بسبیل اجمال یاد کرده میشود اما جمجمه مجموع
قسمت از هفت عظم چهار بمنزلهٔ دیوار یکی بمنزلهٔ سطح که آنرا قاعدهٔ دماغ کویند
و دو بمنزلهٔ سقف که انرا قحف کویند و فک اعلی مرکبست از چهارده عظم که عظام
حنک و وجنه و چشم و کوش و انف ست الت و بیکدیکر متصل شده مفاصل
انرا اور و زکویند و انف از دو عظم مرکب است و در ... انف غضرو فیست
که آنرا ابد و قسم میکنند و فک اسفل اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسان
یا بحسب صنف بود مثل ترکی و هندی یا بحسب شخص از هر صنف که باشد یا به
حسب عضو همچون اعتدال جلد و هر یک ازان بقیاس یا داخل بود یا خا
رج پس اعتبارات ثمانیه مقصود شود اما علما را خلافست در آنکه اعدل اصناف
کدامست شیخ الرئیس بر آنست که شکان خط استوا اعدل اصناف است
زیرا که شب و روز انجا یکسان است و صورت کیفیت هر یک از آن بیکدیکر
منکسر شود پس اعدل بقاع بود و نیز موازی معدل النهار اند و امام رازی بر آنست
که سکان اقلیم رابع اعدل اند برای آنکه وسط اقالیم است و توالد و تناسل انجا
بیشتر است و اعتدال بحسب شخص اعدل شخص بود از عدل صنف و بحسب
عضو کفته میشود تذییله فی امزجة الاعضاء بدانکه کرمترین چیزی در بدن روح
است پس قلبست پس منی پس خون پس لحم پس طحال پس
کلیه پس شرایین پس اورده پس جلد و سردترین آن بلغم است پس شعر
پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع
پس دماغ پس شحم پس سمین جلد و ارطب ان بلغم است پس دم پس سمین
پس شحم پس لحم پس نخاع پس ثدی و انثیین پس ریه پس کبد پس طحال
پس کلیه پس عضل پس جلد و ایبس شعر است پس عظم پس غضروف
پس رباط پس وتر پس غشا پس شراین پس اورده پس عصب
حرکت پس قلب پس عصب حس پس جلد و این ترتیب جالینوس

نهاده است لیس برای تقدیر جلد اعدل اعضا باشد و اعدل از وجلد کف و اعدل از وجلد ل
سبابه و اعدل از وجلد انمله والله اعلم باب دویم در قوی و افعال قوت در عرف اطبا مبدء
فعل است و صدور کر با شعور است قوت نفسانی و اکر بی شعور بود یا مختص بحیوان
باشد ان قوت حیوانی باشد یا مختص بحیوان نباشد و آن قوت طبیعی باشد و تا در نبات
نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل منبعث میشود و مرکب او روح حیوانیست و بواسطهٔ
شرایین بجمیع بدن میرسد و این قوتیست قلب و شراین را تحریک با نبساط و انقباض
میکند با ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و بدین اعتبار ش فاعله کویند
و چون در عوارض نفسانی متاثر کردد آن را منفعله کویند و قوت نفسانی از دماغ منبعث
میشود و بواسطهٔ اعصاب در جمیع بدن منتشر کردد و افاضت حس و حرکت کند
باذن باری تعالی و این قوت بدو قسمت شود مدرکه و محرکه اما مدرکه بده قوت منقسم شود
اول مدرکه امور ظاهری و انرا حواس ظاهر کویند و آن پنجست اول قوة باصره و ان قو
تیست که موجود است در تقاطع صلیبی که در میان دو عصب واقع شده است
که از مقدم دماغ بعینین می آید و ادراک الوان اشکال بدو حاصل میشود و حکمت
در این است که تا محل ادراک عینین یکی باشد و مدرک الشّ یکی باشد و این قوة
بواسطهٔ روح لطیف که در عصبهٔ مجوفه است برطوبت جلیدیه میرسد تا ادراک الوان
و اشکال کند دویم قوت شامه و آن قوتیست که بواسطهٔ روح جاری میکردد در دو عصبه
که شبیه بحلمتی ثدی است از مقدم دماغ رسته تا ادراک رایحه مشمومات کند سوم ذائقه
است و آن قوتیست که بواسطهٔ عصبی که در زبان مفروش است و بیوست لعاب
ادراک طعوم میکند چهارم سامعه است و آن قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش
شده است موجود است تا بواسطهٔ وصول هوا ادراک اصوات میکند پنجم لامسه است
و آن قوتیست که موجود است در لیفات و شظایای اعصاب که در جمیع بدن
منتشر است تا بدان ملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر میشود و قسم دویم قو
تیست مدرک امور باطنی است و انرا حواس باطنه کویند و آن هم پنج قوة
است اول حس مشترک و آن قوتیست که هر چه بحواس ظاهر مدرک می شود

مودی بدو میکردد از این جهة او را حس مشترک کویند محل بطن اول دماغست دویم خیالست
و انرا خزانه حس مشترک کویند زیرا که هر چه در یابد بسپارد و محل دمو اخیر ان بطن است
سیم متخیله است و انرا متصرفه کویند باعتبار انکه تصرف کند در صور محسوس که در خیال موجود
است و این بترکیب بود همچون تصور انسان دو سر و بتفصیل بود همچون تصور انسان
بی سر و متفکره نیز ش کویند چون مطاوع عقل باشد چهارم متوهمه است و آن قوتیست
که ادراک معانی جزئیه کند که بمحسوسات متعلق است مثل صداقه و عداوه و محل او هم
بطن اوسط است پنجم حافظه است و ان قوتی بود که معانی که متوهمه یا متفکره
انرا ادراک کرده باشد نکهداری کند و او را متذکره نیز کویند باعتبار انکه چیزهای فراموش شده را
بیاد آرد و همچون خزانه متخیله و متوهمه است و محل آن بطن موخر دماغست اما محرکه بر دو
قسمت باعثه و فاعله و باعثه بر دو قسمت شهوانی و غضبی شهوانی انست که باعث
شود بتحریک جهة نافعی و غضبی انست که باعث شود بر تحریک جهة دفع مضر و
این منفعت و مضرت اعم از انست که فی الواقع بود یا بحسب ظن بود و فاعله
قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطهٔ او عضل متشنج و مسترخی کردد و بقبض
و بسط آن اعضا متحرک کردد و فاعله مطیع و تابع باعثه باشد و قوت طبیعی در جکر است
و مرکب او روح طبیعی است و آن یا مخدوم بود برای ابقای نوع یا شخص یا خادم بود
باشد اما مخدوم که متصرفه است از برای ابقای شخص غاذیه و نامیه است و غاذیه
قوتیست که در غذا تصرف کند و انرا مشابه جوهر بدن کرداند و متصل و ملصق
با عضا کند و نامیه قوتیست که انچه غاذیه انرا حاصل کرده باشد در اقطار بدن بر وضع
و تناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال مقدار و غایت غایی که نوع و مزاج او مقتضی
انست برسد و مخدوم که متصرفه است برای ابقای نوع او هم بر دو قسمت
مولده و مصوره و مولده انست که از خون صالح در رطوبات ثانیه تحصیل منی کند
و انرا مستعد قبول صورت انسانی کند و مصوره انست که باذن خالق جل و علا

اعضا را شکل و مصور گرداند بتجویف و مفاصل آن پیدا اما خادم چهار است اول جاذبه و آن قوتیست که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب و مفید باشد جذب کند دوم ماسکه است و آن قوتیست که آن مناسب مجذوب را نگاه میدارد تا هاضمه در وی عمل کند سیوم هاضمه است و ان قوتیست که ان مجذوب را مستحیل گرداند و مهیا و آن سازد که غاذیه اثر آن تصرف کند چهارم دافعه است و ان قوتیست که آنچه بعد از تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت غذا انداشته باشد مندفع گرداند و کیفیات اربعه خادم آن چهار اند اما حرارت بالذات همه را خادم است زیرا که این افعال حرکات است و ان بی حرارت نتواند بود و اما برودت بالعرض خادم ماسکه است جهة استمساک و خادم دافعه نیز باشد جهة منع تحلل ریحها که بمدد دفع بود و یبوست بالعرض خادم ماسکه است جهة قبض و خادم جاذبه و دافعه است جهة تقویت روح که حامل قوتست و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهة تسییل و نفوذ و احالت غذا و خادم دافعه بود جهة تسییل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خادم غاذیه و غاذیه و نامیه خادم ان مولده اند والعلم عند الله مقاله سیم در اسباب فاعلیه صحت و ان مشتمل بر مقدمه و دو باب اما مقدمه در تعریف اسباب بدانکه بعرف اطبا متداول و منقسم است بدانکه اطبا گویند که سبب آنست که اولا او موجود شود پس از و حالتی از احوال بدن حادث گردد بر سبیل وجوب و آن را امیزه گویند یا از ثبات حالتی از احوال موجود لازم اید و اثر را حافظه گویند پس بدانکه هر حالتی را از احوال بدن سته سبب هست بادی و سابق و واصله برای آنکه یا سبب بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی حرارتی گردد یا غیر بدنی همچون حرارت افتاب و برودت هوا و این را خارجی گویند یا همچون غضب و فرح و اثر انفسانی گویند و سبب غیر بدنی را بادی می گویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچون امتلا که اولا حاصل شود و سبب عفونت بود و ان را سابق گویند و اگر بواسطه سبب حالتی گردد و اثر را واصل گویند همچون عفونت که سبب حمی شود و بدانکه فعل و تاثیر سبب بالذات بود همچون تبرید اب سرد یا باستعمال

ان و بالعرض بود

ان و بالعرض بود همچون تسخین اب سرد بحقن حرارت و هر سببی از اسباب خالی نیست که بعضی او تا عدار و ممکن یا نباشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر ضروری و این قسم با مضار طبیعت بود همچون عرق و قتل و الحرق الفصال یا مضار نبود همچون تضیی برافت استادن و سیم پس شروع کنیم در اسباب ضروریه شش که در اسباب ضروری و او را از ان جهة ضروری گویند که مادام که انسان در حیات باشد ازان لابد بود و اسباب غایت نیز گویند از برای انکه احتیاج بدان عمومی دارد در حالت صحت و مرض و این اسباب شش اند زیرا اگر وارد بر نفس شود اعراض نفسانی است و اگر وارد بر روح میشود هوا است و اگر وارد بر اعضا میگردد اگر این عروض بالذات است ماکول و مشروب و اگر بالعرض است استفراغ و احتباس و اگر وارد بر دو عضو هر دو میگردد اگر با شعور باشد خواب و بیداری و اگر نه با شعور باشد حرکت و سکون بدنی و مجموع در شش فصل گفته شود جنس اول در هوا بدانکه هوائی که محیط است با بدن و محتاج الیه است از جهة ترویح و تعدیل روح باستنشاق ان و دفع فضلات و خالی از وجه هوا چون باندرون میرود موجب تقویت و ترویح روح میشود بسبب حرارت روح میگردد و دخان میگردد پس بیرون می آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و با بخار و دود نیامیخته باشند و از موضع اجامی و خنادق و مقابر و از مباقل ردیه مثل کند و جرو جرد کرب و پیاز و از معادن ردیه مثل کبریت و زرنیخ و از اشیاء مفسده مثل الحجر دود و در سفوف و جدران محبوس نباشد بکسر وقتی که هوا از افسار مام پیدا شود و موجب وبا گردد و نفوذ با لسه که در ان وقت هوا محبوس بهتر از هوای گشاده بود و تغیراتی که هوا را حادث شود طبیعی بود یا غیر طبیعی یا مضار طبیعی بود یا نه اما تغیرات طبیعی آنست که بواسطه فصول و انتقالات ان لاحق هوا شود و پیش منجمان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب است در ربعی از فلک چنانچه در اول حمل تا اخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا اخر سنبله صیف و از اول میزان تا اخر قوس خریف و از اول جدی تا اخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع از زمانست که هوا معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما ظاهر شود و خزان زمانیست که مقابل ربیع بود

و تغیر در اشجار و ثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا از زمانست که سرما غالب شود و صیف انکاه هست که گرما غالب شود و شاید که فصول طبیان با فصول منجمان موافق بود که تقدم و تاخر کنند اما هوای ربیع چون بالطبیعت گرم و تر باشد اعدل فصول بود و اقرب زمان باعتدال حقیقی و مناسب مزاج و موجب کثرت خون بود که اخلاطی که در بدن بواسطه سرما بسته باشند در ربیع بحرکت اید و بهترین ربیع آنست که معتدل و باران باعتدال اید اما هوای تابستان چون بالطبیعت خود باشد گرم و خشک باشد و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت با فراط نباشد و موجب کثرت خون و حمرت وجه و شدت اشتها شود و اگر مفرط بود موجب صفرت لون و کثرت صفرا و حمی بود و بهترین صیف آنست که هوا صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و گرما در غایت شدت نبود اما هوای خریف چون بالطبیعت خود باشد سرد و خشک بود و او ابدترین فصول شمارند از انجهت که در مقابل ربیع افتاده است و او موجب تزاید اخلاط و نحافت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنه بود و بهترین خریف آنست که بسیار باران اید و بامداد و شبانگاه بغایت سرد نباشد و پیشین گاه بغایت گرم نبود و اما هوای زمستان چون بالطبیعت خود بود سرد و تر باشد و موجب تکاثف و عدم تحلل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال بود اما امراض بارده نیز حادث شود و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال و استرخا اعضا و نزلات و زیادتی بلغم و امراض بلغمی و امراض رطوبی شود و بهترین زمستان آنست که باران آب راید و باد جنوب کمتر اما تغیرات غیر طبیعی که مضار طبع نبود و لاحق هوا شود و بواسطه امور سماوی بود یا امور ارضی که بدان سبب فصول بر طبیعت خود نماند چنانچه مثلا ربیع بهوای شتا گذرد یا صیف بطراوت ربیع و بالعکس اما امور سماوی

مثل انتقالات

مثل انتقالات و قرانات و احتراقات کواکب و کثرت دراری فوق الارض و انکشاف هوا و عدم ان بود و امور ارضی شش است اول انکه بواسطه ارض بلد بود قریب بود محاذات احد المنقلبین یعنی نقطه صیفی و شتوی در شمال و جنوب ان بلد در غایت سخونت بود و اگر محاذات دور بود و اگر بخط استوا قریب بود معتدل باشد والآ وارد باشد دوم انکه بواسطه وضع بلد باشد اگر بحد بود یعنی مرتفع بود بارد باشد و اگر غور بود گرم سیوم انکه بواسطه مجاور جبال بود و ان بر دو وجه باشد یکی انکه جبل موجب زیادتی وقوف اشعه باشد و موجب کثرت سخونت شود یا بعکس این واقع شود و موجب برودت گردد دوم انکه جبال موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع یکی ازان شود و موجبات ان گفته میشود پس تغیر بحسب جبال در هوا حادث شود بالعرض چهارم انکه بواسطه مجاورت دریا بود و ان بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود تبرید نیز کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر شرقی بود ترطیب فقط و اگر مغربی بود تعلیظ پنجم انکه بواسطه هبوب ریاح مشهوره چهار است شمالی و ان بارد یابس است و موجب تقویت قوی و هضم اشتها کی بود و اصلاح هوای فاسد کند اما بر اعضای عصبانی مضر بود و جنوبی و ان حار رطب است و موجب انفتاح مسام و لغزان اخلاط و ارخاء قوت و نقص حواس و صداع و حمیات بود اعضاء مفرده گرفته اند و تراست و ان جسمی است که مشابه جوهر عصب است و باطراف عضل و اعضا متصل است جهة تحریک اعضا رباط است و ان جسمیت شبیه بعصب اما بی حس است و فایده آن ربط دادن عظمی بود با عضوی دیگر و او را عقب نیز گویند شریانست و آن عروق متحرک باشند و مخلوق از لیف عصب بود از بطن الایسر قلب رسته و در حرکت انقباض و انبساط تابع اوست و از فایده او ارسال روح حیوانیست بجمیع بدن و جمیع شرایین دو طبقه باشند الا شریان وریدی که یک طبقه است و بریه میرود ورید است و او عروق ساکنه است که از محدب کبد رسته است و روح طبیعی بجمیع بدن میرساند و تغذیه

وتمه از و حاصل میشود وهیچ اورده یک طبقه است الا ورید شریانی که دو طبقه
است وبریه میرود   عشاست وان جسمیست عصبانی از لیفات
عصب ورباط منتسج گشته جهت حفظ شکل وهیئات اعضا وتشدید وتوثیق و
استعواک آن با دیگر اعضا وافاضت حس در اعضا عدیمة الحس مثل کبد وطحال
واین از قسم ازمنی متکون شوند وچون منفصل کردند التیام پذیرند مگر
بعضی از ان در زمان طفولیت وانچه غیر این بود مثل شحم ولحم از خون متکون شوند
وچون منفصل کردند التیام پذیرند   لحم است وان عضویست که از دم
طبع متولد شود بعد و فرج وخلل اعضا را محلو ومحشو گرداند وعاقد او حرارت بود
وبعضی بدین اقسام شحم وسمین وشعر وظفر وجلد قسم کرده اند وازاعضا مفرده
شمرده اند ودر ان نظر است زیراکه شحم وسمین داخل لحم است وشعر
وظفر از زواید وفضلات اند وجلد مرکب است نه مفرد وبنا برین یک گفته آید
اما شحم جسمیست ابیض است که از مائیه مائی دم در اعضا عصبانی مثل شرب
وامعی متولد شود وبواسطه برودت محل منجمد گردد وعاقد او برودت است و
سمین مشابه لحم است وازدمی ودسم متولد شود واو همچون مرکبی است
از لحم وشحم وشعر جسمیست که از بخار دخانی متولد شود وطبیعت او را جهت
فضله او را دفع میکند بطریق مسام وبعضی از شعر زینت را بود همچون حاجب
ولحیه وبعضی زینت ووقایه را همچون موی سر ومژه وظفر جسمیست
عضروفی عدیم الحس که متصل است بسلامیات انمله وفایده آن از حک
ولقط ومانند آن مخفی نیست وجلد عضویست منتسج از لیفات وشظایای
عصب وخلل آن بلحم محشو شده وچون عشائی بود مر جمیع بدن را
وفایده آن حفظ شکل هیئات وافادت حس وادراک ملموسات بود
در اعضای مرکبه واورا اعضای آلی از ان جهت خوانند که بعضی
الاة حیواة

آلات حیواة وتنفس است وبعضی الات غذا وبعضی آلات شعور وبعضی آلات تناسل اما اعضاء
حیوات وتنفس قلب وریه وحجاب است قلب اشرف اعضاست ورئیس مطلق ومحل روح
حیوانی بود واو مولف است از لحم ومبدا اصناف لیفات وعشائی غلیظ بران محوی
که انرا غلاف قلب گویند وشکل او صنوبریست وغایه او بر بالاست وان عضو منبت
رباطات وشعبه مربوط ومحل دل ومنشا سینه سیست مایل بطرف چپ واورا دو بطن است
بطن ایمن محاذی کبد است ودرون خون بیشتر از روح بود واز کبد وریدی بدو متصل است
جهت رسانیدن خون لطیف وبطن الیسر بزرگتر است ودر روح بیشتر از خون بود وانرا
شغاف قلب گویند وازو دو شریان طالع شده یکی شریان وریدی که بریه میرود جهت
جذب نسیم ازاو ورسانیدن دم لطیف باو ویکی دیگر شریان بزرگیست که اصل جمیع
شراین بود وانرا ابهر والطی گویند ومنشا این دو بطن منفذیست همچون ثلمی
برای تلطیف دمی که از بطن ایمن ببطن الیسر میرود وانرا دهلیز خوانند واز طرفین قلب
قریب بقاعده او از موضع دخول دم واز موضع دخول خون نسیم دو زایده است
که انرا اذنی قلب گویند   عضویست مرکب از جوهر لحم وعشا وعصب حساس
متحرک وان آلت ممد ریه است در انقباض وانبساط وحجابیست میان الات غذا
والات تنفس   مخلوقست از لحمی وردی سخیف واز شعب شریان وریدی
وشعب ورید شریانی وشعبه قصبه ریه وعشائی ذو الحس بر مجموع او کشیده واو دو شق
شده است وشق طرف الیسر بزرگتر وشعبه ومجموع گرد قلب برآمده وفایده آن ترویح قلب
است بواسطه جذب نسیم واخلاط ان با کیفیتی مناسب مزاج قلب ودفع
بخار دخانی وان مبدا صوتست   اما حلق عبارتست از مجموع فرجین بود که ان مری
وقصبه ریه است وتعریف مری در اعضاء غذا یاد کرده شود وقصبه ریه عضویست
مزماری شکل مولف از اعضاء رباط وغشائی بران کشیده واز قدام مری نهاده است
وفایده آن تنفس است که عبارتست از جذب نسیم ودفع بخار بود وبالای او حنجره است

روغن بنفشه [illegible]
انقوزه   مرباب   مصطکی
۴ مثقال   ۲ مثقال   ۵ مثقال
[illegible]   روغن گاو   [illegible]
[illegible]
اردو جوبه   [illegible]   [illegible]
۵ مثقال
[illegible]
[illegible]   قاصر   [illegible]
۲ مثقال   [illegible]
[illegible]   ۳ مثقال
[illegible]
۲ مثقال
[illegible]
۵ مثقال   ۵ مثقال
۳ مثقال   ۳ مثقال

وان عضوی غضروفیست که الات اتمام صوت وعضو نفس بود واو مرکبست از سه غضروف
یکی از طرف قدام که انرا ذرقی وترسی گویند ودو دیگر از طرف حلق که مایل مری باشند
واین دو کوچکتر اند یکی نام لا اسم که گویند میست ویکی را بکسی گویند برای انکه در حالت
بلع بران می افتند تا چیزی در قصبه ریه نرود وانغلاق حنجره بدو پیدا میشود ودر حوف جسمیست
شبیه بلسان مزمار که انضمام وانفتاح پذیرد وصوت بدان حاصل شود
عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره اویخته وفایده او لقلقه هوا بود واز دخان
وغبار ومحل ممد صوت باشد   دو عضوند از لحم عصبانی شبیه بغدده که از اصل زبان رسته اند
وفایده آن منع هواست از انکه دفعة نفوذ کند اما الات امور دماغ وچشم وگوش وبینی است
عضویست رئیس ومحل روح نفسانی بود واو مرکبست از مخ واورده
وشراین وعشائی رقیق که ملاقی نفس اوست وعشائی صلب که همچون بطانه
این غشاست ومماس قحف است وشکل دماغ مثلثی مخروطی بود وقاعده
او مقدم راس است والین از موخر است زیراکه منبت اعصاب حس است
وراس او از موخر دماغ است واصلب بود زیراکه منبت اعصاب حرکتست
ودماغ از جهت عرض که از طرف پیشانیست تا پس سر بسه قسم منقسم میشود
وانرا بطون دماغ گویند واوسع بطون بطن مقدم است واصغر بطون
بطن اوسط است وان مانند دهلیزی است میان بطن مقدم وموخر
بود ودر زیر بطن اوسط تجویفیست وانرا معصره گویند وفضلات دماغ
انجا جمع میشود وبحسک فرو می آید وعشائی که مماس جوهر دماغ است
ماننده تر از ید عضوی بر جسم افتاده است واز ان صورتی همچون کرمی پیدا
میشود بواسطه حرکت انبساط وانقباض شراین او متحرک است مشابه
جوهر دماغست وخلیفه اوست واورا سه غشاست واو همچون ونباله دماغ
بود که در فقرات متحدر شده تا بعصعص بر سر چشم از اعضای شریفه است
ومرکبست از سه

ومرکب است از سه رطوبت وهفت طبقه ودر و اعصاب وشراین واورده ومتفرق
شده نظم کرد افریدگار تعالی بلطف خویش چشمت بهفت پرده وسه آب منقسم
صلب ومشیمه شبکه زجاجی ونس جلید پس عنکبوت وبیض وعنب قرن ملتحم
اول که مماس هوا بود وانرا ملتحمه گویند وجوهران لحمی دسیم است ومتصلست
بعضلات محرکه وانرا بیاض سمین گویند   دویم را قرنیه گویند واو بعد از ملتحمه است
سیم راکه بعد از قرنیه است عنبیه گویند ولون او مختلف است ودر بعضی
اشنی ص سیاه ودر بعضی اشنی ص اشهل ودر بعضی ازرق بود وبعد از این طبقه
رطوبتی بیض است وان رطوبتی سفید شفاف بود   چهارم بعد از اوست
وانرا عنکبوتیه گویند وان غشائی رقیق است مانند نسج عنکبوت وبعد از رطوبت
جلیدی بود وان جسمیست مانند جلید بغایت شفاف وطرف ظاهر او پهن است
جهت انطباع مرئیات وطرف باطن او مخروطیست تا در ثقبه عصبه مجوفه که حس البصر
بدان بود مرکوز گردد وبعد او رطوبتی زجاجی است که شبیه بابگینه گداخته باشد
پنجم را شبکه گویند واو بعد از رطوبت زجاجی بود   ششم را مشیمه گویند وان همچون
غشائیست که بر جمیع محتوی شده است   هفتم صلبیه گویند وان عشائی غلیظ است
که ملاقی عظم عین بود وبحقیقت ابصار برطوبت جلیدی حاصل میشود وباقی الات
ومعدات اویند چه رطوبت بیضی حافظ اوست تا بواسطه واشو دفعتا در جلیدی
منطبع نگردد که موجب اضرار شود ورطوبت زجاجی مغذی اوست وطبقات از قدام
وخلف همچون وقایه او فتبارک الله احسن الخالقین   عضو غضروفیست
وهوای متموج در و مجتمع میگردد ودر ثقبه عظم حجری نفوذ میکند وچون مصادم عصبه میشود
که در صماخ مفروشست دفوت سامعه درو ست ادراک اصوات حاصل
میشود   بدانکه منخرین چون ببالای بینی میرسد بیدو تجویف منقسم میشوند قسمی
بانتهای فم منتهی شود جهت تنفس واستنشاق هوا وقسمی بعظامی که شبیه

جهت چشم [illegible] مجرب است
[illegible]   زعفران   [illegible]
[illegible]   ۲ مثقال   ۲ مثقال
[illegible]   [illegible]   [illegible]
۴ مثقال   [illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مجرب است
[illegible]
[illegible]   ۳ مثقال   ۳ مثقال
۴ مثقال
[illegible]
[illegible]

بصفاقت منتهی کردد جهت دفع فضلات دماغ و تا دبیرون و ایح کند بدان
دو عصبه که شبیه بدو سر پستانند و ادراک روایح بدیشان حاصل میشود
واما اعضا آلات غذا اول آن مجری دهن است که فایده آن ظاهر است و دندا
ن جهت سحق و طحن دران موجود است زبان مؤلف است از لحم ابیض و شرایین
واورده و اعصاب و دیر او اصل او قطعه لحم غددی است جهت انسکاب لعاب
تا مطبوخ و مطعوم مختلط کردد و زبان در اساغت و ازدراد و تقلیب ممضوغ
ممد فم است و حس ذوق و تکلم بدو حاصل میشود لب مخلوقست از عصب
و لحم و عضل و شریان و ورید و فایده او ستر دهن و حفظ ممضوغ و حبس
لعاب و اعانت تکلم است مری مرکبست از لحم و غشا و دو طبقه است و متصل
نهایت فم و بدایت معده است و چون برابر عظم حنجره رسد و فراختر کردد
و از انم معده کویند و حس او بغایت بود معده دو طبقه است داخل آن عصبا
نیست جهت حس و خارج ان لحمانی جهت حد هضم و مکون حرارت و از فم
معده تدریج و فراختر کردد تا بنهایت آن که نزدیک ناف است و بر شکل کدوی
باشد و غذا دره و مستحیل بکیلوس شود اما مخلوقست از اغشیه و اورده
و شرایین و لیفات عصبانی و امعا شش قسم است اول از ان اثنا عشری
کویند متصل بقعر معده و بواب نیز کویند که در وقت هضم متعلق بود و چون
هضم تمام شود منفتح کردد دویم صایم کویند و او بعد از بواب است
و عروق ماساریقا از او نیز جذب لطیف کویند و صفرا از زهره بدو
منصب شود سیوم را دقاق کویند و او بعد از صایم بود و در و لیفات بسیار
باشد و ان هر سه را امعاء دقاق کویند چهارم اعور کویند و او همچون کیسی
است که مدخل و مخرج ان یکیست پنجم را قولون کویند و ششم را امعاء
مستقیم کویند و او اخر همه است و بمقعد متصل است مرکب از شعب

عصب و اورده

عصب و اورده و شرایین منتسج بود و رطوبتی و سمی بران مترشح شده و او سبب بر اوده محل منجمد
کرده و از جمیع بمجون برده حاصل شود و کرد معده بر آید برای تکون حرارت و معاونت هضم
جگر عضوی رئیس است و جوهر ان لحمانیت و بی حس و غشائی ذو الحس او شده و محل او طرف
ایمن است و محدب او بربطات قویه با ضلاع مربوطست و مقعر او مماس طرف ایمن از قعر معده
است و از انبیح زاید است که از انبیح بر معده و محدود شده و از مقعر کبد عرقی رسته است
که از ان باب کویند و بعضی در نفس منشعب شده است و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا و انرا ماساریقا
کویند از معده و بعضی از امعا لطیف غذا جذب کند و در شعب و اجمع جمع کردانند الفنیح باید و
اخلاط از هم متمیز شود و محدب کبد عرق رسته است که اجوف کویند و بعضی از شعب در نفس کبد
متفرق شده است جهت جذب دم و انچه از و خارج شده اصل اورده است و بدو قسم منشود
و قسم صاعد شود و با علای بدن منشعب کردد و قسمی انحطاط کرده و با سفل بدن متفرق شود مراره و
عضوی عصبانیست همچون کیسی و او بمقعر کبد متصل است جهت جذب صفرا و از ورکی با برون
اید و بدو قسمی میشود قسمی بمعاء صایم متصل شود جهت رسانیدن صفرا بدو و قسمی بقعر معده
متصل است جهت انصباب صفرا او طحال عضوی لحمانیست بر شکل زبانی و محل او جانب
الیسر است محدب او مماس اضلاع و مقعر او مماس قعر معده است و عروق
شرایین در و منتشر شده و اورا دو مجری است یکی متصل بکبد جهت جذب سودا از و و
یکی متصل بقعر معده جهت انصباب سودا بدو تا موجب اشتها کردد و کلیه عضویست
مؤلف از لحم غلیظ و عروق و شرایین و غشائی غلیظ حساس بران محتوی شده و او مانند
نیمه دایره است و کلیه دو است و برباطات قویه بظهر پشت مربوطست و کلیه یمنی
بلندتر از یسری بود و فایده ایشان انست که فضله کبدی بر ایشان ریزد و مویتی که در ان
باشد جهت غذا خود جذب کنند و باقی به مثانه ریزد و کیسه بول است مؤلف از لیفات و
دو طبقه است و بول در و مجتمع میشود و دفعتا بقبل میریزد و اورا عنقی است که بول بدان طریق
دفع میشود و اما اعضای تناسل انثیین و قضیب و رحم است و انثیین مرکبست

از لحم سفید غددی و در میان لیفها بسیار است و اورده و شرایین و اعصاب بدو متصل است و
غشائی برو کشیده و منی در و مجتمع میشود و نضج می یابد و بواسطه جوهر انثیین سفید کردد
همچنانکه در پستان دم طمث شیر میکردد و منی از فضله هضم رابع متولد شود و بانثیین
اید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انثیین رجال بزرگ و ظاهر و مستدیر
بود و انثیین نسا صغیر و پهن باشند و در طرفین فرج پنهان قضیب مرکبست از اعصاب
و شرایین و اورده و خلل ان بلحم محشو شده است و در و مجری بول و منی و وذی و مذی
هست و او از عظم عانه رسته است و اصل او رباطی مجوف بود و نعوظ او آنست که تجاویف
او پر از ریح ممتلی شود و شرایین او پر روح و اورده او پر دم و حس حشفه او بغایت بود تا
انسان از مجامعت ملتذ شوند و موجب لقای نوع بود و فایده قضیب ایصال ماده
زرعت بمستقر خویش رحم عضویست مؤلف از لیفات عصبانی و دو طبقه است
و او چون قضیبی مقلوبست و موضع او ورای مثانه و قدام معاء مستقیم بود و فوهات
عروق بدو متصل شده است جهت دفع فضله طمثی و تغذیه جنین و او را دهنی هست
می ذی فم فرج برای خروج طمث و جنین از و وصول منی بدو و در فم او غشائی است
و رحم در حالت علوق منضم میشود و در حالت ولادت فراخ کردد و فضله طمثی در حالت
آبستنی غذای جنین میشود و در حالت رضاع مستحیل بشیر میکردد و رحم را شوقی بجذب
منی هست و ازین جهت در وقت مجامعت مایل میشود بطرف فرج و منفعت رحم
انست که منی در و قرار کیرد و جنین از و متولد میشود کیفیت تولد جنین بدانکه اکر منی مرد و زن
بهم در رحم قرار کیرند و از جمیع سوء المزاجات خالی باشند و رحم صحیح و نقی
بود و از واردات خارجی و اسباب ماری هیچ مانعی نباشد از قوت و القره بکر در منی مرد
است و از قوه منعقده که در منی زن است دران مزاجی پیدا شود و چهار نقطه مانند
حباب در و پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل کبد و یکی بر مجموع محتوی
شود و حافظ حرارت غریزی و داق اعضا بود و فوهات عروق بدو متصل کردد

تا از ان مجری

تا از ان مجری غذا بجکر طفل رساند و این را حالت اولی کویند و بهفت روز تمام شود و بعد از ان آن
ظهور نقطها سرخ در و شود و منافذ عروق پدید آید بسر ریه چنان خون طمث جاری شود
و این را حالت ثانیه کویند بچهار روز تمام شود و بعد از ان علقه شود و از را حالت ثالثه کویند بشش
روز تمام شود و بعد از ان مضغه کردد و بعضی اعضا حیوانی و طبیعی بدو متمیز کردد و مستعد آن
شود که از واهب الصور تعالی و تقدس روح حیوانی بدو فیض شود و انرا حالت رابعه کو
یند به دوازده روز تمام شود و بعد از ان مزاج باز کوری و انانی ظاهر شود و اعضا را اصل تمام شود
و انرا حالت خامسه کویند بسه روز تمام شود و بعد از ان اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجا
ری و مفاصل بظهور پیوندد و این را حالت سادسه کویند و در نه روز تمام شود و این حالات
مذکوره در ذکور که هنوز حادث نشده باشند و غم در مکروهی کویند که واقع شده باشد و
این عوارض تابع سوء المزاج بود و اکثر سوء المزاج نیز تابع این عوارض بود و تصورات نفسانی
نیز موجب تاثیر و انفعال میکردد چنانکه کفته اند در حالت مجامعت هر صورتی که در خیا
ل مجامع اید نطفه بدان صورت متشکل شود و از تصور حموضات و مثل آن کند دندان
پیدا شود فصل سیوم در حرکات و سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب
تحلل فضلات و بقای غذا و خفت بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعا
ش حرارت غریزی بود و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضتست و ان
حرکت ارادی بود که انسان را مضطر کرداند بتنفس عظیم متواتر و بعضی از ان شامل
جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و کشتی کرفتن و بعضی خاص است بعضوی
مثل قراءة اعضا صدر را و از جنبد کوش را و نظر در اشیاء دقیق چشم را و اعتدال در مجموع
موجب صحت باشد و افراط دران مضر بود و تدبیر ان در حفظ صحت کفته شود ان شاء
الله تعالی فصل چهارم در خواب و بیداری خواب بمثابه سکونست و در و حرارت
غریزی متوجه باطن شود جهت نضج و هضم چیزی که انرا استعداد ان باشد که هضم شود و او
قوت طبیع کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی راست و مکدر کرداند

بسبب تقاعد بخارات وافراط در وموجب تبرید بدن وتبلید نفس وتهیج وجع وضعف اعضای عصبانی بود واشتها ببرد ورنگ روی تباه کند واز خواب وزیر بستر این افعال صادر شود وبیداری ما مشابه حرکتست وموجب اضداد خواب وافراط در وموجب اختلاط وخفت عقل وصداع وخفقان واحتراق اخلاط ونقصان هضم بود وانان آن امراض سوداوی التولد بود فصل پنجم در ماکول ومشروب وآن بر دو قسمست قسم اول در ماکول بدانکه هر چیز که وارد بدن میگردد ومنشا او وحرارت بدن فعل وانفعال پیدا میشود واز شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوایی یا دوای مطلق یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق الست که از بدن متغیر شود وبدن را متغیر نگرداند تغیری که خارج از طبع بود ومشابه بدن گردد وغذایی دوایی الست که از بدن متغیر شود واو را متغیر گرداند بکیفیت حسن ومشابه او گردد وغذائیت آن اکر بر دوائیت غالب بود اما اگر دوائیت غالب بود دوایی غذایی گویند ودوای مطلق الست که در بدن تغیری بافراط نکند ودوای سمی الست که از بدن متغیر شود واو را متغیر گرداند وافساد کند وسم مطلق الست که از بدن متغیر شود واو را متغیر کند وافساد کند اگر حار باشد تحلیل روح واگر بارد بود باجماد موجب هلاک شود وماکول را بر وجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثرا بجو وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند واگر بماده فقط بود انرا غذا گویند واگر بصورة فقط بود ذو الخاصیة گویند واین ذو الخاصیة اگر مرکب موافق تریاق گویند واگر مفردی موافق بود فادزهر خوانند واگر مخالف طبیعت بود سم گویند واگر اثر ان بکیفیت وماده بود دوای غذایی واگر بکیفیت وصورت بود دوای ذو الخاصیة گویند واگر اثر آن بماده بکیفیت وصورت بود انرا دوایی غذای ذو الخاصیة گویند وبدانکه غذا منقسم میشود بلطف وکثیف ومعتدل بکثیر الغذا وقلیل الغذا ومعتدل مجموع بجنس الکیموادی الکیموس ومعتدل الکیموس پس مجموع بیست وهفت قسم بود حاصل الضرب سه در نه قسم دوم مشروب ودر دو بحثست بحث اول در آب بدانکه چون غذا

بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار آنرا امید رقت ومرفق باید تا صلاحیت قبول هضم ونضج در وبهم آید ودر مجاری نفوذ تواند کرد وان چیزی که از او این فایده حاصل شود دو قسمست یکی آب باشد واز فواید دیگر هست مثل محافظت رطوبت اصلی ونظافت ونظارت اعضای لون بدن وترطیب وتبرید اعضا وتلطیف حرارت ومنع عفونت وآب غذا نشود وافراط در وموجب ضعف اعصاب وقوای شهوت شود وبهترین آب آب چشمه بود که بر کل خالص یا بر سنگ جاری گردد ومنبع ان دور بود واز بلندی منحدر شود وتیز رود وزود سرد وگرم شود وزود کدر وصافی گردد وشمال با جاری بدان وزد وآفتاب بدو تابد وهر چه زود بجوشانند زود مهرا شود وموجب ثقل معده نشود وبکر رکه بپالاند منقشع بلشاند ومجموع این صفات در آب نیل موجود است وآب باران لطیف بود خصوص که نان ازابر راعد بارد اما از جهت کثرت رطوبت ولطافت زود متعفن شود واصلاح ان طبخست وآب کاریز ثقیل بود وآب چاه ازان اثقل ومضر بود وآب جزی واجامی مضر بود وآب معدنی اگر حدیدی بود تقویت احشا کند وسببی منع سیلان ونفث دم بود کند ونوشادری مطلق ومحلل بود ونفضی ودسی تقویت معده ودل واحشا کند وکبور دهنی هزال وقشف آرد وکبریتی نیکون وطبع وتنقیه جلد کند آب گرم مفید معده وغاسل او بود وقولنج بکشاید وطبع نرم کند آب سرد مقوی معده ومنبه وشهوت ومسکن عطش بود آب برف ویخ اعضای عصبانی را مضر بود بحث دوم در شراب اگرچه در کلام مجید بر منع وتحریم ان نازل گشته است ومباشرت آن از جمله کبایر است واخبار واحادیث در خباثت ان وارد شده اما چون طبیعت در بعضی معالجات بعضی وقتها بدان محتاج میشود علی الخصوص که شرع نیز لشریک مخصوص رخصت فرموده واکثر خلایق در ان شروع می نمایند وبدلیل منافع الناس طالب منفعتند واو را مضرتی بسیار نیز هست بنابرین مقدمه در انواع او بحسب زمان وطعم ولون ورایحه وقوام شروع میرود اما بحسب زمان بدانکه از ابتدای ظهور سکر دو تا شش ماه حکم نو واسم نو دارد وتا تمامی

سال متوسط گویند وبعد از سال حکم کهنه دارد وشراب نو غذا بیشتر دهد وتن را فربه کند ومناسب محرور مزاج واوقات حاره باشد اما کبد را زیان دارد واسهال ونفخ از او تولد کند وکهنه زود نفوذ کند وتلطیف وتقطیع اخلاط کند وبلغمی مزاج را وامراض بارده را مفید بود وحواس را تقویت ومتوسط در جمیع احکام متوسط بود اما باعتبار لون بهترین شراب احمر ناصع است پس یاقوتی واکثر زرد بود حار وکم غذا باشد وزود نفوذ کند وخمار آرد وابیض نیکو دهد وترطیب کند واسود بدترین انواع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین مقوی ومقطع بود ودیر گوارد کند ودر جگر وسپرز را مضر بود وشراب تلخ حار باشد وزود نفوذ کند واحشا را مضر بود وشراب قابض تقویت معده واحشا کند وتعدیلات سینه را مفید بود وحامض دیر مستی آورد کند ودماغ را مضر بود اما باعتبار رایحه شراب حاد طیب الرایحه تقویت وتنشیط بیشتر کند وحاد غیر طیب مع عدم الرایحه دیر مستی کند ومنتن نجاست بدن وموجب فساد بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ وکدر دیر کذرد وسده آرد ورقیق وصافی از هر نوع که باشد نیک بود وسکر خماران زود زایل شود بخلاف غلیظ اما نبیذ زبیبی جگر ومعده را مفید بود ولیکن قبض ونفخ وصفرا پدید آرد ودوشابی گرم وتر ومسمن بود واما حار ومقطع بود وزود نفوذ کند واو را درد وجع مفاصل را مفید باشد اما صداع وتب آرد وخرمایی مفسد ومخلط اخلاط بود وریاح وسودا ازان تولد کند تسمین بدن کند وانکه از حبوب مثل درت والم سازند بحسب مزاج وطبیعت آن مختلف بود ودران منفعتی نباشد وموجب مضرتها شود اما استکار کنند اما منفعت شراب قرشی گویند ودر هیچ مفرده ومرکبی این منفعت نمی تواند بود که درو هست واین منفعت نفسانی بود یا بدنی منفعتی که نفسانی است سرور وزوال طا وازاله افکار فاسده وترغیب شجاعت وسخاوت ومنع وحشت ودفع سوء خلق وجودة ذهن وذکا وصفاء خاطر بود اما انکه بدنی بود تحسین لون است وبراقیت واشراق آن وانعاش حرارت عزیزی وتفتیح مسام وتجاری وتقویت هضم وتکثیر وتلطیف

هضم وتکثیر وتلطیف دم وترقیق وتنقیه اخلاط واستحاله بلغم بخون واکثر غایله شود ومعاونت طبیعت ودفع فضلات مثل قی واسهال وعرق وادرار اما مضرت او انست که ازاله عقل میکند که اشرف مخلوقات وانفع ملکات وممتاز ان از دیگر حیوانات از وست وقوی را تضعیف میکند ومنع ادراکات نفسانی وبدنی وسقوط شهوت طعام وجماع واسترخاء اعصاب ومفاصل وحدوث غفلت وبهت ونسیان ورعشه وفالج وتغیر کلام وصورت وشکل وثقل حواس وغیر آن از و تولد کند والله اعلم فصل ششم در احتباس واستفراغ بدانکه اعتدال در احتباس واستفراغ موجب حفظ صحتست واستفراغ مفرط موجب تبرید وتحقیق وضعف وتحول بود واحتباس مفرط موجب سده وعفونت وتولد حمیات وسقط شهوة طعام بود وبدن وحواس را ثقیل کند وچون از استفراغات مفاده جماع وحمام است ودران شروع میرود اما جماع فعلیست که بر صحت قوت جمیع افعال وقول موقوفست زیرا که مبداء وقوت متخلو باعث شهوانیت ومحرکه که تمدید ان عضلات میکند وقوت حیوانی که ارسال حرارت وروح وریح بدان عضو میکند واو انسان خود مخصوص باین فعل است بنابرین باید که درین اعضا هیچ نوع از امراض نباشد وجمیع افعال که بهر یک متعلقست بر نهج لایق صادر شود وچه هر آنچه ازین موجب ضعف این قوت بود وجماع چون بحسب اعتدال واحسن اوضاع واشکال استعمال کند موجب انتعاش حرارت عزیزی وتفریح وتقویت اشتها ودفع وساوس وامراض سوداوی ورطوبی بود ودفع امتلا وثقل بدن وکلال حواس کند وترک ان موجب حدوث اضداد این میشود وافراط در آن موجب ضعف قوی وذبول بدن وامراض بارده بود واعضای عصبانی را مضر بود اما حمام فعل طبیع ان تسخین است بواسطه هوا وترطیب کند بواسطه آب واستعمال حمام وانفعال بدن ازان بحسب بوستست واکثر سه مرتبه دارد بیت اول مبرد ومرطب بود بیت دوم مسخن ومرطب وبیت سیوم مسخن ومجفف بود واستعمال حمام اگر باعتدال بود موجب

زیرا طبیعت که تولید ماده منی با اعضای ان ودفع ان میکند

نضج فضلات ودفع ان وتفتیح مسام وتخفیف وتسمین بدن وانتعاش حرارت غریزی
وشهوت غذا وتلیین جلد ودفع کلال وخفت بدن بود وترک ان موجب امتلا واین
بود وافراط در استحمام موجب تحلیل وضعف قوی وعدم شهوت جماع وانصباب مواد
به اعضاء ضعیفه گردد واستحمام با آب سرد موجب تبرید وترطیب ونشاط وقوت اعضا
وقوی وحرارت غریزی بود ومناسب جوانان محرور بود والله اعلم بجمیع الامور
باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل   در اسباب ملحقه بسته ضروری
وان هیج است اسنان واجناس وعادات وصناعات واوراد ذات
خارجی اسنان از آن جمله است که او را تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانکه بعضی از
اشخاص در سنی ضعیف ومریض باشند وچون انتقال کنند بسنی دیگر قوی وصحیح گر
دند وبالعکس چنانکه محرور مزاج در سن شباب ضعیف بود ودر سن کهولت قوی
گردد وسرد مزاج بالعکس این بود ودرجات سن چهار است اول سن نمو وانرا سن
حداثت گویند ابتدای آن سن طفولیت است وان زمانیست که مولود را استعداد
حرکت نباشد بعد از آن صبی وان بعد از نهوض بود وقبل از سخت شدن اعضا وبعد
از آن سن ترعرع وبعد از آن سن غلامیه وانرا مراهق گویند وان وقت بلوغ باشد
وبعد از آن سن فتی تا قریب بسی سال که سن شبابست دوم سن وقوف
وانرا سن شباب گویند وبعد از انقضای سن نمو باشد تا قریب چهل سال وحرارت
ورطوبت در صبی وشباب بنزد جالینوس در کمیت متساوی باشد اما در صبی بواسطه
کثرت رطوبت شدید نباشد ودر شباب بسبب قلت رطوبت شدید وحاد
بانکه بود چنانکه نرم وتر وخشک علاحده مشتعل گردانی ورنا یابی که متساوی اند در
کمیت سیوم سن کهولت بود وان از انقضای سن وقوف تا قریب بشصت
سال ودر این سن حرارت رطوبت در نقصان ویبوست در ترقی باشد وچهارم
سن شیخوخت است وان از انقضای سن کهولت تا آخر عمر بود ودر این
سن یبوست غالب شود وبرودت بسبب رطوبات غریبه واین مجموع
که گفته شد تحت الاطلاق باشند

که گفته شد موجب اعتدال باشند اما بحسب مواضع وبلدان متفاوت گردد چنانکه میگویند در حبشه وزنگبار اسنان تا سی سال وچهل سال
منقضی میشود اما اجناس مزاج ذکور بحرارت ویبوست بود ومزاج اناث برطوبت وبرودت وان نیز باعتبار
اغلب بود نه انکه کل واحد من الذکور بنسبت واحد من الاناث چنین بود   هر قسمی انسان موجب امری
شود مثل انکه صناعتی که مباشر ومجاور آب باید بود وهمچون قصارت موجب ترطیب شود وصناعتی که مجاور آتش
باید بود موجب تسخین وتخفیف وافراط در آن بسبب کثرت تحلیل موجب تبرید شود وصناعتی که مجاور گل باشد
موجب یبوست گردد مثل اکاری ودهقانی   از آن جمله هست که ترک او مغیر مزاج بود ومراعات
او حافظ صحت واستقامت مزاج باشد واعادات مذمومه مثل انکه کسی عادت بچیزی کرده باشد که موجب مواد
فاسده خواهد بود اگر یکبار دفعتا باز ایند موجب ضرر وتغیر مزاج شود پس بتدریج از آن باز آیند واین جهت گفته اند
که العادة طبیعة خامسة والله اعلم   خارجا مثل حمامات واطعمه وکیفیات وذوات ونحوها حاصل
شود از دیگران نمی شود وانکه طیبه است بواسطه مناسبت با روح وسرعت نفوذ مقوی حافظ صحت بود
وانکه کریه بود بالعکس وانان حمل بیفی با افتابت که موجب تحلیل رطوبات استسقا بود وریو وصداع بارد را
مفید افتد وهمچنین اندقان که در زمین گرم امراض رطوبی را نافع باشد واستنقاع در زمین تشنج واعیا را مفید است
وفی ارتشاش آب برودت که موجب انتعاش قوت وازاله کرب ولهب میشود خصوص که با آب گلاب باشد
در تعدیه اسباب عوارض نفسانی جز انکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر یا چون
هم چون حرکت وریاضت وملاقات مسخنات از اغذیه وادویه خواه سبب داخل بود خواه سبب
خارج وتکاثف مسام از عفونت واخلاط واسباب برودت حرکت وسکون مفرطین بود و
استعمال مبردات داخل وخارج ومنجمد اخلاط وافراط در استعمال مسخنات وافراط در تقلیل
وتکثیر غذا واسباب رطوبت استعمال مرطبات بود وکثرت اکل با جودت هضم وسکون ونوم واجتناب
محللات ومجففات واسباب یبوست استعمال محللات مفرط ومجففات بود سبب
داخل یا خارج اسباب ملاست از داخل مثل شادی مرطبات ومولدات اخلاط رطبه لزجه بود
واز خارج مثل استعمال موم روغن واطلیه ومملسه وهوای نوم واسباب خشونت ملاقات محللات
ومجففات بافراط وقابضات بود خارجا وداخلا بود واسباب استفراغ قوت دافعه وضعف

ماسکه ورقت ماده وتوجه طبیعت بدان طرف بود واسباب احتباس قوت ماسکه
وضعف دافعه وغلظ ولزوجت ماده بود وتوجه طبیعت بطرف دیگر اسباب فساد شکل
قصور قوت مصوره بارادت منی بود در اصل خلقت بارادت الفضالی از رحم
بارادت تقمیط یا جهت حرکت طفل بد در وقت خویش یا ضربه یا سقطه و
مثل آن بود اسباب سده حدوث چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط وثقل والتحام منفذ
یا انضغاط مجری بواسطه عضلی یا یبس مجاری اسباب اتساع مجاری ضعف ماسکه
باشد یا شدت حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه واسباب زیادتی مقدار وعدد
کثرت ماده وشدت وقوت جاذبه باشد اسباب نقصان مقدار وعدد در
اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره بود وبعد از خلقت سببی از اسباب
خارجی بود مثل قطع وتاکل اسباب فساد وضع مقارنت عضوی بعضوی تشنج
والتیام بود بولادی باشد وبمضاعفت عضوی از عضوی تشنج واسترخا یا اثر
قرح بولادی باشد اسباب تفرق اتصال از داخل ماده اکال یا محرق بالذات
یا لذاع بود یا امتلای محدد باشد وانکه نه بر مجرای طبیعی یا حرکتی ایشان یا انقباض وروی بود
واز خارج مثل قطع بسیف وکشیدن بریسمان وسوختن باتش بود واسباب قراحه
جراحتی بود که منفتح گردد یا ورمی که منفجر شود یا بثره که متاکل شود واسباب ورم امتلا
اخلاط یا از ماده بدنی یا مائی بود وقوت عضو دافع وضعف عضو قابل یا انصباب مواد
یا وجع شدید بود واسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیله که از رطوبت مرخیه بدان شود
یا امری خارجی بود مثل ضربه وسقطه اسباب وجع که عبارت از احساس والم
کی منافی بود من حیث هو منافی سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال وچون
اوجاع مختلف ومتعدد است اسباب آن نیز متعدد ومختلف بود واوجاع
مشهوره پانزده است اول حکاک است وسبب آن خلطی حریف یا مالح بود
دوم خشن است وسبب آن خلطی خشن بود سیم ناخس است وسبب آن
ماده تیز بود

ماده تیز بود یا ریحی که ممدد بود از جهت عرض چهارم ممدد است وسبب ان خلطی
یا ریحی بود که ممدد عصب یا عضل بود از جهت طول پنجم ضاغط است وسبب ان
ماده یا ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم مفتح است وسبب ان ماده بود
که میان عضل وغشا حادث شود هفتم مکسر است وسبب ان ماده یا ریحی
بود که میان عظم وغشای او حاصل شود هشتم رخو است وسبب ان ماده بود
که میان طبقات محدد وعضل باشد نهم ثاقب است وسبب ان ماده غلیظ
یا ریحی بود که میان طبقات اعضا واقع شود دهم مسلی است وسبب
ان همی سبب ثاقب است وفرق میان او وثاقب انست که ماده ثاقب را نفوذی
بود چنان محسوس شود که عضو را سوراخ میکند وماده مسلی در ان موضع محتبس بود یاز
دهم خدر است وسبب ان خلطی بارد بود یا انسداد مسالک روح نفسانی
دوازدهم ضربانیست وسبب ان ورمی حار بود در عضوی حساس سیزدهم
ایلامیست وسبب ان ملتهب بود وانرا اعیای تعبی گویند یا خلطی ممدد وانرا
اعیای تمددی گویند یا خلطی لاذع وانرا اعیای قروحی گویند یا سبب ریحی باشند
چهاردهم لاذع است وسبب ان خلطی حار بود یا تند هم ثقیل است وسبب ان
ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا متعلق بود یا غشا گرد او در آمده وبواسطه
انجذاب غذا غشا احساس ثقلی گویند یا بسبب ورمی بود که در عضو حساس
واقع شود وحس او را باطل کند وهمچون سرطان نفوذ بالریه واسباب سکون وجع
قطع سبب موجع بود ومحللات ومستفرغات یا مخدرات وخواب نیز
از مسکنات وجع بود ودر حقیقت مسکن وجع قطع سبب است اسباب تخمه و
امتلا از دو بیرون نیست یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات یا ترک رطوبت
مواد فضله وموانع تحلیل یا امری داخلی بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه یا شدت ماسکه

بانیق می‌رد اسباب ضعف الواع است زیرا که این سبب یا وارد جرم عضو میشود
یا وارد روح یا وارد قوت اگر وارد عضو شود سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق اتصال
بود و اگر وارد روح میشود سوء المزاج بود و تحلیل بکثرت استفراغ و اگر وارد قوت شود
مانع کثرت صدور فعل از ان قوت بود و اگر اعتبار اسباب بعیده کنند فساد هوا و اکل و
یا شرب نیز از اسباب ضعف بود و حرکات غیر طبیعی یا بس مضعف بود همچون رعشه
یا بسه یا بوسستی تشنج همچون فواق یا بس یا فضول موذی بتر یه همچون نافض یا موذی بلدغ
همچون قشعریره یا ریحی که طالب خروج بود همچون اختلاج   در احوال و اعراض
و علامات و این مقاله مشتمل بر دو باب است   در احوال و اعراض بدانکه احوال
بدن انسان بمذهب جالینوس سه حالت است صحت و مرض و حالت ثالثه
اما صحت هیأت طبیعی بود که با وجود ان افعال از بدن انسان بسلامت صادر شود
و مرض هیأتی غیر طبیعی باشد که بواسطه موجب آفت افعال بود و حالت ثالثه هیأتی
بود که نه حد صحت بروی صادق باشد و نه حد مرض زیرا که حالتی است که افعال مطلقا
سلیم نیست و مطلقا هم غیر سلیم نیست چون حال شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت
و مرض هم دو مجتمع اند در وقتی واحد لیکن یا در شخصی در دو عضو همچون حال اعور یا مجتمع اند
در شخصی اما در دو جنس همچون صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت مرض
مقدار یا مجتمع شوند اما در دو وقت همچون شخصی که در تابستان یا در سن شباب صحیح
بود و در زمستان یا سن شیخوخت مریض و یا بعکس اما احوال پیش شیخ الرئیس
صحت و مرض است و میان ایشان واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت واسطه
در حدی که او گفته است غلط نیست اما عرض هیأتی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض
موجب الشی شود و تابع مرض باشد و شاید که عرض بنفس خود مرضی باشد همچون
صداع که عرض حمی بود و بنفس خود مرضی باشد و باشد که عرض سبب مرض شود

همچون وجع قولنج

همچون وجع قولنج که سبب غشی میشود و باشد که چیزی هم سبب و هم عرض و هم مرض باشد
و چون مستحکم شود بنفسه مرض که دو سبب از صداع عرق میشود و بواسطه اقتضای
حرکت عنیف چون سل و چون حمی دقیه که عرض قرحه ریه است و سبب ضعف
معده میشود و بنفس خود مرضی باشد و بدانکه مرض یا مفرد یا مرکب بود و مفرد سه جنس
است اول امراض سوء المزاج باشد و ان هشت قسم است که خارج بود از اعتدا
ل و ان سوء المزاج ساذج و مادی بود جنس دوم امراض ترکیب است و ان چهار
قسم است امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار است
اول مرض شکل و ان انست که شکل عضو از مجری طبیعی متغیر شود بحیثیتی که مرض باشد
مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض مجاری یا اگر فراخ شود مثل
اتساع عصبه مجوفه یا تنگ گردد مثل خناق که ان تنگ شدن منافذ نفس است
یا سد گردد مثل انسداد عروق کبد و غیره سیوم امراض تجاویف یا اگر بزرگ شود همچون کیس
انثیین یا کوچک گردد چون صفره معده یا خالی شود همچون خلو تجاویف قلب
در فرح مهلک یا ممتلی و منسد شود همچون صرع و سکته چهارم امراض صفایح است
همچون ملاست معده و خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار بزیادتی عضو عضوی خاص
بود همچون عظم اللسان و داء الفیل و یا بزیادتی عام بود همچون سمن مفرط بنقصان
خاص بود همچون ذبول لسان و عام بود همچون هزال مفرط اما مرض عدد بزیادتی عدد طبیعی
بود همچون اصبع زاید غیر طبیعی همچون سلع یا بنقصان بود همچون قطع اصبع یا نقصان
در اول خلقت اما مرض وضع همچون زوال عضوی بود از موضع خود بخلع و غیر خلع
جنس سیوم از امراض مفرده تفرق اتصال است و اسم این مرض بحسب
موضع مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد
جراحت گویند و اگر متقادم و متفتح شده باشد قرحه گویند و اگر در عظم واقع شده باشد
کسر گویند و اگر بعرض بود فسخ و اگر بعرض بود و صدع گویند اگر بطول بود و

تفرق در عضو و فسخ گویند و اگر بطول بود لفت و در عصب شق شدخ گویند و در
عروق تبر و شق اما مرض مرکب انست که از اجتماع امراض حادث شود همچون
سل که از حمی دق و قرحه ریه مرکب است و تسمیه بعضی امراض یا بحسب مشابهت
بود همچون داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب محل همچون ذات الجنب و ذات
الصدر یا بحسب عرض بود همچون صرع و بدانکه مرض اصلی باشد و بشرکت بجهه انجذاب اولا حادث
اصلی بود و انچه ثانیا حادث شود و باشد که اول اشتد شود و بسکون او ساکن گردد و بشرکت
بود و این که بشرکت باشد یا بواسطه انکه از عضو ما یو ف طریقی بد و بود یا انکه مجاوره بود یا بواسطه
انکه مستباد عضوی خادم و مخدومی بود چون عصب و دماغ یا مبداء فعل او بود یا بواسطه
او چون حجاب و ریه یا محاذی عضو مأوف بود چون دماغ معده را یا مصب مواد
عضو بود چون بغل قلب را و پس گوش دماغ را و اربیه و کبد را و بدانکه اوقات و از منه
در مرضی که بسلامت منتهی میشود چهار است ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط ابتدا
مرض را زمان ابتدا گویند و مادام که در تزاید بود زمان تزاید و چون واقف باشد نه
زاید شود و نه کم زمان انتها گویند و چون نقصان یابد زمان انحطاط والله اعلم
در علامات و دلایل مشتمل بر مقدمه و هشت فصل اما مقدمه بدانکه علامت
انست که بدان استدلال کنند باحوال بدن و افعال که از قوی صادر میشود و این
علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض کنند همچون سرعت و اختلاف نبض
که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل مرض کند همچون نبض منشاری که دلیل ورم
حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض کند همچون علامات امتلا یا علامات ملازم
مرض بود همچون تب حاد و ضیق نفس و وجع ناخس در سرسام یا دلیل امراض
ظاهری بود چون لون و ملمس یا دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل است و موقوف
بر معرفت تشریح است و استدلال در ان بحند چیز کنند اول افعال اگر به
و بر مجری طبیعی بود دلیل آفت بود در مبداء افعال که قوت و آفت قوی

دلیل افت

دلیل افت ان عضو بود که مظهر او ست چنانچه دلالت افعال ارادی و حس بر حال دماغ و دلا
لت نبض بر احوال قلب و دلالت بول بر کبد و براز بر معده و امعاء دوم موضع مرض
چنانچه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبد بود و طرف الیسر دلیل ورم طحال بود سیم شکل مرض
همچون دلالت ورم هلالی شکل بر انکه ورم بر عضلات کبد است چهارم استفراغ همچون بول
و براز که در باب خود یاد کرده اید چون استدلال با نوعست در بر هشت فصل یاد کرده
میشود ان شاء الله تعالی   در علامات مزاج بدانکه علامات و امارات مزاج ده است
اول ملمس است اعتدال ان دلیل اعتدال مزاج بود و میل ان بکیفیتی از کیفیات اربعه
دلیل آن کیفیت باشد دوم لحم است سمن لحمی دلیل حرارت و رطوبت بود و سمن
شحمی دلیل برودت و رطوبت بود و هزال لحمی دلیل برودت و یبوست و ان شحم دلیل
حرارت و یبوست بود سیم لون بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت و سمرت
دلیل حرارت و صفرت دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم موی است کثرت
و سودا و جعودت ان دلیل بر حرارت مزاج کند و ثقوت و جعودت بر اعتدال و صفرت و بیاض
بر برودت پنجم هیأت اعضاست سعت عروق و سینه و عظم و تمامی خلقت دلیل حر
رت بود و ضد ان دلیل بر برودت ششم کیفیات انفعالات بود و سرعت انفعال
از کیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبه ان کیفیت بود هفتم افعال طبیعی است از افعال انچه کا
مل بود دلیل اعتدال بود و انچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت
هشتم نوم و یقظه است کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت دلیل حرارت و کثرت
بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانی است چون حس و حرارت و حدت ذهن و
کثرت کلام و سرعت انفعالات دلیل حرارت بود دهم فضول منفصله است
شدت رایحه و صبغ ان دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت ان دلالت
بر رطوبت کند و قلت ان بر یبوست   در علامات امتلا زیادتی کمیت اخلاط
دیم اخلاط صالحه بود و علامات امتلا مجملا ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انضیاع

وغلظ و قارورة و کلال بصر اما مفصلا علامت غلبهٔ دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و نعاس و کدو
رت و بلادت حواس و حلاوت دهن و حمرت لون و زبان و ظهور و بثور
و رفتن خون از مواضع سهل مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامت
غلبهٔ بلغم بیاض لون و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش
و ضعف هضم و جشا ترشی و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل آب و سرما و چیزهای
سفید بود و علامت غلبهٔ صفرا صفرت لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و
خشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی صفرا و قشعریره و تخیل شعلهٔ
آتش و چیزهای زرد بود و علامت غلبهٔ سودا تیرگی و خشکی بدن بود و غلظ و سواد خون
و شهوت کاذب و کثرت افکار و وسوسه و خوف و تخیل دود و تیرگی و چیزهای سیاه
بود

در نبض و آن حرکتیست از اوعیهٔ روح که عبارت از قلب و شرایین
باشد و هر نبضه مرکبست از انبساطی و سکونی و انقباضی و سکونی و قبض و بسط او جهت
جذب نسیم و دفع دخان است و اجناس آن نه است که جنس اول ماخوذ است
از مقدار انبساط و اقسام بسیط آن نه است اول طویل است و او آنست که اجزای
او کثیر در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت بترویح بود و کثافت لحم و صلابت
جلد دوم قصیر بود و او در مقابل طویل بود سیوم معتدل در قصر و طول بود چهارم عریض و او آنست
که اکثر اجزای او در عرض محسوس شود و سبب آن خلو عروق و رطوبت آلت بود
پنجم ضیق است و او در مقابل عریض ششم معتدل در عرض و ضیق هفتم شاهق است
و او آنست که اجزای او در عمق محسوس شود و سبب آن شدت حاجت و مطاوعت
آلت بود هشتم منخفض است و او در مقابل شاهق باشد نهم معتدل در شهوق و انخفاض
و از ازدواج این [illegible] قسم حاصل شود اما آنچه مشهور است و اسم دارد شش
است اول عظیم است و آن نبض طویل عریض عمیق بود دوم صغیر است و او در مقابل
عظیم باشد سیم معتدل در عظم و صغر باشد چهارم غلیظ است و او آنست که در عرض
و شهوق زاید بود

و شهوق زاید بود پنجم دقیق است و او در مقابل غلیظ باشد ششم معتدل در غلظ و دقت بود
ماخوذ است از زمان حرکت و آن سه قسم است اول سریع و او آنست
که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت باشد دوم بطی و او در
مقابل سریع بود سیم معتدل در سرعت و بطو ماخوذ است از زمان
سکوت و آن سه قسم است اول متواتر است و او آنست که زمان سکوت
او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود دوم متفاوت و در مقا
بل متواتر بود سیم معتدل در تواتر و تفاوت ماخوذ است از قوام آلت
و آن سه قسم است اول صلب بود و او آنست که انگشت با عتمادی تمام حرکت
انبساط و فرو نشاید و سبب آن یبوست جرم رگ باشد دوم لین است و او در مقا
بل صلب باشد سیوم معتدل در صلابت و لین ماخوذ است از ملمس
آلت و آن سه قسم است اول حار و سبب آن اسباب ملهبه باشد دوم بارد است
و او در مقابل حار است سیوم معتدل در حرارت و برودت ماخوذ
از امتلا و خلو و آن سه قسم است اول ممتلی و آن چنان باشد که در اندرون عروق چیزی
زاید از حد اعتدال محسوس و سبب آن امتلا بود دوم خالی و او در مقابل
ممتلی بود سیم معتدل در خلو و امتلا ماخوذ است از کیفیت انقراع
و آن سه قسم است اول قوی و او آنست که در انبساط صدمت بر انگشت کوبد
و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب و فرح معتدل دوم ضعیف و او در مقا
بل قوی بود سیم معتدل در قوت و ضعف ماخوذ است از استوا و اختلاف
و آن دو قسم است اول مستویست و او عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات
یعنی قرعات مساوی بود دوم مختلف و او در مقابل مستوی بود و این مستوی بر دو قسم
است منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست که اختلاف او را نظامی باشد یعنی در
چند دور که کند بر آن یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را

هیچ نظامی نباشد بلکه هر دوری او را اختلافی ظاهر شود ماخوذ است از حال وزن و آن یا جید الوزن
بود یا ردی الوزن جید الوزن آنست که بر مجری طبیعت بود یعنی وزن آن نبض
مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و ردی الوزن بر سه قسم است اول متغیر الوزن
و آن نبضی نباشد که از وزنی که لایق صاحب نبض باشد تجاوز کرده باشد چنانکه وزن
نبض صبی مثلا چون وزن شباب بود دوم مباین الوزن و او آنست که از وزنی که
لایق سن صاحبش باشد قاصر بود چنانکه نبض وزن نبض شبان مثلا همچون نبض
صبی باشد سیوم خارج الوزن و آن نبض بود که او مشابه هیچ وزنی از اوزان نبض نباشد
و باید دانست که در حرکات نبض طبیعی موسیقاری موجود است زیرا که همچنانکه تالیف
نغمات بادوار ایقاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات مستعمل میگردد تمام میشود و
نسبت ازمنهٔ نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت
متفق بود چنانچه در ازمنهٔ آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از
انواع نبض که آنرا نامی نهاده اند و مشهور است اول غزالیست و آن نبضی بود که
مختلف بود در سرعت و بطو چنانچه اولا بطی باشد ثانیا بسرعت مایل شود و بتدریج
هر بار سریعتر باشد و شبیه بحرکت غزال دوم موجی و آن نبضی باشد مختلف
در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا بطریق موج آب محسوس گردد سیوم دودی
و آن نبضی باشد همچون موجی اما او را عرض و امتلا نباشد و ضعیف تر بود چهارم نملی
و آن صغیر ضعیفتر از دودی بود پنجم منشاری و آن نبضی که مختلف باشد در غلظ و لطف
و صلابت و لین و شهوق و انخفاض چنانکه بعضی اجزای او شاهق بود و بعضی منخفض
ششم ذنب الفار و او آنست که نبضه متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیر میشود
و بار دیگر بجزء اول عود کند و بر این وتیره ضعیف شود هفتم مثلی و او چون ذنب الفار است
الا آنکه عود بجزء اول بتدریج بود چنانچه بتدریج ضعیف شده و ذنب الفار بدفعت عود
کند هشتم ذو الفترة و او آنست که در زمانی که توقع حرکت بود ساکن گردد نهم
واقع در وسط و او آنست

واقع در وسط و او آنست که زمانی که توقع سکون بود متحرک گردد دهم مرتعش
و او آنست که حرکت او همچون حرکت رعشه بود یازدهم ملتوی و او آنست که همچون
ریسمان پیچیده شود دوازدهم مطرقی و ذو القرعتین نیز گویند و او آنست
که دو قرع کند چنانچه حرکت و بسط و انقباض و محسوس شود و این شبیه بحرکت
مطرقه بود سیزدهم مرتعد و او آنست که حرکت او همچون حرکت
رعد محسوس شود و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض کند والله اعلم

در نبض اسنان و اجناس و فصول و اعراض اما نبض باعتبار
اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض صبیان عظیم و سر
یع و متواتر بود اما نبض باعتبار اسنان نبض صبیان بلین مایل بود و نبض شبان مایل بعظم
و قوت بود و وزن لایق بهر دو آنست که صبیان را زمان انبساط و انقباض مساوی بود
و در شبان زمان انقباض و انبساط اندکی زاید بود و نبض کهول بصغر و بطو مایل بود و وزن
لایق بدیشان آنست که زمان انقباض از انبساط کمتر بود باندکی و نبض مشایخ صغیر و
بطی و متفاوت بود و وزن لایق بدیشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان انقبا
ض بود اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف
مختلف و ضعیف و در شتا بطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود
اما باعتبار نوم و یقظه در ابتدای خواب نبض صغیر و متفاوت بود و در بیداری اگر بطبع خود
بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر فجاة بسبب خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف
بود و باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض قوی و عظیم
و سریع و متواتر بود و اگر بحد تعب رسد نبض و عظم و قوت ناقص شود و در سرعت
و تواتر زاید و اگر بافراط بود نبض دودی و نملی شود اما باعتبار استحمام بآب گرم بود و باعتدا
ل باشد و تحلیل نرسد نبض سریع و قوی بود و اگر تحلیل بکرد رسد صغیر و متفاوت بود و
اگر تحلیل بافراط بود سریع و متواتر بود و باشد و استحمام بآب سرد و نبض در قوت زاید کند

در سرعت و تواتر ناقص و اگر با فراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت
گردد اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر بود
و در خوف و خجالت عظیم و بطی و متفاوت بود و در خوف دائم و صغیر و بطی و ضعیف
و متفاوت بود و در فرح سریع و مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتدا
ی وجع نبض عظیم و سریع باشد و اگر متمادی شود صغیر و متواتر شود پس دودی و علی
گردد اما نبض در ورم حار بود نبض منشاری و صلب و بعید بود و در انتها در سرعت
و تواتر فزاید و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود و عدم لین موجی و در ورم صلب
منشاری بود والله اعلم بجمیع الامور در قاروره وانرا در تفسره نیز گویند و استدلال
بدان باعتبار هفت جنس بود اول لون است و طبقات آن پنج است اول صفرت
و مراتب آن شش است اول تبنی و او دلالت بر قصور نضج کند دوم اترجی و آن
دلیل حسن نضج نباشد سیوم اشقر و او دلیل بر حرارت بود چهارم نارنجی و او دلالت
بر شدت حرارت کند پنجم ناری و او زاید از نارنجی بود ششم زعفرانی و آن دلیل
حرارت مفرط باشد دوم حمرت است و مراتب او چهار باشد اول اصهب بود و او دلیل
غلبه دم باشد دوم وردی و حمرت او زاید از اصهب بود سیوم احمر قانی چهارم احمر
اقتم و او در حمرت و بکمال بود و مجموع دلیل غلبه خون باشد سیوم خضرت و مراتب
او پنج است اول فستقی و آن دلیل برودت بود دوم اسمانجونی و آن دلیل برودت
سخت باشد سیوم نیلی و آن دلیل برودت بر افراط بود و این هر سه
دلیل نضج نباشد چهارم کراثی و آن دلیل احتراق اخلاط بود پنجم
زنگاری و او دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک بود چهارم سواد بود و
مراتب آن چهار بود اول اسود که ماخوذ آن زعفرانی باشد یعنی زعفرانی باشد که از حمرت
اقتم سیاهی زند و او دلالت کند بر یرقان و تکاثف صفرا دوم اکهب که از خضرت سیاه
شده باشد و آن دلیل بود ای صرف باشد چهارم اکهب که از بیاض ماخوذ باشد

و آن دلالت بر احتراق بلغم کند و بول اسود فی الجمله دلیل حرکت مواد یا فوت
غریزی بود و بغایت بد باشد خصوص در مشایخ و ابتدای حمیات اما اگر
از تناول چیزی سیاه مثل الکامه و امثال آن یا مویز بود و آن اعتباری نباشد
پنجم بیاض است و آن دو قسم است اول رقیق شفاف است و آن دلیل
برودت بود و نومیدی از نضج دوم ابیض حقیقی و آن اصناف است اگر مخاطی بود
دلیل غلبه بلغم باشد و اگر با آن دسومتی باشد یا چون شیر بود دلیل ذوبان بود و اکثر
در آخر دق باشد و قطاعی مایده و دلیل قروح آلات بول باشد و قطاعی پی مده دلیل
حصات یا مواد خام بود و رصاصی رسوب بغایت بد باشد و اگر مشابه
منی باشد دلیل بحران امراض بلغمی باشد و آنچه مشابه ماست و پنیر باشد
و در امراض حاره دلیل هلاک باشد و از لون بول یکی آنست که مشابه غساله
لحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد و دیگر آنست مشابه لون زیت
باشد و آن دلیل بد باشد خصوص مشائخ بو از دلایل قوام باشد و آن سه
قسمی است اول رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه
و آلات بول دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود یا باشد که دلیل
نضج مواد غلیظ یا نفی اورام یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر بتدریج کم شود
نیک باشد و اگر تمادی بیکرد خصوص در حمیات حاره بد باشد سیوم معتدل
در غلظ و دقت و آن دلیل نضج تمام و حسن حال بود رایحه بول است
و آن شش قسم است اول عدیم الرایحه و آن دلیل برودت مزاج بود و نقصان
حرارت غریزی دوم منتن و آن دلیل حمیات بود با خلاط عفنه سیم حامض الرا
یحه و آن در مرض حار دلیل موت حرارت غریزی بود یا دلالت بر حدوث
حرارت غریبه که از مواد بارد حادث شده باشد چهارم حلو الرایحه و آن دلیل
غلبه دم باشد پنجم حریف الرایحه و آن دلیل فساد صفرا بود ششم نتن الرایحه

و آن سه تند دلیل فساد رطوبت باشد جنس چهارم زبده قاروره
است و ماده زبد رطوبت لزجه باشد و فی علامات آن رنگی بود که در جوهر بول
باشد و سواد و صفره زبد دلیل یرقان بود و کبد آن دلیل لزوجت اخلاط
و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت جنس پنجم قلت و کثرت بول
است و آن اگر کمتر از آن باشد که می باید به نسبت با مشروب دلیل مقدمه
استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن باشد که بیاید دلیل
استفراغ رطوبات زاید بود یا دوبان اعضا جنس ششم صفا و کدورت است
و آن غیر رقت و غلظ بود و بول کدر دلالت کند بر اشتغال طبیعت بنضج
اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت بر عدم نضج کند جنس هشتم رسوب است
و رسوب جوهری باشد که از مایه غلیظتر بود و از او متمیز شود خواه که متسرست
شود و خواه که متعلق باشد و استدلال بدو از چند وجه کنند که اول از جوهر او
ان یا طبیعی بود یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد با زرد و متصل الاجزا و متخلخل
و بی نتن در رسب

وبی نتن در رسب بود و چون تحریک کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب شود و دلالت
کند بر هضم طبیعی و نضج تمام اما غیر طبیعی یازده قسمست و هر یک را اسمیست اول خراطی بود
و آن همچون صفایح بود و کبار باشد و صغار باشد اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد
و اگر ثابت بود دلیل جرب باشد شدن اعضا بول بود و اگر بکد بود یا شبیه بفلوس ماهی بود
آنکه سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود و اما صغار اگر سفید بود نخالی گویند دلیل جرب مثانه
یا ذوبان اعضا بود و اگر سرخ بود اگر سنی گویند از کبد و از کلیه آید یا دم محترق بود دویم
دشبشی و گویقی نیز گویند و از نخالی خردتر بود اگر سفید باشد دلیل ذوبان جرب مثانه بود
و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سیوم لحمی و آن شبیه بجوهر گوشت باشد و سبب
آن گرسنگی بود چهارم دسمی و آن همچون چربی باشد و دلالت کند بر ذوبان شحم یا سمین
پنجم مدی و آن دلیل انفجار ورمی بود یا قرحه ششم مخاطی و آن از اخلاط خام بود هفتم شعری
و آن همچه تارهای موی باشد و آن از اخلاط خام و انعقاد در رطوبت و حرارت غریبه باشد
هشتم شبیه نقطهای خمیر آن از ضعف ماده یا امعا بود یا تناول لبنیات نهم رملی و آن حصات
در رمل بود و اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه دهم رمادی و آن
همچون خاکستر نماید دلالت بر احتراق بلغم کند یا مدة لطول البشر منعقد شده باشد یازدهم
علقی سیاه چون بسته باشد اگر مایه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد و الا قروح مجاری
بود دوم استدلال از مکان رسوب و آن سه قسم است اول عالم و او آنست که طافی
بود و بر سر آمده دلالت بر قلت نضج بر کثرت ریح کند دوم معلق و او آنست که در وسط باشد
و دلیل توسط حال نضج بود سیم راسب و آن اگر طبیعی بود نیک باشد و اگر غیر طبیعی بود بغایت
بد بود زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سیوم استدلال از وضع رسوب بود
ملاست و استوا رسوب محمود دلیل نیک بود و در رسوب مذموم بعکس این بود و تشتت
و پراگندی و آن از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیات رسوب
شده می لطفت و ممازجت ان با بول دلالت بر آن کند که از کبد و حوالی آن باشد

واکر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند که از مثانه و مایل اوست پنجم استدلال از زمان
رسوب بود اکر ظهور رسوب زود باشد دلیل هضم نیک بود واکر دیر بود بعکس این باشد و باید
دانست که بول زنان سفید و غلیظ تر از بول مردان بود و بول زنان آبستن صافی بود
و در وسط آن چیزی همچون پنبه منقوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای حمل
مایل بحرقت بود و در انتهای مایل بحمرت و بول نفسا مایل بسواد باشد و بول صبیان سفید
و غلیظ بود و بول شبان مایل بناری و معتدل القوام بود و بول کهول به بیاض مایل بود
و بول مشایخ سفید و رقیق بود در براز و استدلال از آن از چند وجه کنند
اول از کمیت آن اکر زاید بود از قدر طعام دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اکر
کمتر از آن باشد بسبب ضعف دافعه بود یا احتباس که در معاء قولان یا اعور حادث شده باشد دوم از قوام آن اکر رقیق بود و لزج دلالت بر اخلاط لزجه کند و در تب
حاد دلیل ذوبان باشد و اکر رقیق غیر لزج بود دلالت بر سده یا ضعف مجاری یا سوء
هضم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اکر با رطوبت نیامیخته باشد از قلیل و حرارت یا
پس اغذیه یا طول مکث بود و اکر با رطوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت
مرار بود سیوم استدلال از لون آن بدانکه لون براز طبیعی آنست که ناری بود
و شدت آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان دلیل ضعف آن هضم باشد و بیاض آن
از سده مجرای مراره باشد در یرقان بود و اکر بوی ریم از آن آید دلیل انفجار قرحه بود
و خضرت آن از زنجار یا کراثی بود و باقی دیکر الوان براز همچون الوان بول باشد
چهارم استدلال از هیات آن و طبیعی آنست که جلی بود و اکر مسفنج بود همچون زبل گاو
دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اکر پس از وقت تقاضا کند و در خروج
سریع باشد دلیل کثرت صفرا یا ضعف ماسکه و اکر تاخیر کند و بطی الخروج باشد از ضعف
هاضمه و دافعه یا برودت معی باشد یا تناول قابضی بود ششم استدلال از رایحه آن اکر نتن
آن زاید باشد از آنکه مقام معتاد از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود باقی همچون
استدلال بول باشد

اعتبار روایح بول باشد هفتم استدلال از زبد کنند و زبد دلالت بر غثیان یا کثرت ریاح کند
و براز طبیعی آنست که متشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظ و از قراقر خالی بود
و منتن و عدیم الرایحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لاذع در بحران بدانکه بحران
عبارتست از تغیر عظیم که دفعة واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند
طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن یاغی و بدن را بملکت و روز بحران را بروز قتال پس
اکر در این روز سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض است بشکند و بروغالب آید
و از مملکت بیرون اندازد این بحران را بحران تام جید کویند و این بحران موجب صحت شود و هر دو اکر
سلطان غالب شود لیکن هر چند که دشمن را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد بمقاومت دیکر این
بحران ناقص جید خوانند و دلیل طول مرض باشد و اکر نعوذ بالله دشمن غالب شود سلطان
بشکند و مملکت فرو کیرد این بحران را بحران ردی کویند یا نجات بد باشد و اکر دشمن غالب شود
اما محتاج باشد که بار دیکر مقاومت کند تا مملکت را مسخر کرداند این بحران ردی
ناقص کویند و بدانکه انتهای مرض یا ببحران باشد یا بتحلیل ماده بتدریج یا بوقوع بحران
یا با انتقال ماده از عضوی بعضوی و این بحران انتقالی کویند پس اکر ماده از عضو رئیس
بخسیس نقل کند انتقال جید کویند و اکر از عضو خسیس برئیس نقل کند ردی کویند
و بحران محمود آنست که بعد از نضج تمام در روز باحوری واقع شود و بحران آن بدفع ماده باشد
نه بانتقال و در عقب آن خفت و راحت حاصل شود و بحران مذموم بر عکس این باشد و همچنانکه در روز جنگ
و مصاف از طرفین تهیه اسباب مشغول میباشند امور مایل شدن ضجاج و عجاج و خوف و تحیر میباشد در روز بحران
نیز امور مایل شدن اضطراب و سوء المزاج مریض واقع شود و بحرانی که بدفع ماده باشد یا بقی یا باسهال
یا برعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر یکی را از این علامتی باشد که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده
خواهد کرد اما علامات قی ضیق نفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و تقدم آن و تاریکی چشم
بود و علامات اسهال ثقل بطن و قراقر و درد پشت و عدم علامت قی بود و علامات رعاف طنین و طنین
کوش و اشتعال سر و سرخی روی و خارش بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول

اعلامات عرق نبض موجی و مداومت و انتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار واقع شود ماده دقیقه
دفع کند از این جهة بحران آن که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و هر بحران که در ابتدای مرض واقع شود
مهلک باشد و در وقت تزید ناقص بود و در انتهای تام باشد و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای بحران
آن طریقه آنست که مریض را بهیچ نوع تحریک نکنند و روزهای بحران که ایام باحوری میکویند اول
آن چهارم مرض است و باشد که در امراض حاده تقدم کند و در سیم واقع شود و بحران جید در روز
چهارم منذر باشد ببحران هفتم و ردی منذر باشد ببحران ششم و اکر در ششم بحرانی واقع شود بد باشد
و اکر در پنجم واقع شود نیک باشد و روز هفتم روز بحر آنست که در روز بحرانی جید قوی واقع
شود و روز نهم منذر است که بحران آن در یازدهم و اکر روز دهم بحران آن واقع شود بد باشد
و در هشتم بحران نادر واقع شود و اکر شود بد باشد روز یازدهم روز بحر آنست و منذر است
ببحران آن در چهاردهم و در دوازدهم بحران بد باشد و در سیزدهم همچون روز هشتم و ششم باشد
و روز چهاردهم روز بحر آنست و در این روز بحران قوی و جید و بسلامت بود و بحران
در پانزدهم بد باشد و روز هفدهم روز بحران آنست و منذر است و بحران بیستم و اکر در
شانزدهم و نوزدهم بحران در وی واقع شود بد باشد و روز بیستم و بیست و یکم روز بحر آنست
اما بیستم اقوی باشد و روز بیست و چهارم روز بحر آنست و در این روز قوی واقع شود
و در روز بیست و هفتم روز بحر آنست و بعد از آن سی و یکم و سی و چهارم و هر بحرانی
که بعد از این واقع شود اثر اقوی نباشد و روز سی و هفتم روز بحر آنست و بعد از آن
روز چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران نباشد اما بقول بعضی در شصت
و هشتاد و صد و صد و بیستم نیز واقع شود رؤیه و محموده در امراض بدانکه علامات
محموده در امراض ثبات و قوت و سخت اشتهاء و سلامت عقل و ذهن و خلق و تنفس
بسهولت بود و در حمیات ظهور بثرات بر لب و بینی و بحران جید در روز بحر
آن و خواب شب و اول روز و خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی
مجموع علامات نیک باشد و علامات ردیه بر خلاف این بود و چشم در کو افتادن و دهن
و تنفس نایی

و تنفس نایی و حدت سر بینی و سرد شدن چشم و دوام نظر بر یک جای داشتن و بسیار انکشت
در بینی کردن و پیچیده شدن لب و به پشت باز افتادن و روی از مردم کردانیدن
و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت مکسات و بسیار کفتن
و کم کوی و اضطراب در غیر روزهای بحران و هر لحظه برجستن و نشستن و از مرگ ترسیدن
و یرقان پیش از هفتم و رعاف مفرط پس ظهور خفت و عطش در اول مرض همه علامات بد باشد
و در حمیات حاده بر هم سودن دندان و برودت اطراف با حرارت تب و سبات و ضعف
نبض و وجع احشا و حدوث عشه و سواد زبان و ظهور عدسی سیاه یا بنفشی و رعاف
سیاه اندک و بول سفید و بول سیاه مجموع علامات بد است و نتن بینی و حدوث خناق در
غیر ایام بحران و طلب جای تاریک و سواد و خضرت و تیرکی لون و هذیان که متصل با سکون
و وقار و سیاه و تیره کشتن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی و کوش
و بول ابیض رقیق در سرسام و اختلاط عقل و برودت ظاهر با حرقت باطن و کناره مانده
چشم مجموع دلیل مرکب بود بسیار بود که نزد مرگ مرض و وجع ساکن شود و بغتة
بی سببی ظاهر و آن بجهة آن باشد که طبیعت از نجات نومید کردد و ترک تصرف کند و
آن نیز دلیل مرکب بود و علامات هلاکت ساکن شدن تب بعد از وقوع بحران و ضعف
و عدم و اشتها و غشیان و خبث نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهیج روی و پشت
چشم و وجع بول و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و احتلام
در ابتدای مرض بد بود والله اعلم فی الانذار بالحوادث و الانتقال من علة الی اخری
بحوادث چنان باشد که کسی را که تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوت
طعام و جماع و بول و براز و عرق یا در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان دم
بواسیر و طمث منذر بمرض باشد و خفقان دایم منذر باشد بمرگ مفاجات و کابوس
و دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار به تشنج و خدر شدن اعضا بمفالج و اختلاج وجه
بلقوه و ثقل و کلال بدن با کثرت عرق منذر باشد بسکته و فالج و حمرة روی و چشم

وسیلان دمع و نفرت از روشنی مننذر باشد و ببرسام و حزن بی سبب و کثرت فکرهای بد مننذر باشد بمالیخولیا و سرخی روی با کدورت و غلظ مننذر باشد بجذام و پهیج روی و چشم باستسقا و دوام صداع و شقیقه و نزول آب در چشم و انتشار و نقرس و امید و در طرف راست مننذر باشد بعلل کبد و تفکر کم کاه و خاطره لعلل طلبه و سقوط اشتها و قی و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکه مقعد که نه بسبب کرمهای خرد باشد مننذر باشد بهواسیر و حدوث قوبای بسیار ببرص اسود و بهق ابیض مننذر بود ببرص و سیلان و ظلمت در زمان حمل باسقاط و سخت شدن و بر آمدن ساق و دوالی و داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الجنب و ذات الریه و سس عرق و بول منتن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان باشد که اگر در حمیات حاده صمم حادث شود و بعد از آن اسهال صفراوی دست دهد صمم زایل شود و همچنین ربد با سهال صفراوی زایل گردد و اسهال صفراوی نیز بصمم زایل شود و استسقا با سهال بلغمی دماغی و تشنج رطب بحمی و جنون بهواسیر و سعال بورم خفیف و فواق امتلائی بعطاس زایل شود و هم چنین داء الثعلب و وردکرده و دیگر اعضا و دوال و داء الفیل زایل کند والله اعلم

در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله — در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل

بر دو باب — در حفظ صحت و این مشتمل است بر دو فصل

در تدبیر حبالی و مولود بدانکه هر گاه که علامت ابتدی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و قی و اسهال و فروج و اصوات هایله و ریاضت و تعب و بوهای تیز احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن چیزی از اینها بحسب اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون بماه هفتم رسد همان احتراز است مرعی دارند و سکنجبین و کلنکبین ملطف غذا کنند و اسقاط شهوت کنند اما مولود باید که در خانه معتدل

بزاید و چون

بزاید و چون جدا شود ناف او را چهار انگشت قطع کنند و ضرغه بر روغن بیالایند بر آن نهند و مولود باب نمک بشویند چنانکه آب به بینی و دهن او نرسد و اگر با آن آب سماق و شادنه و حلبه و قسط باشد بهتر بود بعد از آن باب فاتر عذب بشویند و انگشتی عسل در دهان او نهند و در قماط بپیچند هر عضوی بجای خود نهند و بر فوق بندند و در خانه تاریک پرورش دهند و هر روز بر فوق او را تحریک کنند و هر چند روز باب فاتر بشویند اما رضاع بدانکه شیر مادر نسبت باطفل مناسب تر بود اگر مادر صحیح المزاج بود لیکن تا چهل روز نکذرد شیر مادر نه دهند بلکه کسی دیگر شیر بدهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواهند که دایه بگیرند مرضعه کنند خوش شکل نیکو خلق که بقوت بود و سال او مناسب بیست و پنج و سی و پنج بود و معتدل القوام المزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر پسر بهتر از شیر دختر بود چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و غذاهای لطیف معتدل تناول کند و در بامداد پستانها را اندکی بشویند و بدوشند پس در دهن طفل نهند و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب نمایند و با او مجامعت نکنند و اگر شیر او غلیظ باشد ملطفات تناول کنند مثل سکنجبین ساده یا بزوری و سعتر و نانخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود اغذیه غلیظ مثل هریسه و شیر برنج تناول کند و اگر شیر بسیار بود چنانچه مودی بفساد شود تقلیل غذا کند و تضمید پستانها به زیره و عدس و سرکه کنند و اگر امر خارجی عارض او شود شیر بطفل ندهد تا آن عارض زایل شود مدت رضاع دو سال است چون نزدیک فطام باشد اب بدهند و بتدریج طعام و شراب عادت گردانند و شیر برنج و نان در شیر و عسل آمیخته بدهند و چون اثر بر آمدن شیر دندان او ظاهر شود روغن بابونه و عسل در لثه او بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن و بن دندان او بمالند و اگر انگشت بسبب رطوبت دهن او بالعسل و نمک بشویند و قطع پنج مهک بسبت او بدهند و در وقت سخن گفتن بن زبان او بمالند و در امراضی که او را حادث شود و معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کردن و مرضی که اطفال را بسیار

حادث شود و اگر کرده شود اما در استطلان شکم او را بکمون و انیسون و ورق کل و سرکه کرم طلا کنند چنانچه از آن منافذی نشود و زرده بیضه نیم برشته بدهند و پوست شونیز مفید بود و اگر تماری شود اندکی پنیر مایه بر غاله با آب سرد بدهند و در حبس اسهال شافی از عسل و خود و سرکین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم او بمالند و در سوء التنفس و بن گوش را بر روغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بیاشامد و در زکام سر طفل را گرم دارند و اندکی عسل بدهند و سعی کنند تا قی کند بانگشت یا پر مرغ چرب کرده بگلوی او ریزند اذیتی با و نرسد و در سعال صمغ عربی و کثیرا و دانه به دهانند با شیر با روغن بنفشه بدهند و در وجع گوش حضض و سعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر از گوش رطوبتی بیرون آید پاره صوف بپوست بعل و شب یمانی و عفران آلوده کرده در گوش نهند و در قی کردن بسیار رب سیب اندکی پوست پسته بدهند و معده او بجالبات طلا کنند و در پیچیدن شکم آب تخم بدهند و نایناشی مند و بر شکم پنیر ریزند و روغن زیت در شکم او بمالند و در قلاع که عبارت از بثرات بود که در دهن حادث شود و از آن هر چه سیاه باشد قتال بود باید که دهن او را بماء العسل بشویند و بنفشه و گل خشک بسایند و بر آن افشانند و سماق و گلنار و پوست انار مفید بود و اگر عطسه متواتر کند و علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر بود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم نباشد باد در وج بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف او آن موضع ورم حادث شود شکال و علک البطم در روغن بجوشانند و اندکی در حلق او چکانند و در ناف نیز بمالند و اگر و بر مندمل نشود عروق و خون سیاوشان و اشنه و اندروز در مرسایند و بر آن افشانند و در اضطراب و بیخوابی او روغن خشخاش در سر بمالند و یا پوست خشخاش و یا کاهو در آب بجوشانند و در سر بمالند و شراب خشخاش بدهند تا لعق کند و در فواق جوز هندی و شکر بدهند

و در ورم حلق نبض طبیعت کنند بشیاف و رب توت و شراب بنفشه بدهند و در خرخره خواب دندان رگ بکوبند و با عسل بدهند و در ریح الصبیان که عبارت که از اختلاج است که شبیه بصرع بود و سعتر و خندقوقا و سیستر و مکون و عود الصلیب بسایند و بدهند و در خروج مقعد حفض و گل سرخ و مورد و گلنار و پوست انار و شب یمانی بجوشانند و در آن آب نشانند و آب زن بار تنگ بر مقعد طلا کنند و در تنگی که از سرما بود کمون و سپند آن با روغن کاو بدهند و اجری گرم کنند و نمدی بر سر آن اندازند چنانچه روی آجر پوشیده گردد و بدان بنشانند با زرده بیضه تا بچه بر نمدی نشیند و بر سر آن بنشانند چنانچه آن زرده بمقعد او رسد و در کرمهای خرد در نواحی مقعد او اشنان بسایند و عروق و شکر بدهند و شیاف از مقل و زر داکوی تلخ و اسطوخودوس شفتالو باریک آن استعمال کنند و در کرم دراز در شکم بید انجیر و افسنتین و درمنه و زهره گاو و تخم حنظل بر شکم طلا کنند و طفل چون از شیر باز گیرند باید که ابتدا باطعمه لطیف لین کنند و تا قوت بگیرد بجماع نبرند و از خوف و غضب و اخلاق بد و غم و هر چه تاثیر آن مکروه دارند و چون وقت دویدن و بازی کردن و دیگر دیدن آید رها کنند تا مشغول

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم سبحان الله الملک الجبار سبحان الله العزیز الغفار سبحان الله الکریم المنان

لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله

جوانان همچون ریاضت الشبان است و چون شش سال شود بمودب سپارند و اسایش دادن بتدریج کم نکنند و بر ریاضت می افزایند نه بجدی که از کار و شغل ملول شوند و خیر الامور در رعایت میکنند با اخلاق حمیده بالیده شو

در تدبیر فصول در فصل ربیع موادی که در زمستان افسرده باشند در حرکت آید و منبسط گردد و تدبیر آنست که انزالم کنند بتقلیل و تلطیف غذا یا استفراغ و ان بقی یا فصد یا اسهال کنند بحسب عادت و غلبه خلط و از مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام و کثرت اکل لحوم و حلاوی و شراب خمر احتراز باید کرد و از شربه مثل شراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سکنجبین تناول کنند و از اغذیه زرشک و سماق و انار و امثال ان مناسب باشند و در فصل تابستان باسایش و رفاهیت مشغول باید بود و در مهب شمالی قریب باب روان که از بخار و غبار و دخان دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه و خواب روز و کثرت مجامعت و اکل و شرب و شراب صرف و مسخنات اجتناب نمایند و لحمامی که بغایت گرم نباشد روند و از اغذیه و اشربه و فواکه انچه مبرد و مرطب باشند بخورد و جامهای کتان پوشند و استفراغ بقی کنند و در خریف و از سرهای بامداد ها و گرمای نیم روز خود را نگه دارند و از خواب روز و مجامعت و کثرت اکل و شرب و اکل فواکه و استحمام باب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشند

و اگر بدن ممتلی باشند و در ابتدای خریف استفراغ بقی شاید و در وسط آن استفراغ بمسهل و در زمستان غذا را پر شده باید داشت و حرکات و ریاضت و کثرت اغذیه و لحوم و شراب درین فصل مفید است و قی و استحمام و استعمال مسخنات شاید و اکثر جامه پشمینه و موینه باید پوشید اما در و با نفوذ باشد که هوای از مجری طبیعی بگردد و تدبیر آنست که تقلیل اخلاط و رطوبات کنند بتقلیل غذا و استعمال مجففات و اصلاح هوای مسکن کنند برایحین مطیبه مثل سیب و ترنج و به و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک و بخورات مثل عود و قسط و عنبر و مشک و سندروس و قرنفل و لادن و اشنه و سعد و اذخر و اهلیلج و پوست انار و مورد و ابنوس و زعفران و باید که خانه بگلاب و سرکه و انکه جوشانیده مرشوش دارند و غذا و شراب کمتر خورند و از قی و فصد و مجامعت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در مواضع مکشوف ساکن نشوند و قطعا توم بخورد و ازنبید و از شربه شراب حماض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و از اغذیه اقتصار بحموضات و آب سرد بسیار خورند و گل ارمنی با شراب در وبا اورده اند که مفید بود و تریاق فاروق و مثرودیطوس بیش از غلبه وبا مفید بود و صبر و زعفران و مر کوبیده و با عسل قرص سازند و با مطا و آن یک درم بخورند

در تدبیر ماکول و مشروب و در وی دو بحث است

در ماکول بهترین غذا انست که از ان خون نیز حاصل شود و لذیذ بود چون نان گندم آفتاب رسیده و گوشت گوسفند یکساله و از میوه انچه قریب بغذا باشند مثل انگور و انجیر و رطب است و امزجه ماکولات در فن دوم گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و بهترین وقت غذا ان زمان باشد که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت بود و بی اشتها چیزی نباید خورد و اشتهای صادق را دفع نباید کرد و از ادخال و تطویل زمان اکل اجتناب باید نمود و از کمی هنوز شهوت طعام باقی باشد که ترک کنند و موافق ترین غذا انست که عند الطبع الذه باشد و جمع میان الوان اطعمه نکنند که موجب تحیر طبیعت شود و یک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت بحموضات ضعف و نکافت ارد و اعصاب را مضر باشد و غذای تفه موجب کسالت باشد و اشتها ببرد و شیرینیها و چرب اشتها باطل کند و بدن گرم گرداند و غذاهای مالح هزال و خشونت ارد و رحم را مضر بود

دافع مضرت حموضات و سم مجامعت کنند و بالعکس و از ان تفه بمالح و حریف و بالعکس و عادت باضماکردن دایم مزاج را ضعیف کند و مناسب مزاج صفراوی اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر قابضه مثل تمر هندی و نارنج و غیره باشند و در موی مزاج اغذیه مبردی که قاطع رطوبات بود مناسب تر بود مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن بلطف مثل گوشت گنجشک و کبک و تیهو مناسب باشد و سوداوی مزاج را مرطب معتدل در حرارت مثل مرق گوشت بره و زرده بیضه و بهترین نوبت غذا انست که روزی در نوبت و روزی یکنوبت اتفاق افتد و اب در عقب غذا و در میان غذا اندک خورند خصوصا که بسیار بود و در عقب خواب جهت هضم مفید بود و حرکت خفیفه جهت انحدار مطلوبست و حرکت عنیفه نباید کرد و شراب و شیرینی بر سر غذای هضم نشده مضر بود و بهم سده باشند و در عقب غذایی که بر و غالب باشد ریاضت مناسب بود و صاحب معده نار بیرا اغذیه لطیف نباید خورد و صاحب سکون و دعت و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد بخلاف مرتاض که او را اغذیه غلیظ و کثرة الغذا مناسبتی بود و کسی را که بعد از غذا احساس حرارت و حرکت کند غذا بدفعات اندک اندک باید خورد و مطلقا از تخم احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس باشد و غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا تلیین طبیعت ضروری بود مبرد و اگوارش کموتی و شهریار و مجرور اطریفل و گلقند موافق باشد و اگر هیچ تدبیرات نکنند خواب باید کرد و شبانروزی امساک نمودن و بعد از ان استحمام و اصلاح اغذیه حاده بسکنجبین کنند و از ان بارده بعسل و دفع مضرت اشیاء غلیظ مثل هریسه و باچه و فالوده و نان فطیر با اشیاء بلطف باید کرد مثل ابکامه و کبر و سرکه و پیاز سرکه و برگ ترب و هم چنین دفع مضرت هر چیزی بضدان کنند که در مزاج ضدان بود و جمع میان لبنیات و حموضات و ماهی تازه و لبنیات نباید کرد و ما ست و ترب و ماست و مرغ و بط با برنج نخورند و انار بر سر هریسه و انگور بر سر برنج و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر و بچه ماسر و سماق و عسل با خربزه و شیر و شراب و باقلی و ماست

و باقلی و ماست با جمع نکنند و از کبابی که بر چوب خروج کرده باشند احتراز نماید و از دسومات و حموضات که در ظروف مسین باشد اجتناب نمایند خصوص که دران بجنبد باشد و در زمستان غذایی باید خورد که بالفعل حار بود و در تابستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف معتدل مناسب بود

بالفعل

در مشروب اما اب بعد از ان خورند که غذا انشروع در هضم کرده باشد و در میان غذا اب بخورند و بعضی گفته اند که هر گاه که غذا اب طلبد باید خورد خصوص که در شبها غذا اب خوردن عادت کرده باشند و اب ناشتا نباید خورد اما مخموران و جوانان و محرور مزاج را از ان منع نباید کرد اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه خصوص خربزه و در اشبا خواب قطعا اب نخورند خصوص اب سرد و اگر صبر نتوانند کرد اندکی مص کنند و مطاوعت عطش کاذب نباید کرد و جمع میان اب روان و اب چاه مضر بود و اصلاح اب فاسد بطبخ کنند یا باب خاک پاک بیامیزند یا صاف کنند و اب غلیظ و کدر را اصلاح بشراب یا بشراب کنند و اب شور را بسکنجبین و اب زاجی را بچیزهای نرم و اب تلخ را باب بچیزهای چرب شیرین و ترا مثل همه اینها می لف یاف است خصوص سرکه پرورده اما شراب قرشی در موجز گفته که بهترین شراب انست که طعم و بوی ان خوش بود و صافی و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از ان در ظرفی کنند و چند روز بنهند فاسد شود و باید که تا بچهارده سالگی و بقول افلاطون تا هجده سالگی نرسند در شراب شروع نکنند و مشایخ و سوداوی مزاج را شراب احمر و اصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محرور مزاج و جوانان ابیض یا اصفر ممزوج یا مروق اما بدو ساعت پیش از شرب ممزوج باید کرد و کهول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر محتمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار صرف و اندک باید خورد و در خریف کهنه و ممزوج و شراب انگاه خورند که غذا هضم شده باشد و بعد از غذای ردی الکیموس نخورند و غذایی که مناسب انست زرشک و سماق و از نار دانه و اب گوشت و امثال ان بحسب مزاج و در میان غذا و در عقب ان پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر

برای اعانت هضم معتاد باشند اندکی شاید خورد و غذا در میان شراب نباید خورد و بناشتا
نه خورند و مادام که سبب در روان اثر زاید باشد و ذهن سلیم و عقل بکمال خود بود از کثرت
شراب خوفی نباشد و حد انقطاع و این باشد که نگذارند که طافح شود و چون خواب غلبه کند
و غثیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش و حرکت سست گردد و
قی باید کردن و ترک شراب و بخواب مشغول باید شدن و بر شراب اندک قی
نباید کردن و تشرب به کاسه‌های کوچکتر مناسب تر بود و پیاپی نخورند و بیک دفعه
خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد باشد و کسی که خواهد که بسیار شراب تناول
کند غذا باید خورد و در غذا او باید که چیزی که مداومت باشد و از چیزها شیرین نیز احتراز اندک
باید کرد و کسی که خواهد که روز مست شود و عود و زعفران و جوز بویا در شراب کنند اما تنقل در
شراب حکما ازان منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشند محرور مزاج را
سیب و به و امرود و انار و زعرور و حماض و ربوبات حافظ و قرص لیمو و سکنجبین
و از بقول کاهو و خیار و کاشنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت باشد
قرص کافور رخصت داده اند و مزاج سرد را تنقل بگوارش مصطکی و عود و زعفران و
فندق و پسته و جوز مناسب بود و مرطوبی را نخود برشته و فندق و پسته و
بادام بریان کرده به نمک شور کرده و یابس مزاج را به فواکه و مرطبات تنقل باید کرد و در
میان شراب غذا نباید خورد و شراب در مجلس شراب فراخ روشن و در بستانها
و کنار جویها کنند و با اصدقا و کسانی که از ایشان تنفری نباشد بنشینند و اداب
[illegible] آنست که تزیین بدن کنند با آنکه اندام از وسخ پاک کنند و جامهای لطیف
پاک پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی خوش به کار دارند و
مجلس از چیزی که موجب تنفر باشد مثل نفت و بینی پاک کردن احتراز کنند
و اگر غثیان کنند شود از مجلس دور شوند و چون قی کنند با مجلس معاودت نمایند
و کلمات ظریف و حکایات لطیف کنند و از مجلس حکایتی و سخنی که موجب غم و حزن باشند
احتراز کنند

احتراز کنند و اگر مجلس بهم برآید زود متفرق باید شد و اگر جماعتی مست شوند
و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس مزامیر و رباحین طیبه
حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باشد
و خلوط و الوف و متمیز بود و در مستی افراط نباید نمود و در مستی جماعت نکنند
که موجب ضعف اعصاب شود اما بر شراب اندک مقدار مفید بود و بقول حکما در
ماهی دو نوبت یا سه نوبت بیش شراب نباید خورد و اقل مقدار ان رطلی بود
زیرا که سرعت سکرات از ضعف دماغ یا قلت اکل بود یا حرارت مزاج یا قبح بیانی
یا قوت شراب باشد و اول مجمرات و مجففات مثل زعفران و جوز بویا و قرنفل و بطوء
سکر به عکس اینها بود و تناول دسومات و حلواها مثل جرب و به و کبر و کشنیز و نمک و سلب
و زیره و دوغ و اب سرد با سرکه از ان جمله است که دیر مستی ارد و گویند اگر کسی پیش
از شراب پنج عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاشنی و تخم کاهو
و گل سرخ و تخم کرنب هر یک سه درم و کافور دانگی بکوبند و حب سازند بمقدار نخودی
پیش از شرب یکی از ان بخورند دیر مست شود و شراب با عرق گاوزبان تفریح
زیاده کند و با گلاب امیخته مقوی معده باشد و با عرق بید و کاشنی محرور را بلکه جگر گرم
مناسب بود اما خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود به دماغ چنانچه موجب صداع
شود و جمیع احوال نفسانی مضطرب گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیت
شراب که منهضم و منحدر نشده باشد و خمار از امتلاء و کثرت فضول بود و از ضعف هضم و
دافع از کثرت شرب و شرب شرابهاء مختلف نیز مفید بود و بهترین علاج خمار آنست که معده
را از بقیتی که باشد بقی پاک کنند و تلیین طبیعت کنند و مشمومات بارده مقویه بویند
و اب سرد و یخ در خمار مفید بود و استحمام و دلک و دهانت نیز مناسب باشد
و بعد از تنقیه از بقایای شراب از اشربه شراب زرشک و ریباس و به و سیب
و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه و حموضات و سفیدباجات رقیق

و گویند اگر دو سه کاسه شراب جهت تنقیه تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه اعشی
گفته است   و کاس شربت علی لذة   و اخری تداویت منها بها
و مجنون بنی عامر گفته   تداویت من لیلی بلیلی من الهوی   کما یتداوی شارب
الخمر بالخمر و این را بهترین معالجات خمار نهاده اند و اگر کسی خواهد که از مستی عاجل به
با هوش آید دلک اطراف و پای شوره کنند و اب برف با شاهسفرم و بر روی زنند
و سرکه و گلاب و صندل و کافور بویند و اب موصل و غوره و دوغ و سکنجبین و اب
انار ترش و امثال ان با برف مناسب بود و اب کشنیز و بید و خیار کدو و غوق حلبه
و شاه صینی بر پیشانی و سر مالیدن مفید بود و انچه شراب کند کشنیز و ریحان
و عود و دارچینی و قرنفه و کبابه و راسن و حب الملک بود و مضمضه بسرکه و اب غوره هم
مفید بود والله اعلم فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری بهترین خواب آنست که متفرق
بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند که باید که کمتر از شش ساعت نباشد و وقت
خواب ان زمان باشد که غذا در هضم شروع کند و شاید که برای اعانت هضم خواب
کنند پس اول بر طرف راست خسپند تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع
کند پس بطرف چپ گردد تا کبد بجملتها بر معده مشتمل گردد و بواسطه اشتمال او هضم
کامل شود و بعد از هضم باز بطرف راست باید خفت تا انحدار سهل باشد و پشت از
خفتن و دفع فضلات عدا باید کرد و بر شکم خفتن مدد هضم باشد و بپشت باز خفتن موجب
ضرر شود و مثل نزله و سل و درد پشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر بود
و ضعیف گرداند و اواز اسب که نزدیک نباشد و حکایت کردن و کتابت خواندن
خواب اورد   در استفراغ و احتباس بدانکه استفراغ طبیعی آنست که
هر روز دو نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضول لیلی و نهاری را دفع کرده پس اگر طبیعت
جلیسه واقع شود مثل اسفیدباجها و جرب با اسفناج و حلیم کندر و حسو و امثال آن طبیعت
نرم باید کرد و از مطبخات احتراز باید نمود و اگر چه احتیاج افتد بنفشه و خاکشی و حقنهای
نرم مدد دهد

نرم مدد دهد خصوص مشایخ را چه قوی ایشان ضعیف باشد و محتاج ممدوی بود و اگر طبیعت
زیاده از محتاج مجیب شود و به سبب امتلا از اخلاط یا غذا یا ناول اغذیه مختلفه بود
سعی باید کرد که زاید نشود و بمثل سماق و زرشک و قلیه سیب حبس طبیعت در باب خود گفته
شود   در تدبیر جماع بهترین وقت جماع انگاهست که غذا هضم شده باشد
و در وقتی بود که معتدل بود و بدن ممتلی نباشد و جماع خلو معده مضرتر از ان بود که در امتلا
که شروع کنند و شهوت و شدت بحد کمال باشند نه انکه بتکلف و تصور و تخیل خود را بر ان
دارند و مجامعت با عجوزه و کریه اللقا و کسی که از او متنفر باشند و با حایض و صغیره
نباید کرد و افراط در جماع نکنند که موجب امراض عصب و ضعف بصر شود و در عقب جوع و غضب و
فرح و غم مفرط و اسهال و فصد و حجامت مجامعت نباید و کسی را که یابس مزاج بود و
قلب یا معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و
جماع با محبوب موجب مسرت را و ضعف نیارد و با وجود کثرت استفراغ منی و بهترین اشکال
جماع آنست که مرد بر زبر زن در اید و بدترین هیات ان باشد که بالعکس این بود زیرا که
تمام منفرغ نشود و شاید که منی زن با حلیل مرد رود و موجب تعفن و ورم قضیب گردد
و بپهلو خفتن هم نشاید و بپای ایستاده ضعف آرد و باید دانست که مدار این شغل بر
حرارت باشد که فاعلست و رطوبت که منفعلست پس اگر هر دو نقصان باشند تدارک ان

منتقل بود و اگر یکی باقی بود و یکی ناقص تدبیران نیز آسان تر باشد و آنچه بواسطه پیری باشد
تدبیران نتوان کرد پس مراعات حرارت و رطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این
امر باشد و شاید که ضعف این از ترک استعمال و نسیان بود چنانکه در فطام یا از تخیلات
فاسده و اوهام بود چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آنکس که با او جماع میکنند در نفس متاثر گردد
یا وهم کند که او را بسته اند و فرط محبت و تعشق نیز موجب ضعف این فعل شود و تدبیران
دفع این تخیلات بود و مطالعه کتبی که در قسم جماع و حکایاتی که بدان تعلق دارد و استماع
کلام آن و نظر در تسافد حیوانات موجب هیجان این قوت بود و چون معالجه این
قسم در باب خودش خواهد آمد برین قدر اکتفا کرده شد   در تدبیر حمام بهترین حمام
آنست که هوای آن بلند باشد و مکان او فراخ و آب آن خوش و بنای آن قدیم و بستر تکین
گرم نکرده باشند و معتدل بود و وقت استحمام آنگاه باشد که غذا هضم شده باشد و بتدریج
باندرون حمام باید رفت یعنی در خانه اول اندک زمانی توقف کنند پس در خانه دوم پس بخانه
سیوم روند و آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر صاحب رطوبت باشد بنشیند و آب
بر خود نریزد تا هوای حمام در او اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس
مزاج بود اول آب بر بدن بریزد و آنگاه بنشیند و استعمال آب بیشتر از هوا کند و بتدریج از
حمام بیرون باید آمد و رعایت بیشتر باید کرد تا اثر نکند و کسی که او را ورم یا تفرق اتصال
باطنی عضو بود

باطنی عضو بود که بضیق یا نفخه باشد بحمام نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن فربه گرداند و در عقب حمام
همچنین بود اما باران خوف سده باشد و بر خلو معده به حمام رفتن هزال و جفاف آرد و مرطوبین را چنین
مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کمتر کند استحمام معرق باید کرد اما غسل با آب سرد
جوان محروری مزاج را در تابستان مناسب باشد و صبی را و شیخ را و کسی که او را اسهال باشد [illegible]
سرد نشستن مضر باشد و اغتسال بآب کبریتی تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل گرداند و در [illegible]
و فالج و تشنج رطب را مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع ورک را نافع باشد
بدانکه بعد از استقرار غذا در معده حرکتی مناسب بود که تا ممد باشد بر هضم و بکار دارد وقت
ریاضت اکثر آن باشد که فضلۀ بدنی از بول و براز دفع شده باشد و غذا هضم گشته و معوز وقت غذا آمده
و ریاضت بر امتلا مضر بود و تا حمرۀ لون و نشاط در حرکت باشد و سیلان عرق بدید نیامده ریاضت
مفید بود و چون تغیر در لون و کلال در حرکت پدید آید ترک کنند و بر خلو معده و بعد از جماع مضر بود
و ابدان ضعیفه را نباید کرد و اعضای مأوف را همچنین ریاضت نباید داشت و مثل کسی که او را دوالی
بود ریاضتی باید کرد که پای را در آن حرکت نباید داد و علی هذا و ریاضت بعضی بغایت صعب و شدید
بود و مناسب ابدان قویه باشد مثل کشتی گرفتن و اسب تاختن و پیاده رفتن و شتاب کردن
و تیر انداختن و دولاب کردن و گوی زدن و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و بعضی لطیف و نرم باشد
و مناسب ناقهان و ابدان ضعیفه بود همچون سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن

و این ریاضتها بنسبت با جمیع اعضا بود و آنچه بعضوی خاص بود همچو افکار که ریاضات
خاص دماغست و استماع اصوات حاده و الحان لذیذ که ریاضت گوش بود و نظر
در اشیاء دقیق ریاضت چشم بود و ریاضت آلات کلام الله و تنفس بقراءة
بعد از ثقیل و حاده و ابتدا به ثقیل باید کرد و بتدریج بحاد رسانیدن و دلک نیز نوعی از ریاضت
است و او را تاثیر تمام است و دلک سخت بدن را قوی گرداند و دلک نرم خشکی زایل کند
و دلک بسیار هزال آورد و دلک بچیزهای درشت جذب خون کند و بچیزهای نرم
یا دست نرم حبس خون کند و پیش از ریاضت و بعد از آن دلک عظیم مناسب بود
و بعد از دلک اعضا را باید کشید و دلک از اعالی بسافل باید کردن و با سافل قطع کردن
و بعکس این نشاید   بدانکه در سن شیخوخت برودت و یبوست
غالب میشود و تدبیر ایشان بمسخنات و مرطبات و دلک و ریاضت و استحمام معتدل
مناسب ایشان بود و نقل غذا کنند و بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی
و بلغمی کنند و استعمال طیبها مثل عنبر و لادن و غالیه و تدهین بروغن نرگس و یاسمین و
زنبق مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت جرب و حسو و حلیم گندم و شیر و عسل خورند
و از میوه ها انجیر و مویز و رطب و از شرابها شراب کهنه و متوسط غیر ممزوج و از بقول
کرفس و گندنا و سیر و پیاز و باید که طبیعت ایشان محتبس نباشد و الا ملین کنند
باب کرنب

باب کرنب و لبلاب و شیرۀ خشکدانه و کشک جو و مرق مرغ با کرنب و سلق و اگر دو درم علک
بطم با شکر بخورند طبع نرم کنند و انجیر خشک در ماء العسل جوشانند و بخورند همچنین بود و اگر احتیاج
افتد حقنه نرم مسهل بکار ایشان دارند و این تر افصد مضر بود مگر که بدان محتاج شوند و در
زمستان احیانا تناول اطریفل کبیر و نوش دارو و دوا الحیوة و قرص مصطکی و عود و عنبر و امثال
آن کنند   کسی که بسفر خواهد رفت باید که اگر ممتلی بود تنقیه بدن کند
از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر
بآن احتیاج می باشد عادت کند و در سفر برفق سیر باید کرد و باید که معده ممتلی نباشد و از
اطعمه که تشنگی آرد احتراز کنند و دفع تشنگی بتخم تورک کنند و با سرکه و آب بهم آمیخته و باید که
معده ممتلی نباشد و اگر در گرما سفر کنند سر از آفتاب پوشیده دارند و روغن بنفشه بر سر مالند
و سینه را بلعاب بنکو و تخم خرفه و تورک طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی متغیر نشود لعاب
بنکو بر روی مالند و شراب حماض و سکنجبین و شراب لیمو خورند و در موضعی که سموم باشد
دهن بسته دارند و پیاز با دوغ باید خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و اگر کسی را سموم بزند اطراف
با آب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب بید و کدو در سر مالند و اطعمه بارده
خورند و ماء الحصرم با شراب بخورند و اگر تب نباشد شیر و دوغ مناسب بود و اگر در سرما سفر کنند
خود را پوشیده دارند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن را بپوشند و بامداد آن طعامی که در آن

در بیان سفر

سیر بسیار باشند بخورطانند پس سوار شوند و بآتش عادت نکنند و اگر سرما بایز زد و پیش
اتش نرود بلکه بتدریج نزدیک آتش برود و سیر و جوز بخورند و شراب نیز مفید بود و اگر سرما
سخت رسیده باشد یکدرم حلتیت با رطلی شراب بخورند و اطراف را بروغن زیت و یا
سمین و شونیز چرب کنند یا در اب شلغم نهند یا در ابی که در آن انجیر و بابونه و شبت پخته باشند
و از اتش دور نشینند و بعضی گویند دست و پای در اب سرد باید نهاد یا در برف باید
گرفت و اگر رنگ بگرداند رگ بزنند و علاج ان در باب خود گفته میشود و مضرت ابهای مختلف
را بطبخ و تقطیر زایل کنند و بپیاض و بسرکه یا غیر مخلل و سیر و گاهو جهت مضرت اب مختلف
نهایت مفید بود و اب شور را بسکنجبین اصلاح کنند و اب شبی بچیزها نرم و اب غلیظ
و تیره را بسرکه اگر ممکن باشد که اب بلاد خود مصاحب دارند و با ابهای مختلف بیامیزند یا گل
مملکت خود نگهدارند و با اب می امیزند و صافی میکنند بغایت نیک باشد و کسی که در کشتی
نشیند اگر او را غثیان حادث شود دفع نکنند و قی کردن مفید بود اما اگر قی بحد افراط رسد به
مثل سیب و به و انار و شراب اینها منع کنند و سرکه و عدس خورند و تخم کرفس و افسنتین
نیز از دافعات قی بود و سوراخ بینی با سفیداج مالیدن مفید بود والله اعلم در بیان معالجات
کلی مشتمل بر سه فصل بدانکه معالجات سه نوع است تدبیر و علاج بدوا و عمل بید اما تدبیر انست
که در اسباب سته ضروری تصرف کنند بر وجهی که مطابق صحت باشد و احکام ان از کیفیت
همچون حکم ادویه باشند

همچون حکم ادویه باشند زیرا که تاثیر اسباب ضروری در بدن از تسخین و تبرید و
غیر آن همچون تاثیر ادویه باشد و غذا از آن جمله است که او را حکمی چند خاص هست مثل انکه در
بحران و در وقت نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل بهضم غذا از
دفع مرض باز نه ایستد و وقت که بدن محتاج غذا باشد و شهوت و هضم ضعیف بود
تقلیل در کمیت در تکثر در کیفیت ان کنند یعنی غذایی باشد بمقدار اندک و بتغذیه بسیار
تا بواسطه کثرت غذائیه تقوت و تغذیه حاصل بسهولت شود و بقلت مقدار ان هاضمه عاجز نباید
و وقتی که اشتهی قوی باشد و هاضمه بقوت بود لیکن بدن از اخلاط ممتلی بود و تقلیل کنند در
کیفیت غذا و تکثر در غذا در کیفیت کم باشد و ان غذا بسیار حاصل شود تا موجب زیادتی اخلاط کمیت او یعنی
نگردد و در کمیت بسیار بود تا معده و قوی بدان مشغول شود و وقتی که اشتها نباشد و معده
ضعیف بود و اخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و باید دانست
که غذا اگرچه ممد قوتست مرض را نیز تقویت دهد پس در امراض ان قدر که از ان لابد باشد
بکار دارند و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود اما در امراض حاده که دراز نمی کشد
تقلیل اولی باشد اما در علاج بدوا سه قانون رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوا و ان
موقوف باشد بر کیفیت مرض چنانچه اگر مرض حار باشد دواء بارد استعمال کنند و بالعکس جهت
انکه در مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمثل کنند دوم اختیار کمیت دوا

وان موقوف بر معرفت کیفیت و درجه دوا بود تا تقدیر وزن ان توان کرد و تعیین دوا
و وزن ان موقوفست بر انکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن
و فصل و صناعت و عادت بسبیل حدس اخذ کند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم
معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی صحی عضو معلوم
باشد طبیب در یابد که بچه مقدار از ان مزاج تغیر یافته تا تعیین وزن دوا کند و چون خلقت
معلوم شود بانک مصمت است یا مجوف سخیف است یا کثیف بدانکه در عضو مصمت
و کثیف ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و سخیف ادویه ضعیفه و معرفت عضو مفید
باشد بچند وجه یکی انکه داند که عضو بعید را با دویه قویه علاج کند و قریب را بالعکس و دیگر انکه بداند
که با دوا چه باید امیختن تا بدان عضو رسد چنانکه زعفران با دویه قلب و مدر راه با عضاء بول
مزج کنند و دیگر انکه داند که دوا بکدام جهه بعضو رساند چنانچه در امعاء سفلی بحقنه و در امعاء علیا
بمسهل و دیگر انکه داند که جذب ماده بکدام طرف باید کرد و در جذب ماده که هنوز تمام نپخته باشد
چهار شرط رعایت باید کرد اول مراعات مخالفت چنانچه از یمین بیسار و از فوق
باسفل جذب کنند دوم مراعات مشارکت چنانچه در حین طمث محجمه بر پستان
نهند و جذب کنند سیوم مراعات محاذات چنانکه در علل کبد باسلیق ایمن بگشایند
و در علل طحال باسلیق الیسر چهارم مراعات تبعید کنند یعنی عضوی که ماده از ان جذب
میکنند به بسیاری

میکنند به بسیاری نزدیک عضوی که بدان جذب میکنند نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد از نقل
عضو جذب باید کرد بعضوی که قریب بدو باشد و شرط او انست که از عضو اشرف بعضوی اخس
نقل باید کرد نه بالعکس و قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات ریاست تا در عضو رئیس
ادویه قویه استعمال نکنند و ادویه او را از مقویات خالی نگذارند دوم انکه مراعات فعل مشترک عضو
نکنند یعنی که عضوی که فعل او نسبت با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه در ان ادویه
قویه استعمال نکنند و از این باشد که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه که انرا برودتی
شدیده بکار ندارند سیوم انکه مراعات حس عضو کنند چنانچه اعضاء زکیة الحس استعمال ادویه
لذاعه و ادویه شدیدة التحلیل نکنند و معرفت مقدار مرض مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض
شده است شدید باشد انرا با دویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف بود با دویه ضعیفه اما اعراض
علامیه خود ظاهر است که هر مزاج و هر سن را چگونه علاج باید کرد و عادت را مرعی باید داشت و در تشنج
بحث گفته میشود سیوم قانون در استعمال ادویه اعتبار وقت باشد چنانکه در ابتدا ورم استعمال را
دعات کنند و در انتها استعمال محللات و منضجات و دیگر انکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در
مرضی با خطر باشد در ابتدا استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکنند و اگر مرضی بی خطر بود و مواد آن
معتدل المقدار باشد و بیم آن نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند بعد استفراغ
کنند و چون مرض والم با هم جمع شوند اول تسکین وجع باید کرد اما معالجه بعمل مثل حیر نخوان

بکسور ورد ممنوع و بطبارة از شکالاتی است وکی کہ داغ کردن بود وقطع وخیاط وامثال آن باشد
والله اعلم وچون معالجه انواعست وحکم هریک مختلف علی سبیل الاجمال بیان هریک در سه فصل کفته شود
در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه بتعدیل مزاج کنند فقط چنانکه
سوء المزاج کرم را بارده وبالعکس واکر سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد وبعد از آن اکر سوء المزاج
باقی بود تبدیل مزاج باید وتعجیل مزاج هردو در ابتدا ممکن باشد ودر انتها مشکل بود چون مستحکم
بود شود وتبرید حار بعکس این بود واکر ماده مستحکم نشده باشد بلکه در ابتدا ظهور بود منع سبب
کنند بتبدیل مزاج وبباید دانست که استفراغ وقتی کرده شرط بود اول امتلا از مواد دوم
قوت بدن سیوم مزاج حار رطب چهارم سحنه معتدل در سمن ونحافت پنجم بلد معتدل در
حرارت وبرودت ششم عادت استفراغ هفتم عدم اعراض لازمه یعنی مستعد قروح امعا ودرب
نباشد هشتم سن مقتضی بود یعنی سن شیخوخت وطفولیت نباشد نهم انکه فصل ووقت مناسب
بود یعنی سرما سرد وکرما کرم نباشد دهم انکه صناعت او شدیدة التحلیل نباشد ودر استفراغ رعایت
پنج چیز کنند اول اخراج آن خلطی که بدن از آن متاذی کرده دوم رعایت جهت میل ماده کنند چنانکه غثیان را
بقی دفع کنند ومعص را باسهال سیوم انکه مخرج ماده مجری طبیعی بود چنانکه آلات بول نسبت
با محدب کبد وامعا نسبت بمقعر او چهارم انکه ماده هرچند انکه احتیاج باشد مستفرغ کرداشند
واکر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم رعایت وقت استفراغ کنند چنانکه
در امراض مزمنه

در بیان مسهل

در امراض مزمنه وبی خطر بعد از نضج استفراغ کنند
اما قانون مسهل انست که پیش از خوردن مسهل ماده را نضج بدهند وپیش از آن
بیک روز بحمام روند وبهترین وقت مسهل خوردن ربیع وخریف است
وکسی را که معتاد نبوده باشد ادویه قویه نباید داد ودر عقب مسهل پیش از انکه در
عمل آید خواب نباید کرد اما اکر مسهل قوی بود چندان مضر نباشد وپیش از انکه
در عمل اید جایز باشد وبعد از شروع در عمل قطعا خواب نباید کرد وتا مسهل در معده
باشد غذا نخورند واب کرم بر سر مطبوخ قوت اثر زایل کند اما اکر شکم بجد نشاید
که اندکی اب کرم بخورند ودو سه نهند وبعد از جنبها ومعجونها اب کرم مفید بود وکسی
که از شرب مسهل غثیان اید مقویات معده مثل سیب وبه وریباس اندکی تناول
کند وکسی را که در مسهل قی کردن عادت بود پیش از شرب مسهل باید ورق
کند تا معده پاک کردد وبعد از قطع اسهال شربتی نبات باب فاتر باشامند وخروس
مزاج لحم نیکو بر سران کنند ومهره وچشم مرو معتدل المزاج لحم نشاسته وغیره
وچون این شربت بکذرد وغذای لطیف تناول کنند ونان بخورند وچون کسی
مسهل بخورد وعمل نکند بشیاف یا حقنه نرم تحریک باید کرد یا دو مثقال مصطکی بشاشند
وبر سر جلاب کرم تناول کنند ودر روزی دو مسهل نباید خورد واکر در مسهل اعراض
منکره حادث شود بسبب انکه ماده بعضو رئیس مایل کردد فصد باید کرد وکاه باشد که
مسهل مقی شود وسبب آن ضعف معده یا تخمه یا پوست تنقل یا کراهیت دوا بود

وچون اسهال از حد تجاوز کند وعطش غالب شود ورنک مستفرغ بکردد قطع باید کرد با انکه
اطراف را ببندد وقابضات تناول کند وبر معده ضماد کنند وتقویت بشمومات ونغر تقاعد بحمام
مفید بود وشراب ریباس وغوره به برف سرد کنند واکر بار شک در شیر تحویث نمایند وبخورند مفید
بود واکر ساکن نشود چهار انکشتان بدان کنند وبادوغ بدهند وتهیج قی نیز اسهال بازدارد واکر از اسهال
افراط فواق حادث شود نیکو بروغن کل چرب کنند واب سرد بدهند وعطسه کنند وبباید دانست
که ادویه مسهل بعضی بتلیین عمل کنند مثل آلو وشیرخشت وترنجبین وبعضی بازلاق مثل سپستان وخطمی وبعضی
بالخاصیت مثل تخم الحنظل وسقمونیا اما استفراغ بقی صحیح مزاج را مناسب بود ومفاصل ونقرس
ورعشه ومالیخولیا وجذام را سود دهد وماهی دو روز یا یکی قی کنند واز بهر قی کردن طعامهای
مختلف باید خورد باشرابهای مختلف با مقیات مثل مطبوخ شبت وبیخ نمک وتخم ورک
ترب واندکی عسل ونمک بلغمی مزاج را وسکنجبین واب کرم صفراوی مزاج را ودر حالت قی
کردن شکم را وچشم را ببندد البته وبعد از فراغ دهن وروی را باب سرد بشویند وشراب
سیب با کلاب تناول واندکی مصطکی بخایند وغذا نخورند تا اشتها صادق شود واکر از
استعمال اعراض ردیه مثل کرب وعرق وانقطاع صوت پیدا شود ماء العسل نیم کرم بیاشامند
یا حقنه کنند واکر از قی سوزش معده حادث شود مرقها چرب کنند خورند واکر مواف
حادث شود اب کرم اندک اندک خورند وسعی کنند که عطسه آید وقی کردن بسیار معده را ضعیف
کند وقابل فضول کرداند ودندان وچشم وکوش را مضر بود وکسی را ورم حلق وضیق صدر وضعف
معده وسینه ودماغ واعضاء سر بود وکردن باریک بود وکسی که بغایت فربه باشد وانکه
معتاد نباشد

معتاد نباشد نباید کردن ودر صیف وربیع قی شاید کردن ودر شتا وخریف کمتر باید کرد اما
علاجی فاضل است در استفراغ فضلات مقوی وتسکین اوجاع کلیه ومثانه وقولنج وکسی
را که معده ضعیف بود وار مسهل غثیان شود حقنه باید کرد ودر اورام واعراض دماغ مفید اما کبد را
ضعیف کرداند وپیش از حقنه شربتی که مقوی معده باشد بخورند چه حقنه بر خلو معده مضر بود
وبهترین وضع حقنه انست که بپشت باز خفته وسر بالش نهند واسافل نیز بربالی
نهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد وبطرف وجع میل کنند وحقنه در وقتی معتدل باید کرد
وپس از اتمام نکنند

در بیان فصد و شرایط آن

بدانکه استفراغ بفصد استفراغ کلی است زیرا که در آن از هر خلطی چیزی کم میشود وغرض از آن تقلیل
در کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت ان یا هر دو وتا محتاج بفصد نکردند نباید کرد ووقت
مختار آن بعد از هضم غذا بود ودر زمان معتدل وباید که ماه در نقصان بود واما وقت مضطر
انکاه بود که بجهت حدوث مرضی فصد واجب شود ودرین تاخیر نباید کرد ودر روز بحران فصد
نکنند ودر زمستان ودر مرضی که اثر بحران می باشد خون بسیار بیرون نکنند
وچهارده سال نکذرد فصد نباید کرد وکسی ضعیف باشد وخون او کم باشد بدفعات اخراج دوم
کنند وبعد از حمام وکل وتخمه وجماع فصد نکنند وابستن وحایض وقولنج وفربه ولاغر بافراط
نباید کرد وکسی که خلط او غلیظ بود وبعد از استحمام فصد کنند وکسی که در فصد غشی کنند

پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب ترش و غوره
و بلغمی را شراب نعناع و قی به و به مزبا مناسب بود و از غثیان ایمن شود و زیر از رگ
فراخ باید گشود و در زمستان همچنین و کخیف را و در تابستان بالعکس این و عروق مفصوده
آورده و شریانی باشد اما اوردها آنچه مشهور است و در دست شش عرق است
اول قیفال و آن اعالی بدن را و علتها ی دماغ را مفید باشد دوم باسلیق و آن بشوره بدن را
و ذات الجنب و امراض جگر و سپرز و امراض اسافل را مفید بود سیوم اکحل و آنرا
نهر البدن نیز گویند و او متوسط است میان هر دو و از جمیع بدن استفراغ کند چهارم
حبل الذراع و او حکم قیفال دارد پنجم ابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسیلم و او از طرف
ایمن اوجاع کبد و از طرف ایسر طحال را نافع بود و آنچه در پای است چهار و رید بود اول عرق
النسا و جهت اوجاع دوالی و نقرس و عرق النسا دوم صافن و او برای علل
اعضای اسفل و ادرار حیض کشایند و در امراض دماغی جهت امالهٔ مادّه با سافل خصوص
در مالیخولیا مفید بود سیوم رگ مابض و آن در باطن کو زانو باشد و فضدان در ادرار در مالیخولیا
طمث و اوجاع مقعد از صافن اقوی بود و جاری مجری او بود چهارم عرق عقب و او نیز
همین حکم دارد و آنچه در سر است یازده است اول عرق جبهه برای ثقل سر دوم
و جرب و بثور چشم دوم عرق یافوخ و آن برای سعفه و قروح سر کشایند سیوم عرق مافین
برای رمد و دمعه

برای رمد و دمعه و غشاوه و جرب عین چهارم و داجان برای جذام و خناق و ضیق النفس پنجم
عرق ارنبه برای بثور حکه و ناصور بینی ششم عروق ثلثه که در پس گوش است برای ابتدای
نزول و بخارات سر و قروح گوش کشایند هفتم عرقی که در پس گوش بود که در پس گوش
است نزدیک بنقره کردن جهة صداع مزمن و اوجاع سر که مزمن باشد نافع بود هشتم چهار رگ
برای قلاع و قروح و بثور دهن نهم عرقی که زیر زبان است و باطن ذقن برای خناق و اورام لوز
تین دهم عرقی که بر نفس زبان است از زیر او برای ثقل زبان مفید بود یازدهم عرق
عنفقه و آن کوز زیر لب است برای بخه کشایند اما شرایین مفصوده چهار است اول شریانی که
بر ظهر کف است میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد کشایند دوم شریان صدغ و
آن برای حبس نزلات عین و انتشار سیوم شریان گوش برای رمد و غشاوه و صداع
مزمن کشایند چهارم شریان حلق برای خناق و جذام و این شرایین از قلب دور باشند
و آنچه نزدیک باشد چون بکشایند خون باز نه ایستد از این جهة متعرض آن نشوند اما کیفیت
فصد قیفال را از سر عضله دور باید کرد و فراخ و اوریب باید گشود و اگر او را نیابند شعبهٔ او را که در گوشه
ساعد بود بطلبند و در اکحل احتیاط باید کرد که زیر او عصبه است که تا سر نیش بدو نرسد و
بطول بکشایند و حبل الذراع اوریب کشایند و فصد باسلیق را خطر بیشتر بود زیرا که شریان
و عصب و عضل در زیر او است و باشد که شریان از طرفین او در آمده باشد و اسیلم را میان

خنصر و بنصر کشایند و دست در میان آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بکشایند
و عرق النسا بطول بکشایند از زیر کعب یا بالای آن و اگر بر پشت پای خنصر و بنصر بجویند
بسلامت تر بود و باید که صاحب اثر از فخذ تا کعب بدستاری محکم به پیچد و پای بر سر
کرو هٔ یا سنگی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد بحمام روند و صافن اوریب کشایند
بهمین شرایط و عرق ارنبه ظاهر نباشد انگشت بسر بینی نهند آن موضع که در آن همچون
شقی ظاهر شود نیشتر فرو برند و عرق جبهه اوریب کشایند و عرق زبان و زیر زبان بطول
کشایند و در فصد و داجین میل سر بجانب ضدّ مقصود کنند و بعضی که سران تنگ و
باریک باشند بطول بکشایند و عرق مافین و صدغین با آنکه حلق بگیرد ظاهر گردد و آن نیشتر بسیار
فرو نبرند و فصد و در حالت فصد باید که نیشتر با بهام و وسطی بگیرند و سبابه را جهة تفحص عرق
رها کنند و اگر سر نیشتر بعصب رسد و عضو آماس کند صندل سرخ و سفید و ضیاف مامیثا
و آب گشنیز بر آماس مالند و اگر قوت باشد از جانبی دیگر فصد کنند ما صافن بکشایند و اگر
نیشتر بر شریان آید علامات آن آنست که خون اشقر رقیق آید و همچون حرکت نبض
جهد بشتاب که در حال بند کنند و صبر و دم الاخوین و قلقطار بکوبند و سفیدهٔ تخم مرغ یا
بزنند و پشم خرگوش یا فرخچه یا نسج عنکبوت بآن آلوده کنند و در موضع زخم افکنند و آب
سرد و بر دست میریزند و دست به بندد و سه روز نگشایند و اطراف زخم را بقابضات
ضماد کنند

ضماد کنند و اگر بعد از آن که بکشایند خون باز نه ایستد بار دیگر این او ویه بنهند و خون در زیر پوست
گرد آید و سیاه شود بر آن دست هیچ کار نکنند و اگر هر روز کم باشد کمتر شود و دلیل خیر باشد و اگر زیاده
شود از جانبی دیگر خلاف آن فصد کنند یا صافن بکشایند   با شرط باشد و بی شرط باشد در بیان حجامت
و آنچه بشرط باشد استفراغ از جوهر عضو کند بی تعرض استفراغ از اعضاء رئیسه و استفراغ بسیار
و حجامت مردمان فربه را مناسب است و بهترین وقت آن میانهٔ ماه باشد که ماه
در نقصان افتد در ساعت سیوم از روز و بعد از استحمام حجامت نکنند مگر کسی که خون
او غلیظ باشد و حجامت نقره مقدم بدن حس و ذهن را مضر بود و بر نقره کردن خلیفهٔ اکحل بود
و جرب عین و ابخر را مفید بود اما نسیان آرد و بهتر آن باشد زبر تر نقره باشد و بر میان شانها خلیفه
باسلیق بود و خفقان و ضعف معده را مضر بود و بهتر آن باشد که میل ببالا تر کنند و حجامت اخدعین
که رگهاء گردن است خلیفهٔ قیفال باشد و بر ساق خلیفهٔ صافن بود و بر قمحدوه هیانه در اختلاط عقل
و دوار نافع افتد و زیر ذقن دندان و روی حلق را مفید بود و بر قطن که داء میل و بثور فخذ و نقرس و داء
الفیل و مثانه و رحم و مقعده نافع باشد و حجامت بر فخذ از قدام ورم خصیتین و جراحات فخذین
و از خلف جراحات الیتین زایل کند و بر زیر زانو برای ضربان زانو و جراحات ساق مناسب افتد
و بر کعب برای ادرار طمث و عرق النسا و نقرس مفید بود حجامت بی شرط برای آن باشد
که مادّه از جهتی بجهتی جذب کند یا ورمی غایر را ظاهر گرداند یا مادّه را از عضوی بعضوی نقل کند
یا برای جذب دم و تسخین عضو یا برای تحلیل ریاح یا تسکین وجع کنند یا برای ارد عضوی
بموضع خود همچنان که در قیله که اتساع کیس انثیین است و آن بسبب نزول اجزای

در اواز امعا و شرب که اگر در حمام حجامت بر پوست شکم نهند و انچه فرود آمده باشد بار کرد و بعد از ان
که شکم بروغن مالیده باشد و حجامت با شرط از دو ساق تا شقت جایز داشته اند و ما ار
ساق علق و ان کرمیست رنگین که در آب می باشد و از ان زلو میگویند در امراض جلدیه
بر عضو نهند و خون می مکد و گفته اند که خون بد جذب میکند و آن در سعفه و قوبا و جمیع امراض
جلد مفید بود که قایم مقام حجامت باشد و بهترین علقی آنست که از ابی بگیرند که در ان
صعدع و طحلب که جامه خواب بک میگویند باشد و انچه بر پشت او خطاط زرد باشد و انچه شکم
او سرخ و پشت او سبز باشد و انچه شبیه بدنبال موش بود و اشقر و جگری هم نیک باشد
اما انچه سیاه باشد و بزرگ سر بود و انچه شبیه بمار و ماهی بود و انچه از آبهای بد گرفته و انچه بر و خطها
لاژوردی یا طاوسی بود همه بد باشد و باید که چون علق علق را بگیرند بعد از دو روز استعمال
کنند و اول او را سر نگون باید کرد تا قی کنند و بشویند و عضو را باب دبوره مالند تا سرخ شود پس
علق بران نهند و اگر بگیرد پاره خون در ان جای مالند و خون خواهند که جدا شود نمک و خاکستر
بر او افشانند و چون بیفتد محجمه نهند و برگ دقیق مضغ کنند تا اگر بقیتی مانده باشد پاید پس
بشویند و اگر خون باز نه ایستد حابس آن بر آن افشانند   بدانکه چون امراض جمع شوند
ابتدا بمعالجه مرضی باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد بعبارة اولی یا بر او موقوف علیه سایر باشد
یا او سبب سایر باشد یا خطر او زیاده از خطر سایر باشد و امثله در هر سه مذکور است اول
انکه بر ثانی موقوف بود و بر بر اول مثل ورم و قرحه که چون جمع میشود ابتدا بعلاج ورم باید کرد
مگر وقتی که ورم تابع قرحه باشد دوم انکه یکی سبب دیگری بود مثل سده و تب و سده
سبب است و ابتدا

سبب است ابتدا بمعالجه او ضروریست و اگر چه حاجت بسنخی افتد که تب را مضر باشد و مثل سل و حمی
که علاج سل بمجففات میکنند و از تب باک نمیدارند سیوم انکه یکی از دیگری خطرناک تر بود مثل حمی محرقه
و فالج که اول علاج تب باید کرد و از استعمال مبردات و اگر چه فالج را مضر بود امدیشه نباید کرد و چون مرض و عرض
جمع شوند اول معالجه مرض کنند مگر وقتی که عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است استعمال مخدرات
جایز داشته اند و از ضرر ان بقولنج اندیشه نکرده و این مجموع که گفته شد مجرس طبیب باز بسته است
و باید دانست که غیر از این معالجات دیگر هست مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار و حکایات
ملایمه و کلمات طیبه و احضار انیسان و اوازهای لطیف و بویهای خوش و از ان جمله انتقال از هوای
بهوای و از مسکنی بمسکنی بود و تغیر هیات نیز موثر بود مثل انکه جمعی احوال را تکلیف کنند و نظر گوشه
چشم برو کنند و صاحب لقوه را در آینه حیلتی نکرد و امثال این بسیار است و همه تغیر افرید گار
است جه بتقدیر ان و صحتی بواسطه این اسباب حاصل میگردد و بتقدیر او صحت بی رعایت
این امور زایل میشود   اوست قادر بر هر چه خواهد و خواست   هر چه خواهد کند
که حکم او راست   در امراضی که اعضا را حادث شود و علاج آن مشتمل بر بیست باب
در امراض سر و دماغ از ان جمله صداع است و آن در فارسی درد سر گویند
و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساذج اگر ساذج نبود مادی از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا باشد
بود اما صداع از غلبه دم بود علامت ان حمرت و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان سر و عظم نبض
و غلظ قاروره و علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شربتی از شراب عناب
و نیلوفر هر یک بنج درم خورند یا تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم و غذا تمر هندی

در بیان صداع

یا الوچه با بنو ماش و مغز بادام و اگر عارض شود گلاب باید خورد و سرکه
و گلاب بوییدن و لعاب بنگو و خطمی با سرکه بر سر نهادن و تسعیط بروغن
بنفشه و کدو مفید بود و انچه از صفرا بود علامت ان شدت حرارت ملمس و خشکی
منخرین و تلخی دهن و سرعت نبض و ضعوت وصف رقار وره بود علاج الم آن
جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک سه درم و ترنجبین و نبات هر یک ده درم
تناول کنند یا شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا انار دانه یا
تمر هندی یا الوچه خورند و ربوبات فواکه بارده و سکنجبین تناول کنند و اسهال
طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا این حب بنفشه ۲ درم
سقمونیا بریان کرده نیم دانگ و دو حبه تربد سفید کوفته بروغن بادام چرب کرده یک
درم هلیله زرد نیم درم بکوبند و باب رازیانه بسرشند و حب سازند و فرو برند با نیم دانگ
سقمونیاء بریان کرده با ده درم شراب اجاص بخورند و کافور و گلاب و صندل و کدو
و کاهو و خیار بویند و پای بشوره باب گرم و بابونه و خطمی و بنفشه بشویند و انچه از بلغم
بود علامت ان ثقل سر و سبات و کدورت حواس و برودت ملمس و رطوبت
منخرین و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود و علاج ان هر روز جلابی از بیخ مهک
بنج درم و رازیانه سه کلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشخاش خورند
و تنقیه کنند بعد از نضج بحب صبر یا حب اسطوخیقون و بابونه و شبت و اکلیل
الملک بجوشانند و سر بدان بشویند و انچه از سودا بود علامت ان ثقل سر و خفاف
بدن و کمودت

بدن و کمودت لون و بی خوابی بود و نبض بطی و قاروره سفید و تنک باشد علاج ان هر روز جلابی
از بالنگو و بیخ مهک هر یک ۱۰ درم و گاو زبان ۳ درم و نبات ده درم تناول کنند و غذا نخود
اب و شیره خشخاش خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و اسطوخودوس کنند
یا بحب ایاره و شبیار و بعد از تنقیه بروغن نرگس و بادام و بابونه بر سر مالند و
از ریاح غلیظ بود که در دماغ محتبس شده باشد علامت آن اواز گوش و انتقال وجع و ضربان بود
علاج تحلیل و تلطیف بلطیف و رازیانه باید کرد و از میوه و اغذیه نفاخ احتراز کنند و حمام و استعمال
نطولات و بخورات حاره مفید بود و اگر مرزنجوش بویند یا آب در بینی کشند یا روغن
آن در سر مالند نافع افتد اما صداعی که از سوء المزاج ساذج باشد حار باشد یا بارد و انچه حار
باشد اگر از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات افتاب و قرب آتش علامت
آن عطش و حرارت ملمس و قلت آب دهن و خشکی منخرین و زبان باشد علاج ان شربتی
از سکنجبین یا شراب غوره یا شراب زرشک با آب سرد و عرق گل و بید بیاشامند
و شیره تخم خرفه و آب خیار کدو با سکنجبین نیز مفید بود و غذا بنو ماش با مغز بادام
و اسفناج با تمر هندی خورند و در جایهای خشک ارام گیرند و مشمومات بارده بویند
و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و اگر از اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویه حاره همین
علاج کنند و در این نوع تلیین طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین مناسب بود و انچه از
سوء المزاج بارده بود و انچه از سوء المزاج بارده بود علامت ان تقدم سبب بود و ثقل
و بلادت حواس و میل صداع بموخر علاج آن جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گاو زبان

وکلقند با شراب گاوزبان و بالنگو یا گلقند و رازیانه و اطریفل کبیر و جوارشهای حاره
تناول کنند و غذا نخود آب با لبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و مشمومات و نطولات
حاره استعمال کنند و صداع بشرکت معده نیز باشد اگر از سوء المزاج معده باشد علامت آن
اشتداد وجع بود در حالت ثقل معده و سکون وجع در خفت معده علاج آن اصلاح
و تقویت معده بود و اگر بسبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت
آن غثیان و جشاء ترش و کثرت بزاق بود علاج آن تنقیه معده باشد بانکه تخم شبت
و تخم خربزه و برگ تورب بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند
و قی کنند و ازقی کلقند و رازیانه بخورند و العبیر و نحو و امثال آن تقویه دماغ کنند
و اگر بسبب صفرا باشد علامت آن غثیان و دهن تلخی و تشنگی و قلق و سوزش
معده بود و حالت گرسنگی نیز باشد علاج آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از
آن شراب انار ترش لعق کنند و غذا ابنوماش با انار یا تمر هندی خورند و اگر به
سبب سوداوی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهن
و کثرت اشتها بود و علاج تنقیه معده بقی و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب
بالنگو و رجس و یاسمین بلیسند و غالیه و مرزنجوش بویند و اگر صداع از سبب ریاح معده
علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از طعم نفاخه زاید
شود علاج تقویت معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره کنند اگر صداع از ضعف
معده و شدت حس او بود علامت آن اشتداد وجع بود در با مداد آن و در خلو

معده علاج

معده علاج تبرید آب غوره و آب ریباس و انار خورند و اگر حموضات مفید نیفتد شیرینی خورند
و اگر صداع از یبس و خلو دماغ باشد علامت آن حدوث صداع بود در عقب استفراغ یا
جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن تناول اغذیه مرطب جیدة الکیموس بود مثل زرده تخم
مرغ و آب گوشت مرغ و حمام معتدل و تدهین مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ
باشد و علامت او آن باشد که باندک سببی مثل بخار غذا حرارت شود و انفعال دماغی بقو
ت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه مثل هریسه و کله و پاچه و صداع بشرکت کبد و طحال و رحم
و کلیه و پای نیز حادث شود و علاج آن اعضا بود و بعضی صداعی مزمن باشد که جمیع سر فرو
گیرد و سبب آن اخلاط غلیظ یا بخارات بود که در زیر غشا بجلل دماغ محتقن شود
و علامتش آن باشد که بادنی سببی اشتداد کند و چشم بر نتوان داشت و از
کلام و صوت متاذی شود و کاسه و پوست چشم نیز درد کند علاج تنقیه بدن کنند و حب
ایارج و شبیار و قوقایا و حقنهء حاده و سداب نرد و در روغن بجوشانند و بر سر مالند
و باقی علاج آن همچون علاج صداع بلغمی و سوداوی بود و این صداع عسر الزوال باشد و مقدمه
زوال بود شقیقه وجع شق از سر بود و ماده آن کمتر از ماده صداع بود و شقی که ضعیف تر
باشد قبول کند و علاج آن همچون علاج صداع بود و تناول دواء المسک مفید باشد و اگر
ضمغ و افیون و تخم کاهو و کتیرا بر کاغذی طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود و رمی گرم
که در غشاء دماغ یا حجاب او حادث شود و آنرا قرانیطس نیز گویند و اگر سبب آن
اکر غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و هذیان و ضحک و حمرت وجه

در بیان سرسام و علاج آن

و عین و نبض عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود و علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و هر
روز جلابی از عناب هفت عدد و آلوی سیاه ده عدد و سپستان بیست عدد و
نیلوفر و بنفشه هر یک پنج درم و نبات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم با آن
حل کنند بهتر بود و غذا کشکاب با نیلوفر و عناب خورند و در این مرض توقف
نباید نمود و در تحسیم تلیین باید کرد و مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه
پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاشنی سه درم اجاص و سپستان هر یک ۲۰ دانه
عناب ده دانه شیر خشت و ترنجبین خیار شنبر هر یک ده درم و استعمال مشمومات
بارده کنند و پای شوره با آب گرم و بنفشه و خطمی و سبوس کنند و تنقل بشراب
اجاص کنند و اگر بی خوابی باشد شراب خشخاش و میانه روز شربتی از نبات
و عرق گل و بید مناسب بود و اگر ماده صفرا بود علامت آن کثرت هذیان
و سهر و جفاف عین و منخرین و صفرت لون و زبان اضطراب و غضب و سوء
خلق و عسر نفس و ناریة قاروره بود علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی سه درم
و آلوی سیاه ده عدد و بنفشه پنج درم و عناب هفت عدد و نبات ده درم و ترنجبین
با تمر هندی ده درم تناول و شراب بنفشه و بنفشه پرورده و شراب خشخاش تنقل
کنند و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود صفت
آن بنفشه خطمی سبوس جو نیم کوفته هر یکی کفی عناب سپستان هر یک ۱۲ عدد
نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بجوشانند و صافی کنند و مغز خیار شنبر و ترنجبین

هر یکی ۱۲ عدد

هر یک ده مثقال در آن حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرا
رت و تشنگی غالب باشد کشکاب بیست مثقال لعاب بهکو و روغن کدو هر
یک ده درم با هم بیامیزند و استعمال کنند و شربت میانه روز چنانکه گفته شد با شیا
و تنقل با گوم و بی کنند و در بردن و اشکین حرارت با آب خیار کدو و شیره تخم کاهو و کشک
و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و برگ بید در زیر فراشش بریزند و
کدو و خیار و بنفشه و نیلوفر بویند و سرسام از ماده سودا و اخلاط محرقه نیز حادث شود و علامت
آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و منخرین بود و
بر در ریح تغیری ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی و مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ
بود علاج جلاب از بنفشه و گاوزبان هر یک چهار درم و بیخ مهک سه درم نبات ده درم
و غذا جو و نخود با شیر خشخاش دهند و بعد از نضج تنقیه بحبها کنند و حقنها که مسهل سودا بود و صفت
مطبوخ سنا هفت درم بیخ مهک بنفشه نیلوفر تخم کاشنی و تخم کشوث هر یک ۳ درم مویز
طایفی دانه بیرون کرده ده درم بر سیاوشان اسطوخودوس بسفایج نیم کوفته هر یک
۱۴ درم ورق گل پنج درم بالنگو گاوزبان هر یک ده درم خیار شنبر ده درم ترنجبین پانزده
درم و بعد از تنقیه بنفشه و شب و بابونه در کیان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام و شیر
دختران بر سر مالند و میانه های روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم ... تناول کنند و شراب گاوزبان تنقل کنند سرسام بلغمی بود و علامت
آن تثاوب و کسل و نوم و تب دایم و ثقل سر و حیرت و اختلاط و عقل و سکون و نسیان بود

علاج هر بروز جلابی از بالنکو و بیخ مهک هر یک پنجدرم نبات ده درم تناول کنند وغذا جوجه
کذا خورند و بعد از نضج منقیه بحب ایاره و حب صبر کنند و حقنهای حاده استعمال کنند
شیاف زهره کاو یکدرم تخم الحنظل نیم درم بوره خطمی هر یک سه درم بکوبند و با شکر
بجوشانند تا معتدل شود و بدان بسرشند و شیاف بسازند و استعمال کنند و
در ابتدا سرکه و کلاب و روغن کل در سر مالند و بعد از آن محللات مثل بابونه
و سیب طلا کنند و مشک با کندش با شونیز عطسه آرند والشافی هو الله
ورمی دموی باشد که در روی و پیشانی ظاهر شود و کاه باشد که سر نیز فرو کرد و سبب
غلیان دم باشد علامت ان انتفاخ و حمرت وضربان و حمی حاده و تشنکی و کرب
و لهیب بود علاج فصد قیفال کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک سه درم
و عناب و بنفشه هفت عدد و الو بشا ده عدد و نبات ده درم تناول کنند و تلیین به
مطبوخ فواکه کنند و در ان روز که مسهل خورند سینه و حلق را بصندل و اقاقیا و فوفل و حنا
طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد از منقیه باب خیار و خیار کند و شیره تخم کاهو ترک
با سکنجبین و شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و طبیعت را محتبس نکذارند
مرضی بود که تخیل کنند که چیزها میکردد و سبب ان بخاری بود که از
اخلاط خام که در دماغ باشد یا در معده یا عضوی دیکر متصاعد شود و متحرک کردد
و روح نفسانی نیز بان متحرک شود و این حالت بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود
اکر بلغم باشد علامت ان بلادة حواس و طنین و دوی بود و علامت بلغم
ظاهر شود

در بیان دوار و معالجه ان

ظاهر شود و علاج جلابی از انیسون و کاوزبان و بیخ مهک هر یک ده درم و کلقند ده مثقال تنا
ول کنند و غذا نخود اب و شیره خشکدانه با زیره و دارچینی خورند و بعد از منقیه بحب افتیمون
و مطبوخ ان و مطبوخ ابیسو کنند و تقویت دماغ بمشمومات حاره و رطبه مثل عنبر و زرکتنا
و غرغره و نطول مذکوره مناسب بود و صاحب دوار بلغمی سوداوی را ابیسو پرورده و طریفل
کوچک و کلشکنین با انیسون و مصطکی مفید بود اما دوار که بشرکت معده باشد علامت ان
غثیان بود و تهوع و سوء هضم و ضعف معده و اختلاف دوار در اشتداد و سکون با اختلاف
حال معده در خلو و امتلا علاج بیخ مهک و تخم زرب و برک آن و شبت و تخم خربزه مجموع
با بعضی بجوشانند و با اندکی عسل و نمک بیاشامند و قی کنند و بعد از ان کلقند و زبانه
بخورند با سکنجبین لعق کنند جهت استراح و تقویت معده بجوارش مصطکی و عود کنند و تنقیه
بجوارش سفرجل مسهل و معجون خیارشنبر کنند و اکر احتیاج افتد حقنه کنند صفت حقنه
هفت درم قنطوریون باریک سه درم برک ملح خطمی سپوس بنفشه هر یک کفی بجوشانند
و صافی کنند و بوره و نمک هر یک نیمدرم و روغن شیره ده درم با ان ضم کرده استعمال کنند
و اکر دوار بسبب ضعف قلب باشد یا در حال نقاهت از غایت ضعف حارت شود علاج ان
تقویت بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج و
اغذیه لطیفه خورند و دوار بسبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز بود علامت صفراوی قلق و التهاب
و عدم اشتها و سرعت نبض و بول ناری بود علاج ان جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و بیخ مهک
و نبات تناول کنند و غذا ابو ماش با مغز بادام و بعد از نضج اسهال صفرا بمطبوخ هلیله باید

در بیان سبات و معالجه ان

بنفشه یا سقمونیا و علامت دوار دموی حمرت لون و طنین و ثقل سر و کثرت عرق
و سیلان دمع باشد علاج فصد قیفال و حجامت ساق مناسب بود و از اشربه
تمر هندی و نبات با اب انار یا نبات یا عناب و نیلوفر با کلاب و عرق بید
خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اکر دوار بسبب سرما که بر سر زند عارض
شود تسخین دماغ بکمادات و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول اغذیه که در ان ابزار
و توابل بود و اکر بشرکت عضوی دیکر دوار حادث شود علاج ان عضو باید کرد و تقویت
دماغ
مرضی باشد که جان محسوس شود که بخاری از بدن متصاعد می
کردد و بسبب ان چشم تاریک شود و طنین کوش بود و ماده این مرض اکر سودا
بود علامت ان تبلد حواس و تحیر و ثقل سر و سوء فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیاء
سیاه بود علاج ان جلابی از بیخ مهک و کاوزبان هر یک سه درم و بالنکو دو درم
و نبات ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و بعد از نضج منقیه
بحب ایاره یا مطبوخ کنند با این حب هلیله سیاه و افیتمون هر یک سه درم بنفشه
دو درم تربد سفید خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده یکدرم اسطوخودوس
بسفایج هر یک درمی و نیم بکوبند و باب رازیانه بسرشند و حب سازند و طبع
کنند و عقب ان جلابی از نبات نیم کرم بیاشامند و علاج نزدیک بعلاج دوار
باشد و ان حقنه که ذکر رفت مفید افتد سدر بسبب ضربه یا سقطه حارث شود
فصد کنند و سر از بخار و آفتاب نکاه دارند و بموم روغن کل و بنفشه و کتیرا
طلا کنند

افیون

طلا کنند
اسبات خوابی طویل مفرط بود چنانکه بدشوار بیدار شود و سبب آن سوء المزاج بارد بود
مادی یا ساذج و اکر مادی بود علامت ان ثقل سر بود و سیلان اب از بینی
و کثرت بزاق و جستن چشم و ابرو و صعوبت انتباه از خواب علاج ان هر
روز جلابی از بالنکو و بیخ مهک و کاوزبان و انیسون و نبات تناول کنند
و غذا نخود اب با شیره خشکدانه و فلفل و زیره و دارچینی و شراب بالنکو لعق کنند
و بعد از نضج منقیه بحب ایاره و لوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه خشک شبت بابونه
سداب ملح هر یک هفت درم بیخ مهک رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم حلبه تخم بابونه
انیسون مقل هر یک پنجدرم سکبینج و انکدان در شش رطل اب بجوشانند تا با دو رطل
اید و صافی کنند و بوره و نمک هر یک نیمدرم و ایارج و عسل و روغن زیت هر یکی ده
درم با ان ضم کرده بدفعات استعمال کنند و بعد از منقیه اطریفل صغیر و کبیر تنا
ول کنند و سعتر و مرزنجوش و نمام بو بیند و روغن نرکس و زنبق و خیری استنشاق
کنند و اکر سوء المزاج ساذج بود بواسطه ادویه مبرده مخدره که از داخل یا خارج استعمال
کنند یا سرمای که بدماغ رسد علامت ان سبوق اسباب مذکوره و برودت
ملمس سر باشد و کدورت لون و بیاض قاروره و حالتی شبیه بخرف علاج ان معا
لجات مذکوره باشد اما درین قسم بمنقیه احتیاج نباشد و تدهین سر بروغن
بابونه و شبت و زنبق مفید بود و مثرودیطوس مناسب بود و اکر سبات بواسطه
بخارات معده باشد علامات ان سبوق امتلا و کثرت دوار و طنین کوش و خفقان

الت در حالت جوع بود علاج تنقیه معده کنند بقی و استعمال حقنها و حمولها و اگر بسبب ضربه
یا سقطه باشد که بر سر واقع شود از ادعات و مقویات مثل مانیثن و مغاث
و گل مختوم اطلا کنند علاج ضربه و سقطه کنند و حبات وج و زنجبیل و شونیز با عسل
مفید بود و مویز طایفی و جوز و نارجیل و قلا یا که در و توابل بسیار باشد نافع بود
بیداری و بیخوابی با فراط بود و سبب ان سوء المزاج یابس یا ماده یا بی ماده علاج مزاج
نوم ترطیب دماغ بود و بشراب بنفشه و خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر
و نطول و چکانیدن روغن بنفشه و کدو و غذا اسفاناخ با شیره تخم خشخاش و اسفاناج خورند و خیار
و کدو و کاهو خوردن و بوئیدن مفید باشد و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست خشخاش
بجوشانند و بر سر میریزند و استحمام مرطب و دلک و اوان باد و اب موجب خواب بود
و اگر افیون و شبت و اشنه و زعفران و ستا اسفرم در زیر بالش نهند یا جهت خواب
از دو در سوء المزاج مادی اول تنقیه بدن باید کرد از سودا و بعد از ان استعمال مرطبات
مرضی باشد که گاه خواب طویل باشد و گاهی سهر مفرط بود و بردی برابر باشد و زنک ان
مایل بسرخی یا سیاهی بود علاج ان تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و بعد از ان
استعمال مشمومات و سعوطات کنند و درین مرضها این حب مفید بود بنفشه ۲ درم
تربد یکدرم هلیله یکدرم تخم رازیانه و کرفس و ملح نفطی هر یک نیمدرم سقمونیا بریان کرده
نیمدرم بکوبند و با اب رازیانه حب سازند و بعد از نضج ماده علاج کنند حقنه که مفید بود
سنا پنجدرم بیخ سیاوشان چهار درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم حلبه کفی عناب

ده عدد و سپستان بیست عدد و بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم مغز خیار شنبر ده درم
عسل و روغن کنجد یا بجده درم نمک و بوره ارمنی هر یک نیمدرم   علت
که هر دم ظاهر بر یکحال بماند مثل انکه اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند و اگر
خفته و نشسته همچنین و بدین سبب آخذه نیز خوانند گویند سبب ان سده باشد
که در موخر دماغ بواسطه خلطی غلیظ حادث شود و علامت ان شخوص عین و فساد حرکت
بود و هر چه مریض را گویند جواب نتواند داد علاج اگر موجبات فصد باشد قیفال بکشایند
یا حجامت ساق کنند و جلاب از بالنکو و افتیمون هر یک ۲ درم و گاوزبان ۳ درم
با گلقند ده درم تناول و غذا نخود اب و شیر خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ
افتیمون یا حب ان کنند و استعمال حقنها کنند و تدهین بروغن بنفشه و کدو و استعمال نطو
لات محلله مفید بود حقنه اب سلق و خطمی و شیره سبوس یک رطل حاصل کنند
و یکدرم بوره و دانگی نیم تخم الحنظل و ده درم روغن کنجد و ده درم شکر سرخ نیم گرم استعمال کنند
النت که چون در خواب روند چنان خیال کنند که در زیر چیزی ثقیل
یا امری باشند یا کسی او را می فشارد و نفس تنگ شود و اواز نگیرد و سبب این
بخاری بود که از اخلاط غلیظ متصاعد شود پس اگر غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت
ساق و تقلیل غذا کنند و اگر بلغم باشد یا سودا تنقیه باید کرد چنانچه مکرر معلوم شد و تغافل
نباید کرد که اگر این مقدمه صرع باشد   سده غیر تامه باشد که در بطون دماغ و مجاری
اعصاب حادث شود و روح نفسانی از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب متشنج

در بیان آخذه

در بیان صرع و علاج آن

کردد و سبب ان خلطی بود که در تجویف دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد
علامت ان کثرت بزاق و مخاط و کثرت زبد در حالت صرع و کدورت حواس و بلا
دت و بیاض لون و بطوء اختلاف و نبض و بیاض و غلیظ قاروره بود علاج ان هر روز
جلاب از رازیانه و انیسون و بالنگو هر یک ۳ درم و گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود
اب و شیره خشکدانه با دارچینی خورند و کبک و تیهو مناسب بود و بعد از نضج تنقیه
بحب ایاره و مطبوخ افتیمون و قوقایا و مطبوخ تربد و حقنهای قویه کنند و این حب
مفید افتد ایاره فیقرا تربد صبر هر یک نیم مثقال انیسون حب النیل هر یک نیمدرم
شحم الحنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم مقل کثیرا مصطکی هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب
رازیانه بسرشند و حب سازند و مصروع را از گرما و سرما و جماع و نظر در اب روان
و نشستن در مهب باد و جایهای بلند و مکث در حمام و تناول منجرات مثل سیر و
پیاز و کرفس اجتناب باید کرد و همچنین از مشی و سوار خصوص اسب دوانیدن
و در دولاب و در چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند و چند بید ستر با روغن زنبق در
بینی کشند و حلتیت در ماء العسل بجوشانند و در وقت صرع بحلق ریزند و مثرودیطو
س و تریاک اربعه تناول کنند و معجون سیسالوس نیز مفید بود و صفت ان سیسا
لوس عاقرقرحا اسطوخودوس هر یک پانزده درم غاریقون پنجدرم قردمانا حلتیت
زراوند مدحرج هر یک ۲ درم بکوبند و سکنجبین عنصلی بسرشند و یکمثقال تناول کنند
و اگر ماده سودا بود علامت ان خفقان و افکار فاسده و حموضه طعم بود علاج ان
تنقیه دماغ کنند

تنقیه دماغ کنند بمطبوخ افتیمون و حب ان و تقویت دماغ ببوئیدن نرگس و مرزنگوش
بجوشانند و بر سر ریزند و شراب بالنگو با تریاق اربعه و مثرودیطوس تناول کنند
و عود قماری و فاد زهر را بسایند و در بینی دمند و بسرکه عنصلی و عسل و خردل غرغره کنند
و اگر از ماده خون باشد علامت ان ظهور علامات غلبه خون بود و در حالت صرع ودا
جین ممتلی شود و روی برآید و سرخ شود و باشد که رعاف حادث گردد علاج فصد سا
فن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببوئیدن سرکه و گلاب و مالیدن روغن گل و تنا
ول ربوب فواکه کنند و اگر از ماده صفرا بود و این نادر افتد علامت ان التهاب
و اختلاط عقل و صفرت روی و چشم بود علاج تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه
و رب سفید و رب به تناول کنند و پای در شوره باب گرم و خطمی کنند و اکثر اطفال را
حادث شود و ام الصبیان نیز گویند از ین قبیل باشد و اگر صرع بشرکت
معده حادث شود علامت ان غثیان بود و اختلاج لب و رعشه در حالت خلو معده
و کثرت لعاب و اشتداد صرع در امتلا و خفت ان در عقب قی علاج ان قی
کنند بطبیخ شبت و ترب و اندک عسل و نمک و تلیین طبعت بمعجون خیار
شنبر و تمر باران کنند و بعد از ان تقویت معده بجوارش مصطکی و عنبر و ماده الحیوة
کنند و غذا نخود اب و شیره خشکدانه و دارچینی و کرویا و کبک و تیهو خورند و اگر بشرکت
عضوی دیگر بود مثل قدمین و ساقین و ثدیین و رحم بواسطه غلیظ یا ماده غلیظ یا بخار
بود که از ان عضو متصاعد شود و علامت او ان باشد که احساس چیزی کنند همچو بخار

یا بسبب نمل که از ان عضو میشود و بدماغ رسد و با ان تمطی و تشخوص عینین و تثاوب باشد
علاج ان تنقیه بدن و دماغ بحب قوقایا و ایاره کنند و تقویت تسخین سر با دهان
حاره و اصلاح حال ان عضو کنند و دلک و نهادن محجمه بی شرط و با شرط و صبا بو لسط
بخارات که از کرم کند و حیات متصاعد میشود حادث کردد و علامت ان کثرت لعاب
و عسر هضم ان اشتها و وجع بطن و احساس و صعود بخار بود علاج آن قتسل و جراح کرم
بود چنانچه گفته خواهد شد و اگر بسبب لذع عقرب و گزیدن حشرات شود رازیانه دو درم
و سکنجبین ده درم بجوشانند و صافی کرده یکدرم تریاق اربعه در ان حل کنند و بیاشامند
و اختناق رحم نیز شبیه بصرع است و علاج آن بجای خود گفته شود ان شاء الله تعالی
و جالینوس گفته است که صرع در اکثر اوقات فالج البلغم و بر ان دشوار بود و اگر بر خوارزه
راس حادث شود و او را علاج نکنند که خود زایل شود و گویند اگر عاقرقرحا بکوبند و در بینی
مصروع دمند اگر عطسه کند امید برء توان داشت و تریاق ثمانیه مصروع را عظیم نافع شود
صفت ان زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار جنطیانا قسط مر دوق
متساوی بکوبند و بعسل کف گرفته بسرشند و یکمثقال ازان شربتی باشد
سکته نامه باشد که در بطنهای دماغ واقع میشود و مجموع اعضا را از حس و حرکت باز دارد و بواسطه
اگر حایل شود مر سیلان روح حیوانی از قلب بدماغ بجمیع اعضا و این مرض بغتتا حادث
شود و سبب این سده بلغمی لزج باشد و علامت ان ترهل بدن و بیاض لون و کثرت
بزاق و ثقل سر و کدورت حواس و کثرت خواب بود و با ان خرخره و زبد نیز بود و ان

دلالت کند

دلالت بر احتناق حرارت غریزی و فساد جوهر ریه و دماغ و اگر تنفس ظاهر نباشد و خوا
هند که معلوم کردد که زنده است یا مرده پاره پشم یا پنبه واشته بر بینی او نهند اگر متحرک شود
دلیل حیات باشد یا ظرفی پر اب کنند و بر سینه او نهند و تفحص نفس کنند یا اصبع در د
بر در او کنند کرانی شریانی هست که تا حیوت باقی باشد او متحرک بود یا چشم او باز کنند
اگر صدقه او ظاهر شود زنده باشد علاج او اول اسهال او ترا شند و پاره نمد گرم کنند و بر سکوت
نهند و آجری گرم کرده بر بالای او نهند و کندش و خردل و قرنفل و جند بیدستر و در منه
همه یا بعضی بکوبند و در بینی مسکوت دمند و اطراف بچیزی درشت سخت میمالند
و پر مرغی بروغن و اپاره فیقرا بیالایند و در حلق او فرو کنند و می جنبانند باشد که قی
کند و فرفیون و جند بیدستر و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بکوبند و بر سر او طلا کنند
و یکمثقال مثرودیطوس یا تریاق کبیر در ماء العسل حل کرده در حلق او ریزند یا انیسون و زیره
و مصطکی و سکنجبین بجوشانند و بریزند و زهره کلنک و مرزنجوش در بینی چکانند و
گفته اند که تا هفت روز هیچ تحریک نباید کرد اما بعد از هفت روز جلابی از انیسون
و رازیانه و گاوزبان هر یک سه درم و سکنجبین ده درم تناول کنند و غذا نخود اب
با کبک و تیهو خورند و زیره و دارچینی و فلفل دران کنند و میانه هر روز ماء العسل بیاشا
مند و بعد از نضج تمام تنقیه بحب ایاره و ایارج لوغاذیا کنند و در هر هفته یکنوبت بحب
منتن و اصطماخیقون و تا بیست و چهار روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکته اگر
بیشتر شود بلقوه و فالج منتقل کردد و سکته از امتلاء خون نیز حادث شود و علامت ان

علامت غلبه خون باشد و دران فصد قیفال کنند و حجامت ساق و اخراج دم بحسب
قوت و جلابی از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر خورند و غذا نخود اب و شوربا با مغز بادام خورند
و تنقیه بحب بنفشه و قرص ان کنند و حقنهای لینه کنند و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه
باشد که بر سر واقع شود فصد کنند و تقویت دماغ بمشمومات بارده مقویه کنند
که سکته بلغمی مفید بود ورق غار قسط مرزنجوش حلبه خشک اکلیل الملک ورق سپید
الجبر مر ماخور سداب کرفس بزرگ تخم شبت هر یک ده درم تخم الحنظل انیسون
هر یک نه درم قنطوریون باریک ۲ درم بجوشانند و صافی کرده عسل بیست درم
و ابکامه یا بخیره درم و بوره و نمک هندی و مقل هر یک نیم درم کوفته بر سر ان کنند
و بکار دارند   بعضی ظنون و افکار بود از مجری طبیعی و سبب ان سودا یا اخلاط
سوخته بود که در دماغ حادث شود و یا جمیع بدن از ان ممتلی بود و بشرکت مراق نیز بود
علامت انچه از امتلاء بدن و دماغ بود نحافت بدن باشد و سواد لون و بطوء حرکات
و اختلاف نبض و صفا و قاروره و شهای دوست دارند و نظر در زمین یا در چیزی کنند
و همچنان بمانند و کثرت فکر و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج فصد صافن کنند
و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان هر یک سه درم عناب هفت عدد و سپستان
۲ دانه نبات ده درم تناول کنند و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب ایاره و افتیمون
و مطبوخ ان و مطبوخ هلیله کنند و نخود اب با مغز بادام و اسفاناج خورند و پالوده از شیره
سبوس و نبات و روغن بادام نیز مفید بود و شراب رقیق لوا و دهان حمام

بروغن بنفشه

بروغن بنفشه و کدو مفید بود و از اغذیه غلیظ و اطعمه سودائی و اشیاء حریفه و مالحه و حامضه
احتراز کنند و استعمال تعب و ریاضت نباید کرد و از معالجه این مرض ملول نباید شد و تنقیه	مکرر
باید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت منخرین و سیلان لعاب
و بلادت و کسل و سکون و قلت اضطراب بود علاج آن هر روز جلابی از بالنکو و نیلوفر و رازیانه و
بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند غذا نخود با زیره باج با شیره تخم کدو دانه خورند و بعد از نضج تنقیه
باین مطبوخ کنند سنا هفت درم بالنکو و نیلوفر هر یک سه درم نبات ده درم بجوشانند و
صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال یا هفت مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و این حب
نیز مفید بود افتیمون چهار درم بسفایج و ایاره فیقرا هر یک ۲ درم غاریقون [illegible]
هندی نیم درم اسطوخودوس یکدرم و نیم بکوبند و باب رازیانه بسرشند و حب سازند
و سه درم شربتی باشد و این مفرح نافع بود صفت ان بالنکو و پوست ترنج و قرنفل
مصطکی قرفه دارچینی جوزبوا قاقله نارمشک بهمن سرخ و سفید زرنباد و درونج
زعفران تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک هر یک دو درم مشک خالص دانگی مجموع سحق کنند
و هلیله کابلی هلیله عدد و آمله سی عدد در سه رطل اب بجوشانند تا یک رطل اید پس صاف
کنند و یک رطل عسل بقوام ارند و از آتش فرو گیرند و ادویه دران ریزند و بهم
بزنند و احیانا مثقالی از آن تناول کنند و اگر احتراق صفرا بود علامت ان بیخوابی
و هذیان و اضطراب و غضب و شتم و صیاح و صفرت لون بود علاج ان تنقیه بمطبوخ هلیله
یا افتیمون یا معجون نجاح یا قرص بنفشه کنند و تدهین بروغن بنفشه کنند و شیر زنان

برسر جوشند و بنشاط و سماع مالحان و نغمات و حضور یاران انیس مشغول کنند
و استحمام معتدل مفید بود و بخطمی و بنفشه و برگ بید سر و اندام بشویند و بوست
خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و خطمی بجوشانند و سر بر بخار ان فرود ارند و
بر سر نیز بریزند و اگر از احتراق سودا بود مدت ان بیشتر و معالجه ان مشکلتر بود و علامت
ان کثرت فکر و غم و گریه و فزع و تخیلات فاسده و دوستی خلوت بود و علاج
هر روز جلابی از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم و بالنگو ده درم و گلقند
ده مثقال تناول کنند و غذا نخود و بنوماش با اسفاناج و مغز بادام خورند و بعد
از نضج سقیه بمطبوخ افتیمون و ایارهٔ جالینوس و ایارهٔ لوغاذیا و معجون نجاح کنند
و ماء الجبن و درین قسم مفید بود و صفت ان شیر بز رطلی بجوشانند و در حالت
جوشیدن فرو گیرند و یک وقیه سکنجبین افتیمونی بران ریزند و برهم زنند پس
صافی کنند از پنبه و تشرب نمایند و احیانا این مفرح خورند و صفت ان ورق گل
سعد قرنفل هر یک پنج درم قرفه و فرنجمشک بوست ترنج هر یک سه درم مصطکی
دانگی کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند و یک مثقال در شراب گاوزبان حل
کرده تناول کنند و دواء المسک حلو نیز نافع بود اما بشرکت مراق بود بواسطه ورم
آن یا شدت آن از خلط سوداوی و بدان سبب همه بخارات متصاعد گردد و افکار
متغیر گردد و علامت ان انتفاخ و لین بطن و ضیق صدر و کثرت ریق و جشا
و وجع بود در احساس بخارات کنند که متصاعد شود علاج هر روز جلابی از بالنگو
و گاوزبان و رازیانه

و گاوزبان و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا زیره باج و بعد از نضج سنا پنج درم و شکر ده
درم بجوشانند و معجون خیارشنبر پنج مثقال در ان حل کنند و بیاشامند و حقنهٔ لینه استعمال
کنند و اگر با این نوع حرارتی باشد جلابی از نیلوفر و تخم کاشنی و عنب الثعلب و ترنجبین
و نبات خورند و شراب بنفشه و خشخاش لعق کنند و غذا جو و ماش خورند با مغز بادام
و اسهال نکنند و ترطیب دماغ بدوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه مفید
بود و استحمام آب گرم بر مراق ریختن مناسب باشد و از جملهٔ انواع مالیخولیا مانیا بود
و ان جنونی سبعی بود و علامت ان غضب و قصد و اندوه و ایذا بود و از ان جمله
و ان بیشتر از احتراق دم حادث شود و علامت آن ضحک و لعب و عبث و قصد
و اذیه مردم باشد همچون طبیعت کلاب و از ان جمله ... باشد و علامت ان
گرگ بسیار و بی ارامی و از مردم گریختن و شدت عبوس بود و بر ساق ایشان اکثر
اوقات قروحی چند باشد و علاج ان همچون علاج مالیخولیا باشد ... نیز از ما
لیخولیا شمرده اند و وسوسه باشد که مردم را به فکر صورت خوب دارد و علامت ان صفرت
لون و غفلت و حیرت و سکوت و کثرت فکر و بیخوابی و عبث و صغر و صلابت نبض
و دایما آه سر کشند علاج ان اولا انست که بکارهای بزرگ اشتغال نمایند و ترطیب
دماغ با دهان و نطولات کنند و تقویت قلب بشراب حماض و صندل و سیب و مفرح
یاقوتی و غذا زیره باج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر وصال ممکن باشد
بهترین علاج بود و الا نصیحت و تقبیح معشوق و سرزنش و امثال ان سعی کنند

که از آن باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید بود ... فراموشی بود و آن
فساد فکر بود و یادگیری یا متخیله و سبب آن امتلاء بلغم باشد بر اجزاء دماغ علامت ان کثر
ت خواب و تری منخرین و چشم و گرانی سر و کدورت حواس بود و علاج آن هر روز جلابی
از بالنگو و بیخ مهک هر یک سه درم و رازیانه دو درم و گلنگبین ده درم تناول کنند و غذا
نخود آب با شیره خشکدانه و کبک و تیهو و دراج خورند و توابل در ان کنند و بعد از نضج
سقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و فودنه و خردل در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند
و روغن زنبق و صبر و قسط و مرزنجوش بجوشانند و سر بر بخار آن فرود آرند و احیانا
مادة الحیوة و دوچ زنجبیل پرورده و سرکه عنصلی و سکنجبین ان تناول کنند و مصطکی
و کندر بخایند و تنقل بجوز هندی کنند و از آب سرد و بقول بارده احتراز کنند و اگر بجای
آب ماء العسل با شراب ریحان خورند بهتر باشد و بحث و درس و مجادله و استماع اواز
ها و بلند مغنی بود و دوای مفید فلفل دار فلفل و درچینی زنجبیل هر یک ده درم سنا
پنج درم جوز بوا سه درم زعفران و عود هر یک ۲ درم مشکی دانگی کوفته و بیخته با عسل بسر
شند و یک مثقال تناول کنند آخر سعد کند هر یک درم فلفل زنجبیل هر یک پنج درم کوفته با دو
چند عسل بسرشند و نسیان بسبب سودا نیز واقع شود علامت ان [illegible]
و کمودت لون و بطوء تکلم بود و علاج ان هر روز جلابی از نیلوفر و گاوزبان و بالنگو و نبات
تناول کنند و تنقیهٔ دماغ بحب افتیمون و مطبوخ ان کنند و غذا بنوماش و نخود و مغز بادام
خورند و استحمام و تدهین بروغن بنفشه و کدو مفید بود و نسیان بسبب سوء المزاج بارد گرم
ساذج حرارت شود

ساذج حرارت شود علامت ان منخرین و دهن و گرمی ملمس سر و تخیل
آتش و شعله و چیزهای رنگین بود و علاج ان شراب بنفشه و نیلوفر با عرق
گل و بید با آب سرد بیاشامند و غذا بنوماش با مغز بادام و اسفاناج با چر
به از شیره بکوس و شباب و روغن بنفشه و ترطیب دماغ بروغنها و نطولها بارده مفید
بود ... استرخائی بود که در شقی از بدن حادث شود و سبب ان خلط بلغمی بود
که مسالک روح نفسانی را مسدود گرداند علامت ان بطلان حس و حرکت
بود و نبض بطی و متفاوت و قاروره سفید باشد و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود
و لاغر و پژمرده نگردد امید بر توان داشت علاج ان انست که چهار روز تا
توانند تقلیل طعام کنند و از ادویه قویه هیچ ندهند و باید که آب گوشت با زیره و
دارچینی بسازند و بجای آب ماء العسل خورند و بعد از چهار روز جلابی از رازیانه
و بالنگو و انیسون و بیخ مهک و گلنگبین بخورند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و فلفل
و دارچینی باشد و بعد از نضج تام این حب فرو گیرند صبر اسقوطری یک مثقال
بوزیدان ماهی زهره زبد خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده هر یک درمی غا
ریقون انیسون تخم الحنظل هر یک نیم درم ملح هندی دانگی و نیم مقل دانگی کوفته و بیخته با آب
رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز این حقنه استعمال کنند برگ درنی بید
انجبار سلق شبت ناخواه مرزنجوش حسک اکلیل الملک حلبه حرمل هر یک هفت
درم تا ده درم بجوشانند و صافی کنند و شکر سرخ و عسل و ایارج و بلنگا هر یک ده درم

دران حل کرده با روغن زیت یا بخه درم استعمال کنند واکر مسیح اقوی بود چنانچه
که در باب سکته ذکر رفت مناسب باشد و تریاق کبیر و مثرودیطوس وجوارش بلا
دری هر کدام که باشد مثقالی احیانا تناول کنند یا شراب بالنکو و فلفل
و دارچینی و بیخ اذخر و عاقرقرحا بوشیدن و چون اثار بعد ظاهر شود روغن قسط
و ناردین و شونیز و سداب و نفط سفید و امثال ان در اعضا علیل بمالند و مسکه کنند
س و فلفل و نوشادر کوفته در بینی دمند و سوسن و نرگس و یاسمین ببویند
و به این ماء الاصول مداومت نمایند صفت ان بیخ رازیانه بیخ کرفس و اذخر هر یک
هفت درم تخم رازیانه و کرفس و انیسون هر یک سه درم نانخواه زراوند شونیز هر یک
دو درم در دو من اب بجوشانند تا با یک من آید و با یک من عسل بقوام آرند
انست که عصب به مبدا خویش جهید و غوطه زده و تبع ان عضو تابع او شود و بواسطه
ان از حرکت انبساط باز ماند سبب آن رطوبتی بود که عصب و عضل را ممتلی گردانیده بود
و در طول آن نقصان و در عرض ان زیادتی واقع شده باشد از تشنج رطب و امتلا
یی نیز گویند و آن بغتتا واقع شود و علامت ان علامت امتلا غلبه بلغم بود علاج آن
همچون علاج فالج باشد و اگر سبب یبوستی باشد که اعصاب را عارض شود از تشنج یا
بس گویند و این نوع مشکلتر بود و سبب ان یبوست و استفراغ بسیار
با سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا حمیات حاده و امراض کثیر التحلیل بود و این
نوع بتدریج حادث شود و علامت آن باریک و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب
مجففه بود علاج آن

مجففه بود علاج آن ترطیب بدن کنند با غذیه چرب از گوشت بره و بز غاله و مرغ
و ماهی تازه و حسو و حریره و شیر میش و امثال آن و از اشربه شراب بنفشه یا خشخاش
و انار عذب و اب خیار کدو و با نبات و شراب رقیق جدید یا ممزوج مفید بود و بطوخ
بنفشه و خطمی و خشخاش و برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و دران نشینند و بر عضو
میمالند و بعد از ان موم روغن از روغن بنفشه و موم و کتیرا در بدن مالند و روغن
بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث
شود تریاق اربعه در شربتی از نبات حل کنند و بیاشامند و اگر سبب
قرحه عصب باشد علاج آن خواهد آمد و بسبب سرسام نیز حادث شود علاج ان
اما کزاز تشنجی بود که عضلات قوه را حادث
قبل و اخراج کرم بود
شود و تمدد و تشنج عصب بود و از جهت مبدا و از جهت خلاف چنانچه عضو هیچ طرف حرکت نکند
مرضی بود که در عضلات لاوی و چشم واقع
علاج هر دو همچون علاج تشنج باشند
شود و شق از روی بجهت غیر طبیعی منجذب کرده و از هیئات خود بگردد و سبب ان
یا تشنج بود یا استرخا انچه از تشنج بود علامت ان تمدد و یبوست مثانی و قلت براق بود
و از جانب صحیح چشم بیشتر جنبند و علاج همچون علاج تشنج بود و انچه از استرخا بود علامت
ان استرخا و ضعف حرکت دهن و کند ورث حواس خصوص حس ذوق بود و جفن زیرین
آمده باشد و جنک نیز مسترخی شده و تدبیر ملقوا انست که تا مدت روزی یا چهار روز معالجه
نکنند و آب بخورند و تا توانند چیزی نخورند چنانکه در فالج گفته شد و بعد از ان

لقوه

جلابی از رازیانه و انیسون و بالنکو و کلقند تناول میکنند و غذا نخوداب با فلفل و ز
عفران و دارچینی خورند و گوشت اسب و شترچه و کبک و تیهو مفید بود و تنقیه بحب
و حقنهای حاره کنند و بوست بیخ کبر در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند
و در خانه تاریک نشینند و مرزنجوش و سعتر و جندبیدستر بجوشانند و روی ببخار
آن فرود آرند و کندر در حلقیت نخایند و وج و فلفل و جوز بوا و قرنفل و عاقرقرحا در دهن
گیرند
علتیست که در اعضای الی ظاهر شود بسبب عجز قوت محرکه از تحریک
عضلی با ثبات رسیدن اتصال پس حرکات ارادی با حرکات غیر ارادی مختلط
شود و سبب این مرض سوء المزاج بارد بود مادی یا ساذج که عارض عصب گردد و مشایخ و مر
من الخمر را بسیار واقع شود و از شراب آب سرد با فراط و اعراض نفسانی نیز حادث شود
انچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامات ان غلبه بلغم بود علاج هر روز جلابی از انیسون
و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و غذا نخوداب با فلفل و زعفران بگوشت اسب
و کبک و دراج خورند و بنقیه بحب ایارج کنند و بعد از تنقیه روغن قسط و زنبق و نرگس در پشت
بمالند و بحمام گرم رفتن و در آفتاب نشستن نیز مفید بود و نارجیل و مغز گردکان
نافع بود و انچه از سوء المزاج ساذج بود بسبب علاقات مبرودی داخلی یا خارجی بود
علاج آن جلابیت با ماء العسل یا گلنگبین تناول کنند و ادویه حاره استعمال کنند و انچه از
کثرت شرب خمر بود ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن گل و مورد و
ربوب فواکه مفید بود و انچه بسبب اعراض نفسانی بود مثل غضب و حزن لت ازاله ان سبب
باید کردن

سبب باید کردن بهر حیله که باشد و اگر سبب گزیدن حشرات واقع شود تریاق
بالنکو با تریاق تناول کنند و در ازاله کوشند و گاه باشد که رعشه بسبب یبوست
بدن بود بواسطه استفراغ بسیار و تحلیل بافراط و این قسم مشکلتر بود علاج آن ترطیب
بدن بود و تناول شراب بنفشه و خشخاش و غذا نخوداب با مغز بادام و اسفاناج
و فروج فربه و حریره از نشاسته و روغن بادام و نبات و تدهین بروغن بنفشه و بادام
باشد
جستن اندام بود و جستن ابرو و چشم و لب و در وی مقدمة اللقوه باشد
و سبب ان رطوبتی لزج باشد که حرارت غریزی ان را بتحلیل بارد و بخار کند و سبب غلظ و زود
از مسام بدن نتواند شد و قوت دافعه خواهد که ان را دفع کند پس میان ایشان
مدافعتی حاصل شود و موجب اختلاج گردد علاج ان تریاق اربعه با شراب بالنکو تناول
کنند وان عضو را بروغن قسط و ناردین بمالند و اگر احتیاج باشد تنقیه بحب ایارج کنند
انست که اعضا تیره شود و بخواب رود و ان مرضی
مسهل بلغم باشد بکنند
است که موجب نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود و بواسطه
خلط غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی گردد و اگر علامات غلبه خون ظاهر شود فصد کنند
و تقلیل غذا و اگر علامات غلبه بلغم باشد تنقیه کنند و معالجات فالج استعمال کنند
و اگر بواسطه یبوست بود علامات ان همچون علامات تشنج یابس بود علاج همچون ان باشد
و اگر بسبب ضغط و ورمی باشد یا سخت بستن عضو یا بر ان نشستن علاج ان منع
ضاغط بود و تقویت عضو
عبارت از فضلاتی بود که از دماغ آید اگر بمنخرین آید

در بیان زکام و نزله

زکام گویند بحلق و سینه فرود آید نزله گویند و سبب این مرض اگر سوء المزاج حار بود که
عارض دماغ شود بسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء حاره حریفه علامت آن
سرخی و حرقت چشم و خاریدن بینی بود علاج آن در ابتدا فصد کنند اگر سن و قوت مقتضی
بود و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا اسفناج با ماش و مغز بادام و اسفناج خورند
و از گوشت و شیرینی و منحجات احتراز کنند و اگر علامات امتلا باشد بقرص بنفشه یا مطبوخ
فواکه تلیین کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت یا خیارشنبر هر یک ده درم و بعد از
تنقیه استحمام کنند و روغن بنفشه استنشاق کنند اگر سیلان رطوبات متمادی
شود لبوس و سرکه یا صندل و کشنیز تبخیر کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود که بسبب
داخلی یا خارجی عارض شود علامت آن تری منخرین و کلال حواس و ثقل و کسل بود و بهوای
گرم احتراز کنند علاج بسر [illegible] نشستن و [illegible] پوشیده دارند و جلابی از سنبل مهک
و بر سیاوشان و بالنگو و نبات تناول کنند و غذا نخود آب یا مرغ و مغز بادام خورند
و اگر طبیعت محتبس باشد سنا نیم درم و بنفشه و نیلوفر و بر سیاوشان و سنبل مهک هر یک
سه درم و انگور سرخ و خیارشنبر هر یک ده درم بیاشامند و شبت و بابونه و گاو
زبان و سنبل مهک و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند و سر بخار آن
فرود آرند و اگر در حمام نیز در سر ریزند مفید بود و اگر آنچه از منخرین آید رقیق بود شونیز
و انیسون بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و نیز بر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات
متمادی شود کندر و سندروس و کندر و کاغذ تبخیر کنند و در زکام خواب مستغرق
نکنند و بر پشت

نکنند و بر پشت باز نخسپند تا ماده بر سینه نریزد و اگر اسهال و [illegible] نکنند [illegible]
تنحنح از دفع و سنگی گرم کرده بر آن سرکه و سرکه بدان ریزند و بخار آن بحلق فرود آرند اما در نزله
از حموضات و چربها شور نیز اجتناب باید نمود و جلاب از بنفشه مربی یا شراب بنفشه یا ترنجبین
خورند و آب باقلی با روغن بادام و حریره از نشاسته و سبوس و نشاسته و روغن بادام
و خشخاش [illegible] بود و اگر باران سعال بود علاج آن کنند

در باب امراض صدر انشاء

در بیان امراض چشم و معالجه آن

که از جماع و سکر متواتر و تناول عدس و باقلا و بادنجان و قدید و گوشتهای غلیظ ماهی شور
و بخارها و آب کامها احتراز کنند و چشم را از هوای گرم و سرد و دود و غبار نگاه
دارند و از ادمان کتابت و نگاهبانی و گریه مجتنب باشند و نظر در اشیاء براق نکنند و از حمام
معتدل و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو کنند و در روشنایی و کحل الجواهر احیانا در
چشم کشند ضعف بصر اگر بواسطه غلبه خون باشد و علامات آن ظاهر بود فصد
کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند یا بنفشه و نیلوفر و عناب یا ترنجبین
جلاب سازند و غذا نخود ماش یا مغز بادام و اسفناج خورند و تنقیه بقرص بنفشه
کنند و توتیا غوره و کدو بکشند و اگر از ماده بارد رطب بود علامت آن دمعه و رمص
بود و بی حرارت و وجع در عقب خواب و اکل زاید بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و سنبل
مهک و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه بایاره فیقرا یا قرص بنفشه یا زبده و
سقمونیا بریان کرده و غرغره بماء العسل و رازیانه کنند و در روشنایی کبیر و باسلیقون در چشم

کشند ورمی حار بود که در ملتحمه حادث شود و اگر از ماده دم باشد علامت آن
وجع و حرقت و خاریدن چشم و ضربان صدغین و کثرت دمعه و رمص و ثقل
باشد و علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و شراب عناب

و نقوع آن

و نیلوفر تناول کنند و اگر صفراوی بود علامت آن شدت وجع و خاریدن دمعه و رمص باشد علاج
آن آب انار ترش با تمر هندی با نبات تناول کنند یا بنفشه و اجاص و عناب و نبات
بجلاب سازند و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد کنند و قرص بنفشه و در هر دو نوع شیر زنان و سفیده
تخم مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و عنب الثعلب و گلاب و لعاب بزر قطونا و ما
بنا بر حوالی چشم ضماد سازند و شیاف ابیض و کافوری و افیونی در چشم کشند و اگر بلغمی باشد
علامت آن انتفاخ چشم بود و کثرت رمص و دمعه و التصاق جفن و ثقل اما حمرة نباشد
علاج تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و حقنه نرم و اگر سوداوی بود علامت آن صداع و یبوست
چشم بود و جفن بر چشم [illegible] علاج شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا نخود ماش
با مغز بادام خورند و ضمادات و نطولات مرطبه استعمال کنند رمدی عظیم بود که بیاض
متورم شود و چشم یکباره [illegible] و بیشتر صبیان را عارض شود و علاج آن همچون علاج رمد باشد
و حجامت نقره و ارسال علق مفید بود و در رمد مطلقا از گوشت و شیرینی و جماع احتراز کنند نقطه
خون باشد که در طبقه ملتحمه حادث شود بسبب لطمه یا ضربه یا حرکتی عنیفه یا صیحه شدیده علاج
آن فصد و حجامت کنند و شراب عناب و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه و نقوع آن کنند و قطره خون از بال کبوتر یا بط بچها یا با گل ارمنی و شیر دختران در چشم چکانند
در روغن گل

در روغن گل و سفیده بیضه نیز شاید و ابتدا مامیثا و گل ارمنی و فوفل بر حوالی چشم ضماد سازند
و در انتها اکلیل الملک و سنبل مهک و دم الاخوین و زعفران و زرده بیضه با روغن گل ضماد
سازند و اگر طرفه بسبب ماده حار شود از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه
و عناب خورند و تنقیه بقرص بنفشه با سقمونیا یا بمطبوخ هلیله کنند و شیاف آبار بکشند
صفت آن اسفیداج مغسول ده درم انزروت سه درم نشاسته کثیرا هر یک دو درم
افیون نیم درم سحق کنند و شیاف سازند و در وقت حاجت با آب می سایند و می کشند
زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا بسیاهی چشم رسد و علا
ج آن در ابتدا فصد قیفال باشد و تنقیه بحب ایارج و ایارج جالینوس کنند و از لبنیات
و دسومات و مولدات بلغم احتراز کنند و شیاف باسلیقون و قیصر و [illegible] در
چشم کشند و اگر ظفره غلیظ بود بهتر علاج آن کشط باشد پرده باشد که از طرف
چشم ظاهر گردد و بتدریج زاید شود و سبب آن امتلاء عروق چشم باشد از خون غلیظ علامت
آن حکه و سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و اگر [illegible] چرا
غ متمادی باشد علاج فصد عرق پیشانی و عرق ماق کنند و احتراز از غبار و دود و جماع
و طول سجود کنند و در روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند
و غذا نخود ماش با مغز بادام خورند و بعد از نضج این مطبوخ بیاشامند صفت آن سنامکی
سرخ بنفشه هر یک نیم درم نیلوفر چهار درم هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک پنج
درم ترید خراشیده بروغن بادام چرب کرده دو درم خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم

سقمونیا بریان کرده نیم دانک بعد از انکه فرو کیرند بر سر مطبوخ ریزند و شیاف قلقند
و باسلیقون و دینار جون و روشنایی در چشم کشند صفت شیاف قلقند رو سنج
پنج درم زنجار ۲ درم نوشادر بوره زرنیخ مصعد هر یک سه درم سحق کنند و شیاف
سازند و وقت حاجت باب رازیانه بسایند و بکشند و اکر بدین معالجات زایل نشود
بمقراض لقط باید کرد   حکه وتوسعی باشد که در باطن جفن حارث شود و باران
خارش بود علاج فصد قیفال کنند و شیاف احمر و اخضر و روشنایی بکشند و اکر با جرب
باید منضم شود ادویه حاره استعمال کنند و سقیه بمطبوخ هلیله با حب ایارج کنند و جفن
بار کردانند و ملح سحق کرده بر ان افشانند و زمانی بکذارند پس باب زنند و اکر بدین
نشود و جفن غلیظ شود هم بامداد و شب جفن را باز میکردانند و بشکر حل میکنند
تا خون از ان می آید و ادویه حاره بر ان افشانند و شیاف ابیض و شیاف آبار در چشم
کشند   سبب ان ماده تیز باشد و علامت ان وجع ناخس و خربان باشد
علاج ان فصد و حجامت کنند و سقیه بحب بنفشه و ایاره کنند و شراب بنفشه
و عناب تناول کنند و غذا ماش با مغز بادام خورند و اکر حرارتی باشد کشکاب
با شیره تخم خشخاش خورند و تخم سوخته و شاه تره بشویند و بسایند و ذرور سازند
چشم بسبب انصباب اخلاط نیز یا ارتقای بخارات بود علاج اکر علامات امتلا ظاهر بود
فصد کنند و تلیین طبیعت و بعد از سقیه این کحل بکشند صفت فلفل دار فلفل هر یک دو درم
زعفران ۱ درم حضض شش درم سنبل ۱ درم کافور دانکی بکوبند و استعمال کنند
و اکر علامات امتلا نباشد

و اکر علامات امتلا نباشد توتیای غوره مکشند و کاشنی تر بکوبند و با روغن کل
ضماد کنند   عبارت از رطوبتی بود که بنقیه غیبته ریزد و مانع ابصار
شود و سبب ان رطوبت مزاج دماغ بود یا ضربه یا سقطه که عارض شود یا در عقب
صداع مزمن حادث شود و علامت انکه در ابتدا تخیل مثل پشه و موی و دود و شعاعات
مختلفه کند علاج هر روز جلابی از ارازیانه و بادرنجبویه و بیخ مهک و کلقند
تناول کنند و غذا نخود اب و بعد از نضج بنقیه دماغ بحب ایاره و حب قوقایا کنند و از اطعمه بارده
و بقول و فواکه و جماع و شراب محترز باشند و شیاف مرارات و با
سلیقون در ابتدا بکشند و این شیاف نیز مفید بود شحم الحنظل یک مثقال
فرفیون نیم درم نوشادر نیم درم سکبینج یکدرم زهره بزده درم همه با هم بسایند
و بسایه خشک کنند و بعد از ان باب رازیانه یا سداب شیاف کنند و بوقت
حاجت بکلاب بسایند و در چشم کشند و اب چون مستحکم شود و منع ابصار
کند از انجیر از قدح علاجی نباشد   ان باشد که بروز نه بیند و سبب ان قلت
روح باصره یا رقت ان بود علاج ترطیب دماغ کنند باغذیه رطبه و تغلیظ چون باغذیه
لزجه مثل هریسه پاچه و انواع میوها انجیر و انکور مناسب بود و برود حصرم در چشم کشند
ان بود که بشب نه بیند و سبب ان بخار غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و
روح باصره را غلیظ کرداند و در روز بواسطه حرکت و ضوء افتاب ان بخارات
لطیف کردد و ابصار حاصل شود علاج هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و کلقند تناول

کنند و غذا نخود آب با مرغ جوان و کبک خورند و فلفل و زنجبیل و دارچینی
دران کنند و بعد از نضج شقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و جکر آرنده بوعیدان کنند پس
و جند بیدستر و فلفل و بابونه و شبت و رازیانه و جنک بجوشانند و سر بخار ان
فرود آرند و این شیاف در چشم کشند صفت ان مشک و زعفران زهره
کلنک و زهره سنبوط متساوی سحق کنند و باب رازیانه شیاف سازند و بوقت حاجت
باب بسایند و در چشم چکانند   سفیدی باشد که در طبقه قرنیه حادث شود
و اکثر بعد از قرحه و رمد و آبله بود علاج سقیه دماغ بحب ایاره و حب بنفشه و ایاره جالینوس
و زبان دران سفیدی مالیدن در حمام مفید بود زبد البحر انزروت نبات هر
یک ۱ درم بوره یکدرم سحق کرده استعمال کنند و اکر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشند
سکبینج اشق انزروت هر یک چهار درم زبد البحر بوره نان هر یک هشت درم
زنجار نمک اندرانی هر یک درمی کوفته و سحق کرده باب رازیانه یا سداب شیاف سازند
و در وقت حاجت و جع بجوشانند و شیاف را دران حل کرده در چشم چکانند و جیساندا
بعد از رمد بواسطه التصاق جفن و ریختن مواد بجهت حرارت شود و سبب عدم تکحل
متمکن شود و از این شیاف علاج کنند صفت ان کندر انزروت صبر دم الاخوین
کحل اقلیمیا فضه نشاسته بکوبند و باب رازیانه شیاف سازند
انست که جفن غلیظ و سرخ شود بواسطه ماده غلیظه الحاله که بدان زیر و باشد که مره
ریخته شود و بیشتر بعد از رمد حارث کردد و علاج اولا تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد
و استحمام مفید

و استحمام مفید و عدس بکلاب و اب خرفه بجوشانند تا مهرا شود و ضماد سازند یا سفیده
بیضه و روغن کل بهم بر زنند و بران نهند و اکر مزمن باشد فصد عرق پیشانی و
حجامت باید کرد و نحاس سوخته نیم درم و زاج سه درم و زعفران و فلفل هر یک درمی
بسایند و بشراب بسر شند و ضماد سازند   شحمی زاید بود که در جفن اعلا حادث
شود علاج او انست که شق کنند و بیرون ارند و اندکی زیره در ان ریزند و خرفه
بسر که تر کنند و بران نهند تا باقیتی که باشد بکذارد و بعد از ان بادویه ملحمه علاج کنند
رطوبتی بود که در باطن جفن منجمد شود انرا با انزروت و صمغ بطم و سرکه طلا کنند و اکر مفید
نباشد شق کنند و بیرون ارند   این مرض بسبب رطوبتی که در اشفار و اجفان
متعفن شود حادث کردد علاج تنقیه دماغ و بدن بحب ایاره و قوقایا کنند و موی را که باز
کونه شده باشد بر کنند و بشیر الخبر و خون صفدع یا خون قراد شتر یا قراد سک موضع
نتف را طلا کنند و زهره خارپشت و خون کبوتر و جند بیدستر نیز مفید بود یا موی
بر کنند و بسوزنی کرم کرده موضع موی را داغ کنند و اکر یک موی یا دو موی پیش نباشد
بدبق یا مصطکی موها با دیکر بچسبانند یا سوزنی باریک در جفن فرو برند و ان موی را
در سوراخ سوزن کشند و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند و اکر موی بسیار بود علاجی
بهتر از تشمیر نیست و ان چنان باشد که بعضی از پوست جفن بچینند و بعد از ان بهم
زنند و دوزند تا پوست کشیده شود و موی باز بطرف خارج آید و بعد از ان صدف
سوخته و مصطکی و قطران و زاج بسایند و در چشم کشند و شیاف اخضر و باسلیقون

در بیان زیادی موی چشم و معالجه آن

ورد و شیاف مفید بود   ریحش متره بسبب رطوبتی بود که اهداب ملتصق شود و علامت آن
حمرت و صلابت جفن باشد علاج تنقیه دماغ کنند و بعد از آن تدهین سر و دهن بنفشه
و کدو و اغذیه مرطبه مثل بو... س و اسفاناخ و کدو خورند و اگر امتلا بعد از استفراغ حاده
و استفراغ بسیار واقع شود استفراغ نباید کرد و در حمام اکتحال مناسب بود و دوایی که مثبت اشفار بود
سیخ فی و شیح و اسنه خرما دود کنند ر هر یک ۲ درم سنبل حب البلسان هر یک یک درم مجموع را ... و علاج درم سخت
کنند و کحل در اشفار میکشند   جانوری بود که از رطوبت عفنه در اشفار حادث شود
علاج تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و قوقایا و اجفان را با نمک بشویند و روغن استخوان زردالو تلخ در آن
بمالند و صبر و مرزنجوش طلا کنند با بوره و شب یمانی با زیت مقول یا حنا و نمک و از امتلا و غذاء
احتراز کنند و حمام در حالت خلو معده مفید بود اشکال و الوان مختلف بود که احساس
کنند و شاید که ان ... حس بصر بود که غبار هوا و بخار غذا احساس کند و علامت این
سلامت و قوت ابصار بود و تدبیر ان با غذیه غلیظه کنند و گاه بود که تخیل اسطوانه از دود کنند
که از پیش چشم بر آید و سبب ان خلطی سوداوی بود که در شریان حادث شود علاج آن
تنقیه دماغ بود بحب ایارج و بعد از آن تناول اطریفل صغیر باید و اگر تمثیل کنند و در حالت
عطسه یا مالیدن چشم که چیزها سفید از زیر بالا بر می اید یا از بالا بزیر می اید دلالت بر امتلاء
معده و حوالی عین بود علاج تنقیه معده بقی و تنقیه دماغ بحب ایارج و حب قوقایا و بعد از ان
اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر   گز شدن چشم اگر خلقی باشد علاج پذیر
نبود و اگر عارض بود سبب آن تشنجی بود که در اغشیه دماغ حادث شود و طبقه صلبه را
جذب کند

جذب کند و آن اگر بواسطه یبوست باشد که از استفراغ مفرط یا مقاسات امراض حاده و حرا
رت شدیده حادث شود علامت ان ... عدم ... بود و علامات تشنج یابس
علاج ان شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا انواع ماش و شیره مغز بادام و اسفا
ناخ و کدو بخورند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخا
ش بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از امتلاء اغشیه دماغ بود علامت ان علامات تشنج
امتلائی بود علاج تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و روغن بابونه و شبت در گوش ... مالند
و اگر در طفولیت از مباشرت شیر دادن و خوابانیدن واقع شود تکلیف طفل کنند
تا نظر بجهتی خلاف ان کند و از ادویه منبره و مجففه احتراز کنند و در ده بر جانب او نهند که در
او برابر عین سوراخی ... کرده باشند که او را نظر است باید کرد تا باز حا
ل خود رود
حافظ صحت سمع را باید
که از اغذیه غلیظه و منجره ... و باد و سرد و گرم و اصوات غلیظه مثل طبل و بوق و رعد
اجتناب نماید و احیانا روغن شیرین و زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی نشف
کنند و چرک از گوش پاک کنند تا جمع نگردد که متحجر شود و بهای تنقیه دماغ بحبوب
و ایارجات مناسب بود   اگر از غلبه خون باشد و علامت ان ظاهر بود فصد قیفا
ل کنند و شراب بنفشه و عناب در تخبین تناول کنند و تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله یا
فواکه کنند و آب خرفه و شیر زنان و روغن گل و آب کدو و آب خیار و آب
غوره و خل خمر در گوش چکانند و اطراف گوش بصندلین و گلاب

و آب گشنیز و کاهو و بید و بنفشه افزون و اگر علامات غلبه صفرا ظاهر شود استعمال مبردات
مذکور کنند و اگر وجع بغایت سخت باشد حب افیون در روغن گل بگدازند و در گوش
چکانند و اگر علامات غلبه بلغم ظاهر باشد تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و غرغره بسکنجبین
عسلی و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب ترب
و مرزنجوش نیز شاید و گلقند و راز یانه و شراب بالنگو بخورند و اگر علامات سودا ظاهر
بود تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ افتیمون کنند و روغن نرگس و بادام در گوش چکانند
و شیر زنان بر سر دوشند و اگر این وجع از بثره یا ورمی باشد علامت آن ضربان
و ثقل سر و پیشانی و قلق و اضطراب و سیلان دمع بود علاج فصد کنند و شراب
بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا کشکاب یا شیره خشخاش خورند و
تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه یا نقوع ان یا ترنجبین و شیرخشت
کنند و شیاف ابیض بشیر دختران بسایند و در گوش چکانند و عنب الثعلب
و صندل و آب گشنیز در حوالی گوش چکانند بمالند و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک
یک درم و آرد جو و آرد باقلا هر یک ده درم بسایند و باب عنب الثعلب و گشنیز و
روغن بنفشه ضماد سازند و اگر بتحلیل نرود و علامات جمع شدن مده و فتح ظاهر شود
لعاب بزرک و ... و شیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر شود
و بعد از ان فتیله از کتان بعسل و عنزروت بیالایند و در گوش نهند تا مده پاک
شود و اگر بسبب طول قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود و علامت ان احساس حرکت
و خارش بود

و خارش بود آب درمنه و مرزنجوش یا آب ورق شفتالو با بوره و سرکه یا آب
تخم الحنظل در گوش چکانند و بعد از آن فتیله از پشم بچینند و در گوش میگردانند و سعی کنند
که عطسه آرند و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ باشد اگر بشرکت معده بود علامت ان
غثیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج تنقیه معده بقی کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله یا فواکه و ادهان حاره در گوش چکانند و اگر بشرکت دماغ بود علامت ان دوار
و طنین و صداع بود علاج تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و اکلیل الملک و ورق غار و برنجاسف
و مرزنجوش و سنبل ... آن ... دارند و ثفل ان ضماد کنند و اگر درد گوش بسبب باد و سرد با
که بگوش رسد یا آب سرد و بر سر ریزند و روغن مرزنجوش و بابونه در گوش چکانند و سر
گرم دارند و گوش ببخار شلغم پخته و خردل و بابونه و حشائش مذکوره فرو دارند
گرانی گوش اگر مولودی یا در پیری بود یا بسبب ضربه یا سقطه بود که موجب هتک عصبه
مفروشه باشد علاج پذیر باشد و اگر از غایت صفرا بود چنانکه در حمیات حاده حادث
میشود هر روز جلابی از شراب بنفشه یا بنفشه صرفی یا ترنجبین جلاب سازند یا عناب ده
عدد و اجاص ده عدد و بنفشه ۳ درم و ترنجبین ده درم و غذا تمرهندی یا آلوچه خورند
و اگر تب باشد جو آب و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا بید انگ
سقمونیا و بریان کرده و روغن گل در گوش چکانند و اگر بسبب غلبه بلغم بود علامت ان
ثقل سر و بلادت حواس و کثرت خواب بود علاج هر روز جلابی از افسنتین و سیخ
ملک و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه

بجب ایاره وقوقایا کنند و روغن مغز زردالوی تلخ و بادام تلخ و سداب در گوش
چکانند یا زهره کلنک و آب مغز نخود و شحم الحنظل با الخبز و خردل بکوبند و فتیله
سازند و در گوش نهند و اگر بسبب یبوست دماغ باشد علامت آن باریک شدن
روی و پینی و غور عین باشد و این نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث
شود علاج آن ترطیب دماغ بود بروغن بنفشه و شیر زنان و تناول اغذیه مرطبه
مثل بنوشش و کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند
و اگر صمم بواسطه اجتماع وسخ بود و آنرا بر آفتاب بتوان دید علاج او آنست که بالتی کرم
برای کلارت پاک کنند و بعد از آن بروغن بادام و شیر زنان بچکانند یا شب
روغن در آن چکانند و بامدادان بحمام روند و گوش بر تاوه گرم نهند تا بیرون آید
او از گوش را انچه باریک و حاد بود طنین گویند و انچه نرم و غلیظ بود دوی
ان اگر بسبب ریحی غلیظ باشد علامت ان تمدد و عدم تقل بود و گاهی ساکن
شود و گاهی اشتداد کند و اگر بسبب فضلاتی بود که بگوش ریزد بواسطه امتلاء دماغ
علامت آن ثقل و تمدد و طنین بود علاج هر روز جلابی از زیانه و سیسنبر مهک و انیسون
و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره و دارچینی و زعفران و برگ سداب و روغن
قسط و سوسن و چیزی در گوش چکانند یا آب ترب و شونیز و جند بیدستر
بچکانند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و زرجس و ورق غار و ترب و سبز نخود
ش و برنجاسف بجوشانند و گوش بر بخار آن بدارند و ادمان حمام مفید بود و آنرا
که از امتلاء دماغ بود

که از امتلاء دماغ بود اول تنقیه بحب ایاره و اصطمخیقون باید کرد و بعد از آن استعمال قطورا
ت و بخورات و اگر بسبب یبوست و خلو بدن باشد علامت آن دانست
که در کرسنکی زاید شود و در سیر ساکن گردد و علاج آن ترطیب دماغ بود بحمام و تناول
اغذیه مرطبه و مالیدن شیر زنان و روغن بنفشه بر سر و اگر بسبب ضعف جوهر جایگه
ناقه واقع میشود و تقویت کنند بشراب حماض و لیمو و سیب و آب گوشت مطیب
استعمال مشمومات معتدله شیافی که دوی و ثقل گوش را زایل کند شحم الحنظل یکدرم بوره
نان یکدرم جند بیدستر زراوند مدحرج هر یکی نیم درم عصاره افسنتین قسط نیم
فیون هر یکی دانکی کوفته و بیخته بزهره گاو سرشته و شیاف سازند و بوقت حاجت
مقدار عدسی با روغن بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند اگر نو باشد
شیاف ماميثا با سرکه یا آب غوره و عسل در گوش چکانند یا مرهم اسفیداج
یا باسلیقون استعمال کنند و اگر مزمن باشد قطران بچکانند
اگر جنبنده بگوش رود علامت آن احساس حرکت بود علاج آب ورق شقائق یا صبر
با آب گرم حل کرده یا آب فودنه و کبر و افسنتین و شیح و قنبیل و قسط در گوش بچکانند
یا بمیل و سعی کنند که بیرون آورند یا بالت مخصوصه یا بعطسه یا دن و اگر آب در گوش رود
علامت او آنست که بعد از حمام و شناب کردن حادث شود و بدان وجع باشد
پس اگر بتحریک سر و بر جستن بیرون نیاید چوب شبت ~~با اری~~ بیهیلمه چوبی که
از آن حصیر کنند در گوش باید کرد و طرفی که بیرون باشد پاره پنبه بر آن بپیچند و روغن

جرب کنند و بر افروزند تا آب بیرون آید یا فتیله از پشم یا پنبه بر سر چوبی
کنند و گرم کرده در گوش میگردانند تا آب بر چینند و اگر آب گرم در گوش رفته باشد
بروغن گل با سرکه گرم کنند و در گوش چکانند اگر خون بطریق بحران
از گوش روان شود حبس نباید کرد مگر وقتی که ضعف آرد و اگر بسبب انتفاخ
عرقی بود یا از صدمه یا ضربه مازو و اندکی کافور در سرکه بجوشانند و در گوش
چکانند یا آب گشنیز با سرکه و اندکی کافور اگر گوش خارد آب افسنتین
با روغن گل و افسنتین در سرکه بجوشانند و در گوش چکانند
خشم بطلان شم یا نقصان قوه شم باشد و سبب آن خلطی غلیظ باشد که در بطن مقدم
دماغ متمکن بود علاج هر بامداد جلابی از انیسون و سنبل و مهک و کلقند تناول
کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند
و بعد از تنقیه استعمال عطوسات کنند مثل کندس و فلفل و شونیز و مشک و اگر سرکه
بجوشانند در شیشه کنند و بینی بدان فرو دارند نافع بود و اگر شونیز سحق کرده
و با زیت بیامیزند و در بینی کشند بر آنکه دهن بر آب کرده باشند مفید
باشد و اگر از اینها وجعی و حرقتی حادث شود روغن بنفشه استنشاق کنند
و شونیز کوفته با آب مرزنجوش و فودنه خشم نافع بود سبب
عفونت اخلاطی بود که در مصفاة جمع شده باشد علاج تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و
سکنجبین و خردل غرغره کنند و فودنه و بادروج بکوبند و در بینی دمند و فودنه
و بول شتر

در بیان امراض بینی و سعلان

و بول شتر نیز مفید بود و شراب ریحانی استنشاق کنند و سعد و سنبل و جبر
و قرنفل بکوبند و با آب فودنه یا مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند اگر
ریش تر بود فصد قیفال کنند و بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال مرهم اسفیداج کنند

سقیفه کب

و اگر یابس بود بشراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و گوفیلی را بموم روغن
آلوده و روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو لعاب بهدانه ملوث کنند و در بینی نهند
و از گوشت و شیرینی و منجرات احتراز نمایند و اگر قرحه کهنه بود بینی بسرکه بشویند
و خربق سفید و فلفل بکوبند و در بینی دمند گوشتی بود که در منخرین روید
و منفذ را تنگ کند علاج فصد حجامت و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و
اهلیله و استعمال مرهم زنجار کنند یا پوست انار ترش بسایند و با آب بسرشند
و فتیله سازند و در بینی نهند یا زاج ۲ درم زنجار نیمدرم سحق کنند و فتیله بدان ملوث
کنند و در بینی نهند و اگر بدینها زایل نشود قطع کنند خشکی بینی که در حمیات
حادث شود بسبب یبوست بود که در دماغ غالب شود یا خلطی از نزع کر بواسطه
حرارت شود و این بدان بدانند که احیانا واقع شود علاج ترطیب دماغ کنند
بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و منجرات احتراز کنند اگر خون
از بینی آید بسبب بحران بود و در روزهای باحوری قطع نباید کرد مگر آنکه از فراوان ضعف
غالب شود و اگر بسبب حدت خون آید علامت او آنست که اندک آید و تنک بود علاج
شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و استنشاق آب

کشنیز کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر که طلا کنند و غرغره بادروج و کشنیز بالنک کافور
در بینی کشند و آب سرگین خر نیز مفید بود و فتیله بدان تر کنند و بمازو و شب و گلنار
و نشاسته و صمغ عربی سحق کرده بپالایند و در بینی نهند و کهربا و کاغذ و صدف و
بسد و شاخ گاو کوهی و بوت بیضه مجموع سوخته نیز مفید بود و اگر رعاف سبب
غلبه خون باشد علامت ان آنست که بغلبه آید غلیظ بود علاج فصد قیفال کنند و حجامت بر
دوکش و مراق نهند و گل ارمنی و عدس و ورق گل و صندل و گلنار و اوراق انگور
و بید و خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضی بسایند و با سرکه بر پیشانی طلا کنند
و نسج عنکبوت و قلقطار محرق بگل ختم فتیله سازند و در بینی نهند و با هو بینند و انفحه
بمالند افیون و اقاقیا غبار آسیا و گلنار و عفص هم یکی درم بکوبند و با آب
سرگین خر بسرشند و بنسج عنکبوت بیامیزند و در بینی نهند و اگر از طرف راست
آید محجمه بر کبد نهند و اگر از چپ آید بر طحال و صندل و گلاب و آب کاسنی بر کبد
طلا کنند

در بیان امراض دهن و معالجه آن

و آن انواع است و از ان جمله قلاع است
و آن بثرات بود که در دهن پیدا شود و منتشر گردد و اگر دموی باشد علامت ان
حمرت و حرارت و برآمدن ان بود علاج فصد قیفال یا جهار رگ کنند و آب انارین
یا ترنجبین و بنفشه تناول کنند و غذا ماش و مغز بادام یا آلو بکیلی یا تمر هندی
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و دهن هر روز بسرکه و گلاب بشویند
و کشنیز و سماق و گلنار و گل سرخ و عدس و فوفل هر یکی ده درم و کافور نیم دانگ
سحق کنند

سحق کنند و ذرور سازند و بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه کنند و اگر قلاع از بلغم مالح بود
علامت ان سفیدی زبان بود و قلت عطش و وجع علاج گلقند و رازیانه و بیخ
کبک جلاب سازند و تنقیه بحب صبر و ایارج و مطبوخ ترید کنند و عاقرقرحا و ماهی زهره و
تخم ترب در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و ورق زیتون و برگ آس و مرزنجوش
و اکلیل الملک را بجوشانند و مضمضه کنند اگر از ماده سودا بود علامت ان سواد
لسان و لذع و جفاف آن و عدم لعاب بود علاج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب ان کنند
و مغز ساق گاو و پیه بط در روغن بنفشه با هم بیامیزند و بر زبان و دهن بمالند
و در ابتداء مرض گلنار و سماق و مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر
با انجیر و شبت و بابونه و اکلیل الملک و اگر این بثرات متعفن شود و از ان نتنی
حادث شود اهلیلج و جوز سرو و دودنه در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند
و زاج سفید و زرد و دودنه و گلنار و ورق گل و سماق و شب یمانی سحق کنند و بدان
افشانند گنده دهن اگر از حرارت معده باشد علامت او آن بود که چون از طعم
بارده تناول کنند ساکن شود و در خلو معده زاید بود علاج آب انارین یا تمر هندی یا
ترنجبین و بنفشه یا آب خیار کدو یا سکنجبین یا نقوع فواکه تناول کنند و غذا اسفاناخ
یا غوره یا انار با غوره خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه ها زردآلو و شفتالو و ام رود و خیار
کدو مفید بود و حب نافع سعد و اذخر سنبل و عود و گلنار صندل سفید پوست ترنج از هر یک
قاقله متساوی بکوبند و بگلاب و بنفشه بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی

در دهن گیرند و اگر سبب بلغمی باشد که در معده متعفن شده علامت ان کثرت
بزاق و بی طعمی دهن بود در خلا و امتلا یکسان باشد علاج در هفته دو بار قی کنند
بطبیخ شبت و ترب و تخم خربزه و اندکی عسل و نمک و بعد از ان گلقند و را
زیانه بخورند یا سکنجبین لعوق کنند و اگر احتیاج باشد بحب صبر یا مطبوخ ترید تنقیه
کنند و از اغذیه غلیظه و لبنیات اجتناب نمایند و مصطکی و کندر و قرنفل خایند
و عود و زنجبیل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل سرشته حب سازند و در دهن گیرند و اگر
بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد جهار رگ یا قیفال کنند و عناب
و اجاص و تمر هندی و بنفشه جلاب سازند و از گوشت و شیرینی اجتناب نمایند
و بقرص بنفشه و مطبوخ هلیله تلیین کنند و مورد و مازو و گلنار در سرکه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و اقاقیا و صندل و گلنار و گل سرخ و سعد و کزمازج و را
و مصطکی و عود و فوفل و سک و قرنفل و هلیله زرد هر یک پنجدرم و مشک و کافور هر
یک دانگی بکوبند و در بن دندان می ریزند و اگر سبب تاکل اسنان بود علاج آن کنند
همچون قلاع باشد اما فساد ان بیشتر و انتشار او زودتر بود و او را
رایحه کریه باشد علاج ان فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون بود و مضمضه
بسرکه و آب غوره کنند تا زایل شود و بعد از ان فلدفیون یا اقاقیا استعمال کنند
و باقی علاج او همچون علاج قلاع بود رفتن آب از دهن در خواب
یا غیر آن اگر از حرارت و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع
و خلو معده

و خلو معده بیشتر باشد علاج شراب سیب و به و ریباس تناول کنند و با آب ورق
سیب و به مضمضه کنند و کاسنی ناشسته با نمک بخورند و اگر علامات غلبه خون ظاهر بود
علاج آن علامات بلغم باشد علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و گلقند و رازیانه و کوارش
و مصطکی و عود تناول کنند و قلایا و اغذیه که دران رطوبتی چندان نباشد با توابل خورند و نان
و عسل نیز مفید بود و از فواکه رطبه و بقول بارده احتراز کنند و لعاب که از دهن جریان آید
اقاقیا بسایند و در دهن بمالند و در خواب سیلان لعاب بیشتر بود دلیل کرم بود و علاج او گفته
شود در امراض امعا ورم زبان اگر دموی بود علامت ان حمره و حرقه لسان
و قلت لعاب باشد علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا ترنجبین و شیر
خشت با حقنها نرم و اگر صفراوی بود علامت ان وجع شدید و لهب و عطش
و صفره لون بود علاج شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب انارین یا ترنجبین و آب
خیار کدو یا سکنجبین و تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ سنا پنجدرم اجاص ۲۰ عدد عناب
ده عدد سپستان ۲۰ عدد بنفشه چهار درم نیلوفر تخم کاسنی هر یک ۳ درم پوست
هلیله زرد هفت درم ورق گل سرخ و عنب الثعلب هر یک پنجدرم تمر هندی
پانزده درم ترنجبین ده درم مغز خیارشنبر پانزده درم سنا هفت درم
بنفشه تخم کاسنی هر یک ۳ درم عناب ده عدد سپستان ۳ عدد سبوس
خطمی جو مقشر نیم کوفته هر یک کفی ورق چغندر دسته خیارشنبر پانزده درم
شکر سرخ ده درم روغن کنجد و ابکامه هر یک ده درم تک بوره هر یک نیم درم

ودر هر دو قسم مضمضه بآب سماق وتوت وانار مناسب بود یا عصاره عنب و عدس
وعنب الثعلب هر یک تنها مجدرم بکوبند وبجوشانند بآب کشنیز وشراب توت بیامیزند
ومضمضه کنند واگر ورمی بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب وسپیدی زبان وقلت عطش بود
علاج بهر سوز جلابی از رازیانه وبیخ مهک وگلقند تناول کنند وتنقیه بحب ایارج وحقنهای
حاده کنند وشبت وبابونه وبرگ دافوا العسل بجوشانند ومضمضه کنند یا سعتر وفودنه
وانجیر بجوشانند واگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان وخشکی آن بود و
قلت لعاب بود علاج تنقیه بحب ومطبوخ افتیمون کنند ومضمضه بشیر خر وزیاده روغن
بنفشه وکدو وبا لعاب بزرک وحلبه وآب انجیر کنند وپیه بط وروغن سپیوش بر زبان
بمالند واگر ورم بسبب زهر باشد علاج آن کنند
اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه ومضمضه بآب غوره
وتفاح اخضر واگر بسبب فالجی باشد که عارض زبان شود وعلامت آن آنست
که زبان سست بود وتکلم دشوار گردد ولعاب فرود آید وبغتتا حادث
شود علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایارج وقوقایا وایارج لوغاذیا ومضمضه
بوج در سرکه عنصل جوشانیده یا بکبر وخردل وسعتر وعاقرقرحا در آب جوشانیده وصبحها
بجوارش سخن گویند زبان او را بعسل ونمک بمالند گاه باشد
که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد چنانچه احساس هیچ طعم نکنند وآن
بسبب فضلات رطوبتی بود که بعصبهاء زبان وحنک ریزد وعلاج آن تنقیه
دماغ باشد

دماغ باشد یا یارج فیقرا وحب قوقایا وغرغره ومضمضه بسرکه وخردل ومویزج وعاقرقرحا وگاه
باشد که حس ذوق فاسد گردد چنانچه طعم دهان مجموع طعمها تلخ احساس کند
ودلالت بر غلبه دم یا بلغمی حلو کند یا شور یا ترش احساس کند ودلالت بر بلغم کند
علاج آن تنقیه بدن از آن اخلاط کنند وغرغره بچیزهای که مناسب باشد باید کرد
اگر خشکی زبان بسبب حرارت بود بلعاب بنگو وبهدانه بمالند
ومضمضه بآب خرفه وخیار کدو وخیار کنند واگر بسبب خلط لزج باشد سکنجبین لعق
کنند وگاه باشد که بسبب بخارات حریفه زبان وحنک متقشر شود چنا
نچه اگر خرقه بمالند از آن پوست سفید تنک همچون پوست پیاز جدا شود
ودهان هیچ الم نباشد علاج آن فصد وتلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بود ومضمضه
بسرکه که در آن مورد وگل وگلنار جوشانیده باشند بکنند
علاج شق شدن زبان آنست که بنگو وبهدانه وکتیرا در دهن گیرند واغذیه
لزجه مثل پاچه وهریسه خورند علاج آن فصد قیفال وچهار رگ وشیاف دل
وشراب بنفشه وعناب وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله وعنب الثعلب
وفوفل وگلنار وورق گل وجوز سرو بکوبند وبا سرکه وگلاب طلا کنند واز شراب
وگوشت وشیرینی اجتناب نمایند علاج آن فصد وقیفال بود
وتلیین طبیعت ومرهم اسفیداج بر آن نهند یا مرداسنگ ومازو بکوبند وبا
موم روغن بسایند وبنهند آنست که لب سبز شود ودر میان

شقها ظاهر بود وگاه بود که بر آن بثرات همچون توت پیدا شود علاج او آنست
که فصد کنند واسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون وضمادات محلله استعمال کنند
واگر رنگ او بسیاهی زند نیشتر بزنند ونمک بمالند وبعد از آن محللات
یا قابضات طلا کنند لب طرقیده را بلعاب کتیرا وبهدانه بنگو طلا کنند وکفی
که از خیار ظاهر شود چون قطع میکنند در این باب مفید بود وروغن بنفشه
وپیه بط گرم کنند وشاخ گاو کوهی سوخته با آن بیامیزند وطلا کنند وپوستی تنک
که بر بیضه کشیده است بر آن نهند

دربیان امراض دندان ومعالجه آن

بر حافظ امراض اسنان لازمست که از فساد طعام وشراب در معده اجتناب
نماید واز کثرت قی وخائیدن چیزهاء دوسنده مثل حلواء کلاشکن وقرص
سکنجبین احتراز کنند وهمچنین آب سرد از عقب طعام گرم واز چیزهاء ترش
وترش واز کند تا احتراز کنند واز چیزهاء سخت مثل بادام وگوز بدان نشکنند
واستعمال مسواک کنند وبهترین مسواک چوب اراک وزیتون است ودر وقت خواب
احیانا روغن گل ونار دین بجهت مزاج در دندان بمالند ودو قتها بعسل ونمک
دندان بمالند بسبب ماده حاره باشد وعلامت آن حرارت ولهیب وضربان
بود علاج فصد قیفال وچهار رگ کنند وشراب بنفشه وعناب یا شراب اجاص یا آب
انار وین یا نبات وترنجبین تناول کنند وغذا تمر هندی یا آلو کیلی خورند وتلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند وبسرکه وگلاب وآب سماق مضمضه کنند وگلنار
وجوز سرو وپوست انار ترش

وجوز سرو وپوست انار ترش وتباشیر وورق گل وطراثیث وفوفل مساوی بکو
بند وبر لثات بریزند واز گوشت وشیرینی احتراز نمایند وبانار مز وآمرود وزرد
آلو وسیب وشفتالو تنقل کنند علاج او همچون علاج قلاع باشد واگر
متعفن شود فلد فیون بر آن ریزند تا گوشت فاسد زایل شود ولثه را بنمک بمالند
پس گلنار ومازو وسماق وجوز سرو در سرکه بجوشانند وبدان مضمضه کنند
واگر ناصور گردد وبه نشود وداغ کنند واگر خون از لثه آید زاج یمانی بسوزانند وسرکه
بر آن زنند ویک درم از آن یا دو درم نمک وسه درم تخم گل بکوبند وبدان بریزند
واگر گوشت کم شود کندر وزراوند مدحرج وخون سیاوشان وکرسنه وبیخ مهک
بکوبند وبسرکه عنصل بسرشند وبر آن نهند اگر سوء المزاج گرم باشد
علامت آن شدید وضربان بود وبملاقات اشیاء بارده ساکن شود علاج فصد قیفال
وچهار رگ وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و[شراب] عناب وتمر هندی وشربتها
خورند وغذا احموضات یا بقولات یا مغز بادام باشد واز گوشت وشیرینی احتراز
کنند وسرکه وگلاب بیامیزند یا آب کاهو وخیار وشبنم وخرفه بگیرند وبا حبه
افیون مضمضه کنند واگر وجع از سوء المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود
وسکون وجع بملاقات چیزهاء گرم علاج گلقند واز یانه تناول کنند وغذا نخود آب
با دارچینی وسعتر وفودنه خورند وتنقیه دماغ بحب ایارج ومطبوخ ترید کنند وعاقرقرحا
وبیخ مهک وکبر وزوفاء در سرکه بجوشانند وبدان مضمضه کنند وزنجبیل وفلفل

وعاقرقرحا و شیطرج در دهن گیرند و دندان بران بمالند و سیر بریان کرده بر دندان
نهند و اگر بدین تدبیرها ساکن نشود و البته متورم نباشد قلع کنند و اگر خواهد که
بی کلبتین قلع کنند زنجبیل در سرکه پرورده یا بر ان دندان نهند یا توبال مس
و شیر انجیر یا یتوع یا حجر یا سمس سائیده و بران نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرکه
بران ریزند و بعد از آن در سرگین اسپ پنهان کنند و بعد از آن پارهٔ از آن عاقرقرحا
بر دندان نهند یا بیخ صفرع بجرجیر تا بران نهند که بریزد یا منقلع شود اما باید که استعمال
این ادویه چنان کنند که ضرر آن بدندانهای دیگر نرسد و اگر درد دندان از کثرت
معده باشد علامت آن است که بعد از اغذیهٔ غلیظ و امتلاء معده زاید شود علاج تنقیهٔ معده
بقی کنند و اطریفل و کوارش عود و مصطکی تناول کنند و از امتلاء غذا احتراز
کنند و اگر بسبب کرم باشد که در و متولد شود دندان را بخار سیر و کندر و تخم
ترب و پیه بخور دهند که کرم بیرون آید   اگر بسبب کبر سن
باشد علاج پذیر نباشد و اگر بسبب رطوبتی بود که لثه را سست کند گلنار
و سماق و ورق طلح و جفت و بلوط و شب یمانی و سعد و طین ثبت و فوفل و کزمازج
و صندل و رامک و هلیله زرد و دانهٔ مورد مجموع یا بعضی بکوبند و شب و درین دندان
ریزند و مداوات بعسل و سرکه و گلاب نیز نمایند و شب یمانی در سرکه و گلاب
بجوشانند و بدان مضمضه کنند   پوسیده شدن و ریزیدن
دندان یا بسبب زوال رطوبت اصلیه و استیلاء یبوست بود
یا بواسطهٔ مادهٔ

یا بواسطهٔ مادهٔ ردیه باشد که دندان متعفن شود علاج قسم اول تنقیهٔ دماغ کنند بحبها و
رنگ و گلنار و مورد و شب در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و مشک و مصطکی بکو
بند و بران نهند و علاج قسم دوم ترطیب دماغ بود بتدهین و تناول اغذیهٔ مرطبه
و لعاب بنکو و شیرخوار و روغن بنفشه یا سفیدهٔ تخم مرغ بزنند و بران نهند
اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد بسبب مادهٔ ردیه که در جوهر آن
نفوذ کند علاج آن تنقیه کنند و بیخ کبر و گل از پایه بجوشانند و بدان مضمضه کنند
و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضهٔ شترمرغ همه سوخته با زبد البحر هر یک
۳ درم و سنبل ده درم بسایند و در دندان بمالند و مضمضه با سرکه و عنب الثعلب
بکنند   جسمی باشد که شبیه بسفال که در بن دندان منجمد شود و آن بسبب
بخارات معده باشد علاج تنقیهٔ معده بقی بکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله
و بجلاءات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک بمالند و مسواک کنند و اگر غلیظ باشد
با آهن از دندان جدا باید کرد   خاریدن دندان بسبب ابهام خشکاف
یا تناول اشیاء حریفه حادث میشود علاج آن خرفه یا شیرهٔ تخم آن یا آب خیار
کدو یا سکنجبین یا شراب نارنج تناول کنند و بنوماش با مرغ و زرغاله خورند یا جلابی
از عنب و اجاص و تخم کاشنی و نبات تناول کنند و تنقیهٔ فواکه با هلیله بکنند
و با سرکه و گلاب و سکنجبین عنصلی مضمضه کنند   الست که در خواب
دندان ساینده و اگر صبیان و مشایخ و نسوان را حادث شود علاج تنقیه بحب ایارج

و قوقایا کنند و گردن بروغن زنبق و خیری چرب کنند و کلکفد و رازیانه و شراب بالنگو
تناول کنند اما صبیان را متعرض نباید شد رفتن آب دندان چنان باشد که چیزها
مضغ نتوانند کرد و تحمل چیزهای گرم و سرد نباشد و آن بسبب برودت دماغ باشد
علاج کلکفد و رازیانه تناول کنند یا جلابی از رازیانه و بیخ مهک و گلنگبین خورند
و تنقیه بحب صبر و ایارج کنند و مغز جوز با زردهٔ بیضه با عنصل بریان کنند و بر دندا
ن نهند و حب الغار و شب و زراوند بکوبند و بر دندان بمالند و گاه باشد که بسبب
حرارت باشد و علامت آن است که لمس دندان و لثه بغایت گرم بود و گوشتهای بن دندان
سرخ بود و علاج او آن است که دندان بروغن گل و پیه مرغ و صندل و دانهٔ گل کافور
بمالند و بقلة الحمقا بخایند   ازان جمله خناق مرضی باشد
که مانع تنفس و بلع شود و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد
پس اگر ورم صفراوی بود علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و تلخی دهن و بی خوابی
بود و اگر دموی باشد علامت آن حمرهٔ روی و زبان و لهیب و ضربان و امتلاء بدن
و حلاوت دهن بود علاج هر دو نوع فصد قیفال و حجامت ساق و میان شانه
باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا عناب و اجاص و بنفشه
و ترنجبین و نبات بگلاب سازند و غذا جو آب با نیلوفر و عناب خورند و غرغره بعناب
و عنب الثعلب و توت و تخم کاشنی و آب گشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
کنند یا بدین حقنه سنا هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم آلو کیله و سپستان هر یک
پانزده عدد

در بیان امراض حلق و معالجه آن

پانزده عدد سپستان پانزده عدد عناب ده عدد تخم کاشنی سه درم خطمی و سبوس
هر یک کفی ورق چغندر دو دسته خیار شنبر بیست درم ترنجبین پانزده درم
روغن کنجد و الکامه هر یکده درم نمک نیم درم و پایهای شوره تا بآب گرم و سبوس خطمی
نقیع کنند و خون سلحفات در حلق چکانند و ریسمانی که بدان حلق افعی گرفته باشند
در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی باشد علامت آن قلت وجع و تهبج روی و چشم
و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج جلابی از بیخ مهک و گاوزبان و رازیانه
و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و تلیین طبیعت بحقنهای حاده کنند
و غرغره با بکامه و عسل بکنند و یا انجیر و تخم ترب یا سکنجبین عنصلی با آب ترب و مویز منقی
در سکنجبین عسلی بجوشانند و بدان غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت صلابت ورم
قلت بغاق و کمودت لون بود علاج فصد باسلیق و حجامت ساق کنند و غرغره
بسیر و انجیر و مر در سرکه و جلاب و غذا چنانچه در بلغمی گفته شد و پایهای شور مکرر بکنند و
استعمال این حقنه نافع بود صفت آن سنا هفت درم رازیانه مرزنجوش بیخ مهک هر یک
سه درم بابونه و شبت حلبه اکلیل الملک هر یک ده درم قنطوریون باریک ترید
هر یک ۲ درم عناب ده عدد سپستان ۲ عدد انجیر ده عدد مویز طایفی و آبی از ان کنند
ده درم خیار شنبر پانزده درم و الکامه روغن زیت هر یکده درم بوره نیم درم تخم
الحنظل دانگی   ورمی حار بود که در ظاهر حلقوم حادث شود بسبب امتلاء
و غلبهٔ خون و تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار و علامت او آن است

که از خارج حمرتی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع و آواز شود علاج فصد
قیفال کنند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند
و از خون رفتن بسیار اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خنا
ق دموی ذکر رفت بکنند و غرغره بشراب توت و آب کشنیز کنند یا عنب
الثعلب و عدس بجوشانند و خیارشنبر در آن حل کرده بدان غرغره کنند و چون
انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و مر و رشک کنند و چون منضج شود تلیین بنقوع فواکه
یا ترنجبین و شیرخشت کنند و طبیعت را محبوس نگذارند
از ماده دم
یا صفرا حادث شود علامات آن وجع شدید و سوزش بود در حالت بلع خصوص
بلع ترشیها و شورینها علاج فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب العق کنند
و لعاب تخم بهدانه و به دانه یا نبات تشرب کنند و غذا کشکاب با روغن بادام
خورند یا حریره از شیره سبوس با نشاسته بروغن بادام و قند و از گوشت و شیرینی
و آب سرد احتراز کنند
افتادن ملازه بسبب خلطی باشد که بحنک
و لهات ریزد و اگر خلط حاره بود علامات آن حرقت و لهیب و عطش باشد علاج
فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و آب انار و سرکه
و گلاب کنند و اگر خلط بارد بود علامت آن کثرت لعاب و عدم وجع و استرخاء
زبان باشد علاج آن تلیین طبیعت بمطبوخ تربد و حب ایارج کنند و غرغره با آب کامه
و عاقرقرحا یا تخم شبت و رازیانه در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند
تغیر آواز و گر

تغیر آواز و گرفتگی اگر بسبب غلبه خون بود و علامات آن ظاهر باشد فصد قیفا
ل کنند و جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند و غذا لعوق آب
یا حلیم گندم خورند و اگر بسبب امتلاء قصبه ریه باشد از نزلات دماغی علامات آن
خشونت قصبه ریه و لذع و دغدغه آن بود علاج شراب خشخاش و بنفشه و عناب
تناول کنند یا جلابی از بنفشه و عناب و بیخ مهک گاوزبان خورند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از حمیات صفراوی حادث شود شیره تخم خرفه با
تخم خیارین یا آب خیار کبد و با شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا ابو ماش با مغز
بادام و اسفاناج و برگ خبازی خورند و اگر بسبب ملاقات هوای سرد حادث
شود علاج جلابی از پرسیاوشان و بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول
کنند و خردل بریان کرده و بادام تلخ و فلفل و دار فلفل و رازیانه هر یک سه درم
و زعفران نیم درم بکوبند و با شکر یا عسل سرشته حب سازند و در دهان میگیرند
و اگر بسبب رطوبتی بود که عارض حنجره شود و علامات آن احساس ثقل بود و عدم
خشونت و الم علاج گلقند و رازیانه تناول کنند و بیخ رازیانه و بیخ مهک و شبت
و انیسون در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و زنجبیل بر ده بخورند
و اگر بسبب یبوست قصبه ریه باشد علامت آن خشونت و وجع و صلابت
و صغر نفس و صفاء قاروره باشد و اکثر از غبار و دود حادث شود علاج شراب
بنفشه و نیلوفر و گاوزبان با تخم سفید و به دانه تناول کنند و شیره گندم و تربد

شیر خورند و روغن بنفشه در سینه بمالند و اگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج آن
فصد کنند و تخم خطمی و خبازی و بنفشه و سپستان و نشاسته بگلاب سازند
و غذا باقلی آب یا حسو از شیره سبوس با نشاسته یا نبات و روغن بادام
خورند و از لعاب خطمی و کثیرا در روغن بادام و موم روغنی سازند و در سینه بمالند
و اگر بسبب تناول اشیاء حریفه باشد شیره تخم کدو با نبات یا شراب انار و عناب
یا ترنجبین تناول کنند و غذا ابو ماش اسفاناج و با چوزه غاله خورند
خونی بود که از دهن بیرون آید یا نفث بود یا تنخنخ یا تنخع یا قی اما نفث یا از لثات
یا از حنک و لهات بود علاج آن غرغره و مضمضه بود بقوابض مثل گلنار و پوست
انار و مورد و لسان الحمل و تخم گل اما تنخع آن باشد که از دماغ بحنک فرود آید بسبب
اکثر حمرت وجه و ثقل سر و علامات غلبه خون باشد قیفال و حجامت نقره کنند و غر
غره بقوابض و اما تنخنخ آنست که از قصبه ریه و حنجره باشد و سبب آن ضربه یا
صیحه یا سعال شدید بود علاج قرص گلنار و کهربا تناول کنند و غرغره بقوابض کنند
و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطه انشقاق و انخراق عروق آن از اسباب
داخلی یا خارجی علاج فصد باسلیق کنند و شراب خشخاش یا صمغ عربی و خون سیا
وشان بخورند و شراب الجبار با آب لسان الحمل و کهربا و این قرص نیز مفید بود
تخم حماض باربنگ هر یک ۳ درم گل قبرسی شادنه طباشیر لولو نا سفته هر یک
چهار درم کهربا شب یمانی گلاخ کاو گوهی سوخته نشاسته کثیرا هر یک ۲ درم بکوبند
و با آب لسان

و با آب لسان الحمل و لعاب تخم سفید بسرشند و قرص سازند و شربتی یکمثقال بود
اما آنچه بقی بیرون آید از مری و معده بود و در جای خود گفته شود
اگر خار یا استخوان در گلو بگیرد علامات آن نفث خون رقیق بود علاج
اول آنست که اگر بتوان دیدن و ممکن باشد که بکلبتین بگیرند و برفق بیرون آرند و الا
ریسمانی دو ته کرده فرو برند و سر آن نگه دارند باشد که بران بپیچد و بیرون آید یا
لقمه بزرگ در ریسمانی بندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند یا حسو نالوده و جرعه‌ها
مزلقه بخورند و قی کنند اما علق کرمی باشد که در آب بود اگر با آب فرو رود و در حلق
او برود غرغره کنند بسرکه و نمک یا سرکه و خردل و سیر یا شونیز و خردل و نوشادر بکوبند و در حلق
دمند و با آب افسنتین یا سرکه یا بنشانند یا بحمام گرم روند و خفتند چندانکه عطش
و کرب غالب شود پس قطعه یخ در دهن گیرند چنانکه آب فرو نرود و بآب کرم بواسطه میل
با آب بیرون آید و خونی که بعد از اینها از حلق آید علاج آن غرغره باشد بگلنار و پوست
انار و مازو و سماق جوشانیده یا گلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق دمند

در بیان امراض سینه و معالجات آن

از آن جمله سعال است و آن حرکتی باشد که ریه برای دفع چیزی موذی و سبب
آن اگر خشونتی باشد که قصبه ریه را حادث شود بواسطه دخول دود و غبار علاج آن شراب
بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا ابو ماش با مغز بادا
م و اسفاناج خورند یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام و اگر بعد از

زکام و نزله حادث شود سپستان مهک و زوفا هر یک ۲ درم و بنفشه و پرسیا
وشان هر یک ۳ درم و سپستان ده عدد و نبات ده درم بگلاب
بسازند و شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و اگر بسبب رطوبتی
رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعال بی نفث بود و اشتداد
آن در شب و بعد از خواب بیشتر باشد علاج شراب خشخاش لعوق کنند
و کثیرا و نشاسته و مغز بادام و سپستان مهک بکوبند و بالعاب بهدانه
بسرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت قصبه ریه باشد
علامت آن خرخره سینه و کثرت نفث بود علاج هر روز جلابی از سپستان مهک
و گاوزبان هر یک سه درم و انجیر ده عدد و مویز طایفی ده درم بجوشانند یا شراب
زوفا ده مثقال با آب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از نضج تلیین طبیعت باین
مطبوخ کنند سنا پنج درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست
عدد رازیانه تخم خیارین پرسیاوشان تخم کاسنی تخم مهک نیلوفر هر یک ۲
درم و خیارشنبر ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم و این حب در دهان
گیرند رازیانه فلفل [illegible] مغز بادام تلخ هر یک دو درم حلتیت یک درم رب السوس
پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و حب سازند و اگر سعال بسبب حرارت
مزاج ریه باشد علامت آن عطش و نفث و حمرت وجه و عدم [illegible] بود علاج
لعاب تخم سفید و به دانه بر شکر تی از نبات بیاشامند با شیره تخم خرفه
باشراب بنفشه

باشراب بنفشه و نیلوفر و آب بنفشه و کثیرا در سینه بمالند و سپستان و به
دانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت مزاج ریه باشد علامت آن
قلت عطش و اشتداد سعال در سرما و استراحت به استنشاق هوای
گرم بود و به استحمام ساکن شود علاج جلابی از زوفا پنج درم و انجیر ده عدد و
پرسیاوشان و سپستان مهک هر یک سه درم تناول کنند
و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و سینه به روغن نسترن و سوسن
چرب کنند و اگر از یبوست مزاج ریه باشد علامت آن عطش و صلابت نبض بود
و اشتداد و بعد از عطش و حرکت تسکین آن بعد از حمام علاج آن شیرخشت
و تخم خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند با لعاب تخم سفید و به
دانه با نبات و غذا شوربا با مغز بادام و اسفاناج بخورند و گوشت و باجه
و برغاله مفید بود مرضی بود که چون حرکت کنند یا باده بر نفس تنگ شود و متواتر
گردد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا قصبه ریه متمکن شده باشد علامت آن خرخره
سینه و سعال و نفث بود علاج هر روز جلابی از سپستان مهک و گاوزبان و پر
سیاوشان و انجیر و سپستان و مویز طایفی تناول کنند و شراب زوفا و
سکنجبین عنصلی کنند لعوق کنند و غذا نخود آب و باقلا و مغز بادام خورند و تنقیه
معده نیز کنند یا تنقیه بدن از خلطی که غالب باشد و لعوق عنصل مفید
بود و لعوقی از عسل و زرک در روغن بادام هم چنین و مغز بادام و فستق

و چلغوزه بکوبند و سپستان مهک و زوفا بجوشانند و با جلابی از قند بقوام آرند و همه
با هم بیامیزند و بلیسند و اگر بسبب حرارت قلب باشد علامات
آن خفقان و صفت قلب و علامات سوء المزاج علاج فصد باسلیق کنند
و شراب گاوزبان و شراب عناب تناول کنند و تقویت قلب
و تسکین حرارت قلب کنند و اگر بسبب یبوست ریه باشد علامت آن عدم
نفث بود و تشنگی و دقت صوت پیدا شود علاج ترطیب ریه باشد بشراب
بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و ترید شیر و شیره جو ورمی گرم باشد که در ریه
حادث شود پس اگر از ماده دم باشد علامت آن حمی مطبقه و ضیق نفس
و وجع [illegible] و حمرت عین و وجه و تشنگی و خشکی زبان و منخرین و نبض عظیم موجی بود
علاج در اول تار و در سیوم فصد باسلیق یا اکحل کنند و جلابی از نیلوفر و بنفشه
و عناب و سپستان و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشکاب با بنفشه
و نیلوفر و عناب و سپستان خورند و میانه روز شربتی از نبات و لعاب
بکوبند و بهدانه و روغن بنفشه تشرب کنند و در پنجم یا ششم بعد از نضج تلیین
کنند باین مطبوخ بنفشه نیلوفر و کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان تم
بیست عدد و تخم خطمی تخم خبازی هر یک سه درم ترنجبین شیرخشت هر یک ده
درم خیارشنبر پانزده درم و اگر احتیاج افتد در دهم بار دیگر تکرار کنند بدین
مطبوخ یا استعمال حقنه لینه کنند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حمی مطبقه
و سعال و تلخی دهن

و سعال و تلخی دهن و شدت عطش بود علاج آن همچون علاج دموی بود
ترطیب و تبرید پیشتر باید کرد قرحه باشد که در ریه حادث شود بسبب
نزله که از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود
علامت آن حمی دق بود و با آن سعال و ذوبان و حمرت وجه و نفث مده باشد
و فرق میان مده و خلط آنست که مده در آب فرو نشیند و چون به آتش نهند نتن
محسوس شود بخلاف خلط که بر سر آب بایستد و چون در آتش نهند از آن نتنی نباشد
علاج شراب بنفشه و خشخاش با ترنجبین هر یک ده درم بگلاب بسازند و سرطان را
پایها قطع کنند و شکم بشکافند و به آب نمک بشویند و در کشکاب پخته کنند
و بخورند و اگر از آن کراهتی باشد بجای آن پاچه برغاله خورند و شیره جو و شیر زنا
ن و شیر شتر و شیر خر و شیر بز عظیم مفید بود خصوص که از پستان بمکند و گفته اند که بر
شیر مداومت باید نمود و حمام نیز مناسب بود بشرطی که سخت گرم نباشد و بسیار مکث
نکنند و بعد از آن روغن بنفشه و کدو در بدن بمالند و درین مرض آورده اند که با
نان بخورند و شیره تخم خرفه با شراب انار عذب خورند و اگر با آن نفث دم بود
گل ارمنی و نشاسته و تخم مهک هر یک پانزده درم سرطان سوخته ده درم کثیرا
طباشیر هر یک شش درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و دو درم
از آن تناول کنند لعوقی که این مرض را مفید بود باقلا مغز تخم خیارین و خربزه
و کدو هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته هر یک هفت درم مغز بادام

وبهدانه هر یک ده درم مویز طایفی دانه بیرون کرده و روغن بادام جوشانیده دوا
زده درم مجموع بکوبند و در یکمن آب بجوشانند تا بنیمه آید و با قند یکمن بقوام آرند و شر
بتی ده درم باشد قرص مفید گاوزبان بیخ مهک کثیرا صمغ نشاسته گل ارمنی هر
یک چهار درم ورق گل پنجدرم مغز تخم خیار و کدو هر یک شش درم سرطان
سوخته بادام تلخ هر یک ده درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند و یک
مثقال بخورند شرابی نافع آب انار عذب یکمن آب سیب شیرین چهار یکه
آب نیشکر یکمن با هم باتشی نرم بقوام آرند و ده درم ازان تناول میکنند
و درین مرض چون چشم بگو فرو رود و رنگ روی تیره شود و پوست شکم
خشک و لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده شود و موی ریزد و اسهال فوبانی
بسیار شود و نتن مده بافراط بود علامت مرگ باشد

در بیان ذات الجنب ومعالجه آن

ورمی گرم باشد
که در حجابی که قاسم است حادث شود از جانب قص و علامت آن تب دایم
و شدت عطش و قلق و اضطراب بود و مریض از فم معده تا ثقبه نحر وجعی تا
احساس کند و نظر بالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و پهلو نتواند خفت
ورمی باشد که در همین حجاب از جانب فقرات حادث شود و علامت او اینست
که مریض وجعی در میان شانهها احساس کند و بپشت باز نتواند خفت
ورمی بود که غشاء مستبطن اضلاع در جایی که جاخرست میان
قلب و معده حادث شود و این ذات الجنب خالص گویند و در طرف ایمن باشد

و در طرف

و در طرف السیر نیز واقع شود و این بغایت بد باشد و علامت آن تب
دایم و ضیق نفس متواتر و نبض سریع منشاری بود و رمی بود که در حجابی
که بر اضلاع قلب است و عضلات آن زیر حجاب واقع شود و اعراض و وجع او شد
و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و بهیچ وضع نتواند خفت و علاج این
امراض قریب بیکدیگر باشد پس اگر دموی باشد علامت آن حمرت وجه و عظم
نبض و حمرت نفث بود و اگر صفراوی بود حدت تب و هذیان و عطش
و تواتر نبض و صفرت نفث بود علاج هر دو فصد باسلیق باشد از اول تا سیوم
اما در دموی در اول از جانب مخالف وجع کنند و در صفراوی از جانب موافق و
هر روز جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب و نبات بخورند یا شراب
بنفشه و نیلوفر و خشخاش با ترنجبین و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب
و سپستان و شیره خشخاش خورند یا با شراب بنفشه و عناب تلیین کنند
بعد از نضج باین مطبوخ سنا پنجدرم بنفشه نیلوفر هر یک ۴ درم تخم خطمی تخم خباز
هر یک دو درم تخم کاشنی سه درم سپستان ۲۰ عدد عناب ده عدد شیر
خشت ده مثقال درم ترنجبین و خیار شنبر هر یک پانجده درم و میان نهارها روغن شر
بتی از نبات با لعاب تخم اسفید و بهدانه و عرق گل و بیدمشک تشرب کنند
و درین امراض حقنه اولیتر بود از مسهل و حقنهاء لینه استعمال باید کرد و صفت آن
سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم بابونه و خطمی جو نیم کوفته هر یک

کف ورق چغندر دسته عناب ده عدد سپستان ۲۰ عدد خیار شنبر ترنجبین هر یک
پانجده درم آب کامه و روغن کنجد هر یک ده درم نمک طعام یکدرم بعد از تنقیه و انحطاط مرض
ترطیب و تبرید باید کرد بشیره تخم خرفه و آب خیار کدو و بانبات و ترنجبین و شربت شراب
انار عذب و انار و کاهو شاید خورد و غذا نخود آب ماش با مغز بادام و اسفاناج خورند و درین امراض آب
سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود علامت آن بیاض و غلظ قاروره
و بیاض نفث و بطوء نبض و قلت عطش و کثرت بزاق بود علاج فصد باسلیق کنند و جلاب
از سپستان و بیخ مهک و عنب الثعلب و نبات و ترنجبین خورند و غذا جو
و نخود بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ سنا پنجدرم بیخ مهک پنجدرم تخم کاشنی
بنفشه نیلوفر تخم خباز هر یک سه درم مویز طایفی درم انجیر ده عدد سپستان ۳۰ عدد ترنجبین
ده درم و خیار شنبر پانجده درم و میان نهارها شربتی از نبات و عرق گل و تخم ریحان
بیاشامند و اگر از ماده سوداوی بود علامت آن سیاهی و خشونت زبان و اختلاط عقل
و هذیان و اضطراب بود علاج آن همچون علاج بلغمی بود و در او استعمال حقنهاء نرم
باید کرد و جلاب از بنفشه و سپستان و ترنجبین و نبات خورند

در بیان امراض قلب ومعالجه آن

سوء المزاجی که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و عطش و عظم نبض و حمرت
و غلظ قاروره و حرارت سینه و لهیب و قلق و غضب و غم و کرب باشد علاج شراب
نیلوفر و شراب سیب شامی با گلاب و عرق بید و کاسنی تشرب کنند و شراب
صندل و لیمو و حماض و زرک نیز مفید بود و غذا انار دانه با لیمو یا زرک خورند و کشنیز خشک

بچهار درم و گل

بچهار درم و گل سرخ ۲ درم و طباشیر یکدرم بکوبند و با ده درم شراب سیب
بخورند و صندلین و گلاب در سینه بمالند و در مواضع بارده نزول کنند و مفرح
بارد تناول کنند و این مفرح نیز مفید بود صفت آن ورق گل و طباشیر گاوزبان
هر یک ده درم کشنیز صندل هر یک درم تخم خرفه تخم خبازی و کدو و مقشر هر یک
چهار درم زرشک پنجدرم لولوی ناسفته دو دانگ کهربا و بسد هر یک نیم مثقال
کوفته بیخته بشراب سیب سرشته اخره تخم کاهو تخم خرفه تخم خیارین گاوزبان
هر یک پنجدرم تخم خرفه سه درم لولو بسد کهربا هر یک مثقالی قاقله صغار طباشیر
هر یک سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک و عنبر هر یک
دانگ بکوبند و با شیره قند سرشته و شربتی ازین یکمثقال بود و اگر سوء المزاج بارد بود
که عارض قلب شود علامت آن بیاض قاروره و صفو و بطوء و تفاوت نبض و ضعف
و ضعف نفس و قوت و کسل و کثرت خواب و بددلی و فزع بود و بهوای
گرم و مواضع گرم راحت یابند علاج شراب بالنکو و گاوزبان و گلقند تناول
کنند و غذا نخود آب یا تیهو و کبک و دراج و قلیا که دران توابل باشد خورند و زعفران
و دارچینی بر سر طعامها ریزند و تقیه بدان کنند و دواء المسک حلو و معجون
مفرح تناول کنند معجون مفرح معتدل عود دارچینی هیل قرنفل مسک
سنبل جوز بوا کبابه قاقله پوست ترنج هر یک مثقالی مشک دانگی کوفته
بشیره قند یا عسل سرشته و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن

هزال ونحافت بدن وصغر وتواتر نبض بود علاج شراب بالنکو ونیلوفر وکاوزبان با
عرق کاوزبان تناول کنند واستحمام وتدهن وتناول مفرحات معتدله کنند
معجون مفید سید کهربا لؤلؤ فرنجمشک سنک پوست ترنج هر یک ۶ درم ابریشم
خام هر یک ده درم بادرنجبویه کشنیز خشک هر یک دو درم بهمنین پنج درم بکوبند مسک عود
عنبر هر یک درمی با هم بیامیزند وبعسل کف کرفته لبسرشند ومثقالی تناول
کنند واکر سؤ المزاج رطب باشد علامات ان قلت اشتها وسرعت انقعاع ونبض
بطی وقاروره سفید وغلیظ بود علاج شراب بالنکو وکلقند تناول کنند وغذا نخود آب با کبک
وتیهو وفلفل وزعفران خورند واکر علامت امتلا باشد تنقیه بحب ایاره وحب افتیمون
مفید بود واستعمال ریاضت معتدله نافع افتد معجون مصطکی عود دارچینی قرنفل سک
سنبل جوزبوا کبابه پوست ترنج اسل هر یک پنج درم مسک دانکی بکوبند وبشراب سیب
بسرشند ومثقالی با شراب لیمو حماض بخورند — حرکتی اختلاجی بود که بسبب دفع — در بیان خفقان
موذیتی عارض قلب شود وآن اکر بسبب غلبه دم باشد وعلامات ان ظاهر شود
فصد باسلیق یا صافن کنند وسکنجبین وشراب سیب وشراب ریباس ولیمو
حماض باعرق کل وبید تناول کنند وغذا زرشک ولیمو وانار دانه با کوشت مرغ وبزغاله
خورند واکر علامات غلبه صفرا بود ادشیه مذکوره ومفرحات بارده تناول کنند وصندل
واقاقیا وکشنیز وکلاب بر سینه طلا کنند وبسیب وامرود وبه وانار مشغول کنند و
تخم کاهو ومغز سه تخم وکدو هر یک پنج درم زرشک پنج درم تخم خرفه وتخم کاشنی ودانه

حماض وکشنیز

حماض وکشنیز خشک وطباشیر وصندلین هر یک سه درم بکوبند وبشراب سیب
بسرشند واحیانا مثقالی تناول کنند واکر خفقان بسبب غلبه سودا بود علامت
ان خبث نفس ووحشت وفکر وخوابهای بد بود علاج ان تنقیه بدن بود بمطبوخ افتیمون وحب
آن ومطبوخ هلیله وبعد از تنقیه دواء المسک حلو تناول کنند ومعالجات سؤ المزاج
یابس بکار دارند چنانچه مذکور شد واکر خفقان بسبب کثرت صوم واستفراغ وخروج
دم وریاضت باشد اغذیه جیدت الکیموس تناول کنند ومیل باسایش وتنعم واستحمام
کنند ومسمنات استعمال کنند مسمن ارد نشاسته ارد نخود وبرنج هر یک ۶ درم تخم تورک
مغز بادام وفندق وفستق هر یک ۲ درم تدری سرخ وسفید هر یک ده درم
بکوبند وباشکر وروغن کاو حلوا سازند وهر بامداد ۲ درم بخورند وهریسه وعصیده وشیر و
شکر وامثال ان خورند وخفقان بشرکت معده نیز حادث شود واز احوال معده
بدانند پس اکر خلطی ردی در معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند وکوارش مصطکی وعود
ومفرحات تناول کنند واکر بسبب صفرا باشد که بمعده ریزد هر روز جلابی از پوست بیخ
کاشنی وتخم کاشنی وبیخ مهک ونبات تناول کنند وبعد از نضج تنقیه باین حب کنند
صفت ان افتیمون شاهتره سنا هر یک دو درمی هلیله زرد ورق کل از هر دو نشسته هر یک
پنج درم بکوبند وباب بالنکو بسرشند وبلع کنند ومیانه هر روز شربتی از نبات وعرق
کل وکاوزبان تشرب کنند واکر در معده سودا جمع شده باشد واز ابقی بدانند علاج
جلابی از بالنکو وبیخ مهک وکاوزبان ونبات تناول کنند وتنقیه باین حب کنند

تربد سفید افتیمون حاشا شحم الحنظل غاریقون حجر ارمنی هر یک درمی سقمونیا بریان کرده نیم
دانکی ملح نفطی ومقل هر یک دانکی اسطوخودوس نیم درم بکوبند وباب رازیانه حب
سازند وبعد از تنقیه مفرحات ومقویات قلب ومعده تناول کنند
حالتی باشد که مجموع حواس معطل نماید واین بواسطه ضعف دل باشد واجتماع روح
در او یا استفراغ وتحلیل روح باشد وسبب آن یا ماده باشد یا کیفیت خالق روح بود
همچنانکه در ابتداء حمیات وامتلاء عروق از اخلاط وامتلاء معده در حالت تخمه حادث
شود یا بسبب استفراغ وتحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود چنانکه استفراغات
واوجاع واعراض نفسانی حادث میشود وعلامات غشی برودت اطراف ونفس
ضعیف ونبض ضعیف وصفرت لون بود علاج ان در حالت غشی آب سرد و — صغیر
کلاب در روی زنند وبوهای خوش ببویانند واطراف را سخت بمالند وتحریک کنند
وچون افاقت شود شراب حماض ولیمو وصندل بدهند واکر بسبب وجع باشد تسکین
وجع بکار کنند واکر بسبب اختناق رحم یا تناول سموم یا کزیدن جانوران بود
علاج ان کنند چنانچه کفته خواهد شد — علتی باشد که چنان احساس کنند
که دل او را می افشارند ودر عقب ان غشیه خفیفه حادث شود واز دهن لعاب
روان کردد علاج ان استفراغ سودا باشد بمطبوخ افتیمون وحب آن وبعد از ان — در بیان امراض پستان ومعالجه آن
تقویت قلب باشربه ومفرحات وتریاقات کنند
ورم پستان اکر از سودا دسته بود علاج ان در باب ورم کفته میشود واکر بواسطه

ان باشد که شیر

آن باشد که شیر در پستان بسته شود علامت ان انتفاخ وصلابت وحمره ووجع
پستان بود علاج خرقه بکلاب وسرکه تر کنند وبران نهند واکر حرارت ان
عظیم بود ارد باقلا وجو ومغاث باب کشنیز وآب خرفه سفیده بیضه طلا
کنند واکر وجع ساکن شود محللات ضماد کنند واکر جمع شود منضجات
استعمال کنند وبعد از ان منفجر کردانند اکر کم شدن شیر بسبب قلت دم
وقلت اکل بود تناول اغذیه کثیرة الغذا باید کرد واکر بسبب فساد شیر باشد
بانکه خلطی ردی غالب شود واکر صفرا غالب شده باشد علامت آن
صفرت وحدت ورقت شیر بود واکر بلغم باشد علامت ان بیاض
ومائیت وحموضت شیر بود واکر سودا غالب باشد علامت آن کمودت
وغلظ شیر بود علاج آن تنقیه باشد از خلط غالب وتبدیل مزاج باشد واغذیه
که مضاد ان خلط باشد بکار برند واکر کثرت لبن بسیاری شیر وتحلیل ان باشد
اکر با فراط بود مبردات ملطف ومجففات استعمال کنند وبشیر ازابلک ومردا
سنج در روغن کل بریزه وسرکه طلا کنند
سؤ المزاجی که عارض معده میشود یا مادی باشد یا ساذج پس اکر مادی باشد اکر صفرا — در بیان امراض معده ومعالجه آن
باشد علامت آن کرب وتشنکی وصفرت زبان وتلخی دهن بود علاج تنقیه معده
کنند با اکر سکنجبین وآب کرم بیاشامند یا تخم شبت وترب وبنجنک
بجوشانند واندکی عسل ونمک در ان حل کرده بیاشامند وقی کنند وبعد از آن

مهر روز جلابی از بنفشه و اجاص و بیخ مهک و ترنجبین و نبات تناول کنند و
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن بکنند و بعد از تنقیه تقویت معده بربوب و اقراص
بارده و سکنجبین و میبه کنند و این سفوف مفید بود ورق گل ده درم طباشیر پنج درم
بیخ زرد و سماق هر یکی سه درم مصطکی یک درم رامک یک درم بکوبند و با دو چندان ادویه
قند بیامیزند و سه درم با گلاب تناول کنند و اگر از ماده بلغمی باشد علامت آن جشاء
ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت اشتها و غثیان و قی مبغم و قلت عطش و کثرت
ریق و سیلان لعاب و بیاض لون و قاروره و بطوء و لین نبض بود و میل با غذیه و اطعمه
حریفه و مالحه باشد علاج اولاً قی کنند و معده را پاک گردانند و بعد از ان مهر روز جلابی
از انیسون و بیخ مهک و بالنگو و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکنانه نخود
و فلفل و دارچینی و زعفران در آن کنند و قلایا بمزوره و متوبه نیز مفید بود و بعد از
نضج تنقیه بحب ایاره و ایارهٔ جالینوس و لوغاذیا کنند یا بکفتها و حاده و معده را
بروغن زنبق و خیری و مصطکی بمالند و گوارش کمونی و گوارش کندر و زنجبیل پرورده تناول
کنند و اگر از مادهٔ سودا بود علامت آن حرقت معده و کثرت اشتها و ضعف هضم و کثرت
نفخ و ترشی دهن و غلظ و سواد قاروره و بطوء و صغر و تفاوت نبض و قی و ترشی و خشکی دهن و تنگی
بود و طحال بزرگ باشد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و مسهلات سودا کنند بعد از انکه
معده را بقی پاک کرده باشند اطریفل و گلقند و رازیانه و گوارش کمونی تناول کنند
اما سوء المزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی و خشکی دهن و فم معده و جشاء دخانی
و فساد اغذیه

و فساد اغذیه لطیفه و قلت اشتها و میل بخیر ماء ترش بود علاج شراب ریباس
و غوره و لیمو و سکنجبین و مانند ان تناول کنند با گلاب و آب برف
و غذا زرشک و تمر و انار دانه و غوره خورند و دوغ با یخ و برف نیز مفید بود و
اگر سوء المزاج حار یابس باشد علامت ان هزال و شدت تشنگی و خشکی زبان
و حبس طبیعت بود علاج شیرهٔ تخم خرفه با آب خیار کمد و با نبات و ترنجبین
تناول کنند و غذا ماش با مغز بادام و اسفناج با کدو و با گوشت بزغاله خورند
و زرشک هفت درم و گل ارمنی ۵ درم و صندل و مغز تخم کدو و طباشیر و تخم خرفه
و ورق گل هر یکی پنج درم بکوبند و با عرق بید سرشند و یک مثقال با شراب
غوره تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد ساذج بود علامت آن ضعف هضم و لین و
اسفناج بطن و دیر ماندن و ترش شدن طعام و کثرت ریق و جشاء ترش
باشد علاج گلقند و رازیانه و شراب بالنگو و بزوری تناول کنند و غذا نخود آب
با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل پرورده و گوارش عود و عنبر و مصطکی احیانا
تناول کنند و کندر و نانخواه و زنجبیل هر یک شش درم و فلفل و دار فلفل و حب الغار
و عود هر یکی سه درم بکوبند و با مویز طائفی ۲۰ درم سرشند و ۲ درم تناول کنند
و اگر سوء المزاج بارد یابس بود علامت ان قلت عطش و کثرت اشتها و جشاء
ترش و تخمه بود علاج گلقند و رازیانه و گلنگبین و هلیلهٔ پرورده و اطریفل تناول
کنند و سنبل و مصطکی و اذخر و نانخواه هر یک ۳ درم سعد پنج درم بکوبند

و ضماد به بر معده طلا کنند و روغن زنبق و خیری بمالند شرابی که مفید بود آب به ترش
سه رطل شراب صرف سه رطل با آتش نرم میجوشانند تا بنیمه آید پس شیرهٔ قند
بران ریزند بقدر ترشی ان و میجوشانند تا بقوام آید و در آخر طبخ مصطکی ۲ درم
دارچینی و زنجبیل و قرنفل و قاقله و زعفران هر یک درمی بکوبند و در کیسه کنند و در
دیگ نهند تا بجوشد پس بمالند و بفشارند و به قوام رسانند و از آتش فرو گیرند و شربتی
از آن ده درم باشد و اگر سوء المزاج رطب ساذج بود علامت ان کثرت ریق و
سیلان لعاب و قلت عطش و تأذی از آب سرد و میوهای بارده و تنفر از دسومات
و اغذیهٔ رطب و غثیان بود علاج گلقند و انیسون و جوارش مصطکی و زنجبیل پرورده
تناول کنند و غذا نخود آب و قلایا با توابل و اگر با آن طبیعت نرم باشد معجون خبث
الحدید نافع بود صفت آن هلیله سیاه و بلیله و آمله و خبث حدید هر یکی ده درم سنبل
اذخر سعد زنجبیل فلفل نانخواه کنند هر یک پنج درم جدا جدا بکوبند و خبث الحدید سحق کرده
در سرکه هفته در سرکه بجوشانند پس خشک کنند و با دیگر ادویه بسایند و با دو چندان
ادویه عسل بسرشند و یک مثقال بخورند و اگر سوء المزاج یابس ساذج بود علامت
ان نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان و قلت بزاق بود علاج شراب
نیلوفر و بنفشه تناول کنند با شیرهٔ تخم خرفه با آب خیار کمد و با نبات شربت کنند
و غذا نخود آب و بنو ماش و کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند
اگر سبب سوء المزاج باشد علاج آن گفته شد و اگر سبب ورم باشد گفته شود و اگر
بسبب ریاح بود

بسبب ریاح بود علامت ان تمدد و تسر اسیف و قراقر و فواق و جشا باشد و بعد از
ان تناول اشیاء نفاخ زیاده شود علاج گلقند و رازیانه و گلنگبین و خشکنجبین
و زنکبین تناول کنند و گوارش کمونی و کندر و اطریفل کبیر تناول و مصطکی و کندر
و کرویا و زنجبیل بخایند و این سفوف مفید باشد رازیانه انیسون هر یکی سه
درم نانخواه کرویا تخم کرفس هر یکی درمی بکوبند و با دو مثل ان قند بیامیزند و پنج مثقال
از آن ناشتا تناول کنند و اگر وجع بسبب طعامی بودی باشد آب گرم و روغن
کنجد بیاشامند و قی کنند و بعد از ان جوارش عود با مصطکی خورند و اگر سبب ضعف
معده باشد علامت او آن است که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن
باشد علاج آن تقویت معده باشد و اگر در معده اخلاط ردیه باشد تنقیه و اسهال
تنقیه کنند و نانخواه و کندر هر یک پنج درم سعد سنبل هر یکی سه درم بکوبند و با عسل
بسرشند و مثقالی تناول کنند و حماض ترنج یک رطل آب سیب یکرطل بجو
شانند تا بنیمه آید پس یکرطل قند و یکرطل عسل سفید و نیم رطل گلاب با ان
ضم کرده بجوشانند تا بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطکی
هر یکی درمی و بالنگو سه درم و عود ده درم بکوبند و بر سر ان ریزند و باهم زنند پس
از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا زجاجی کنند و احیانا ۲ درم تناول کنند
اگر ورم حار بود علامت ان تب و التهاب و حرقت معده و وجع باشد و ورم
ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج اولا فصد کنند و شراب بنفشه

ونیلوفر باب کاشنی باشیره تخم کاشنی تناول کنند واب انار پرین باترنجبین
ونبات نیز شاید وغذا کشکاب با اسفاناج وخبازی خورند ودر تقلیل
غذا کوشند وچون ابتدا النضج باشد جلابی از عنب الثعلب وتخم کا
شنی هر یک ۱۰ درم رازیانه بادان ضم کرده کنند وحسو از شیره سبوس و
نبات وروغن بادام خورند ودر ابتدا صندل ومامیثا باکلاب واب بستا
ن افروز وعنب الثعلب بر معده طلا کنند وبعد از ان ارد جو وخطمی ورز
ورد باکلاب یا اب کاشنی وبعد از ان خطمی وحلبه وبزرک وبابونه وزیره ورد وسنبل
وسعد وارد جو وچون ورم خراج کردد ومنفتح شود علامت شدت وجع وحمی
دهان باشد بزرک وسیر ورشک وتخم خطمی هر یکی درمی بکوبند وباشیر بز بیاشا
مند تا نضج یابد وعلامت نضج سکون تب ووجع باشد وچون منفجر شود شرا
ب عناب وشراب خشخاش باشیر تناول کنند وحریره از نشاسته وخشخاش
وروغن بادام وشکر تناول کنند وعلامات انفجار فی واختلاف مده وخون باشد
وچون مده کم شود اشربتی از نبات باتخم خشخاش سه درم بیاشامند واکر حرا
رت تحت نباشد ماء العسل بهتر بود تا معده را از مده پاک کند وچون پاک
شده باشد کندر وکلنار وورق کل هر یک ۲ درم وکل ارمنی وکهربا وخون سیا
وشان هر یکی درمی بکوبند وباهم چندان قند بیامیزند ومثقالی از ان میخورند تا جراحت
[illegible] شود واکر ورم بارد باشد اکر از ماده بلغمی بود علامت ان حمی لینه وانتفاخ
معده وسپیدی زبان

معده وسپیدی زبان وکثرت لعاب وتهیج روی بود وورم رخو باشد علاج ماء الاصول
تناول کنند وتریاق اربعه ومثرودیطوس نیز مفید بود یا جلابی از پوست بیخ کاشنی
وبیخ رازیانه وبیخ مهک هر یک ۲ درم تخم رازیانه سه درم وکلقند ده درم بیاشامند
وغذا نخوداب باشیره خشکدانه وفلفل ودارچینی وکرویا خورند وروغن زیت وروغن بید
انجیر بر سر غذا کردن وودر معده مالیدن مفید افتد وسعد واذخر وسنبل وخاکستر چوب رز
باهم بسایند وبسرشند وضماد سازند یا صبر سقوطری ده درم وسنبل وقردمانا ومصطکی
وافسنتین هم یکی درمی بکوبند وباروغن یاسمین وروغن بان ضماد سازند ومسهلات
لینه استعمال کنند واکر از ماده سودا باشد ورم صلب بود وبا ان افکار ردیه وحنث
نفس باشد علاج جلابی از تخم رازیانه وبیخ مهک وبیخ کرفس وکلکنکبین تناول کنند وغذا
نخوداب باشیره خشکدانه وروغن خورند ومعده را حلبه وبزرک وخطمی وبابونه ومصطکی هر یکی ده
درم وسنبل وسعد واذخر هر یکی درمی وشمع سه درم وبابونه پانجده درم تضمید کنند
یا سنبل وافسنتین وسلیخه ومصطکی هر یک سه درم صبر ومیعه هر یکی ۱۰ درم وحلبه وبزرک
هر یک پنج درم وزعفران وسم هر یکی درمی بکوبند باموم وروغن زنبق یا خیری یا قسط بیامیزند
وبمالند واین ماء الاصول تناول کنند پوست بیخ کرفس وپوست بیخ رازیانه هر یکی ده درم
حلبه ۱۰ درم انجیر سفید ده عدد مویز طایفی پانجده درم در ۴ رطل اب بجوشانند تا بارطلی آید پس
صافی کنند وسی مثقال از ان با ۳ درم مغز خیار شنبر ویک مثقال روغن بید انجیر تناول کنند
وتلیین طبیعت بایارج لوغاذیا یا ارکاغانیس بکنند
بواسطه ضعف

هضم وتناول اشیاء نفاخه باشد وکاه باشد که بسبب ناریه معده باشد که احداث
نفخ وبخار کند علاج هم بامداد کلقند ورازیانه باانیسون تناول کنند وغذا نخوداب بازیره
ودارچینی وکرویا خورند واز اطعمه غلیظه واشیاء نفاخ وحموضات احتراز کنند وسبوس
دکاورس ونمک کرم کنند وبر شکم ببندند وسنبل وکندر وازیانه هر یک ۳ درم
وفودنه وسداب خشک وزنجبیل وکرویا هر یک ۲ درم وسعتر ونانخواه ومصطکی هر یکی درمی
بکوبند وباده مثل ان قند بیامیزند وپنج درم تناول کنند وکوارش شهریاران وکمونی
وفلافلی بخورند واکر با نفخ طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان کرده وزیره درسه کرفس
یده بریان کرده هر یک ۳ درم بکوبند وباهم چندان قند به سه نوبت بخورند
نفخی بود که بطریق فم مندفع شود وچون بسیار واقع کردد دلیل فساد هضم باشد و
تثاوب که آن را دهن دره میکویند از بخارات غیر منهضمه واقع شود که در عضلات فک
اسفل حاصل شود غلیظ کردد وتمدد ان عضلات پیدا شود وتمطی انست که همه اعضا کشیده
شود وحدوث ان هم از این بخارات باشد که در دیکر عضلات حاصل شود وهمه دلالت
بر ضعف وتقسیم هضم کند وعلاج مجموع تنقیه وتقویت معده باشد
اشتداد شهوة طعام وحرص بر ماکولات بود بحدی که سیر نکردد وسبب ان اکر سوء مزا
ج بارد باشد که فم معده کثیف کرداند وعلامت ان نفخ وثقل وقلت عطش وتمدد
معده وکثرت سیلان لعاب ولین طبیعت بود علاج تسخین معده کنند بکلقند
ورازیانه وشراب بالنکو یا جلابی از رازیانه وبیخ مهک وبالنکو وکلنکبین بیاشامند
وغذا نخوداب

وغذا نخوداب باشیره خشکدانه وتوابل کرم خورند وتنقیه بحب صبر وحب ایاره کنند وبعد از
تنقیه کوارش مصطکی واطریفل ومقویات معده تناول کنند وکندر ومصطکی میخایند وشرا
ب احمر مفید بود واکر سبب این مرض کثرت انصباب سودا باشد بفم معده علامت
ان حرقت فم معده وقلت عطش وحشارت ترشی بود علاج تنقیه بدن کنند بحب
افتیمون ومطبوخ ان اغذیه چرب خورند واز مولدات سودا اجتناب نمایند واکر شدت
جوع معده بمرض حادث علامت ان تقدم اسباب ان بود مثل حرکت مفرط
وهواء کرم وسر دائم ومرضها اکثر التحلیل ودر جمیع این اقسام هیچ انتی نباشد علاج آن تناول
اغذیه غلیظ باشد مثل حریسه وکله وپاچه وکوشت کاو وقلیه کرزه ودر روز بسه بار یا چهار بار
غذا خورند لیکن اندک باید خورد وبد نرا بروغن بنفشه بادام تدهین کنند واکر جوع
بسبب کرم وحیات باشد علامت ان احساس حرکت ایشان باشد وسقوط
ان احیانا علاج قتل واخراج کرم باشد چنانکه کفته شود اکر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود
که در معده مجتمع شده علامت ان ترشی دهن وحشار از رطب بود علاج تنقیه معده
کنند بقی وکلقند وانیسون ومصطکی تناول کنند وغذا نخوداب با فلفل وکرویا و
مصطکی ودارچینی خورند واکر احتیاج باشد بحب صبر وایاره اسهال کنند
وان جوع مجموع اعضا باشد وباسیری معده واز ابولیموس کویند وسبب ان برودتی مفرط
باشد که فم معده را حادث شود وقوت حس وجذب از او فوت شود وبدن
عظیم محتاج به غذا باشد وبیشترین مرض در زمستان سفر دبود وکسی را

که در سر ما سر د سفر واقع شود علامت آن نحافت بدن و بطلان اشتها و
ضعف قوت و وجع معده باشد و احیانا غشی نیز واقع شود و ملمس معده
سرد باشد علاج شراب بالنکو و شراب گاوزبان و گلقند و رازیانه و زیره کرمان
از هر کدام که باشد ده مثقال بخورند و غذا نخوداب با کبک و تیهو و دراج خو
رند و توابل گرم در آن کنند و شراب ریحانی و اطریفل و گوارش کمونی و عود
و مصطکی مناسب این مرض بود و سعد و سک و رامک و زرام بکوبند و بر معده
طلا کنند و این علت بسبب ضعف معده با حرارت جمیع بدن نیز حادث
میشود و علامت آن کرب و لهیب و عطش و یبوست طبع بود و چون گرسنه
شوند و غذا نخورند غشی کنند و قوت ساقط شود علاج سکنجبین و شراب زرشک
و شراب انار و سیب با گلاب تناول کنند و غذا از زرشک و تمر هندی و انار دانه
و غوره و لیمو خورند و همین که در غشی شد اشتها شود چیزی باید خورد و تا هضم نباید نمود و
تشنگی بسیار اگر بسبب حرارت قلت دریه باشد علامت آن کرب و لهب
و احتراق صدر بود و استراحت بهوای سرد بود علاج شراب حماض و لیمو و سیب و
صندل هر کدام که باشد با عرق گل و بید و کاشنی به آب سرد و بیاشامند و غذا
شیره جو با جوان مرغ یا بزغاله خورند و صندل و گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند
و صندل و گلاب و خیار و کدو ببویند و این قرص نیز مفید افتد صفت آن صند
ل و مغز تخم خیارین و کدو و تخم خرفه هر یکی سه درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یکی دو درم
تباشیر سفید

تباشیر سفید دو درم بکوبند و بلعاب بنکو سرشته و سه مثقال از آن با سکنجبین تناول کنند
و اگر بسبب حرارت و یبوست معده باشد بواسطه تناول چیزهای شور و چیزهای حریف و حار
و اگر از تشنگی‌ها بافراط یا بواسطه استفراغ مفرط بود علاج سکنجبین با عرق گل و بید
بیاشامند با آب انار یا آب غوره یا شیره تخم خرفه با عناب یا شراب لیمو یا
ریباس تناول کنند و آب خیار کدو و آب تمر هندی نیز مفید بود و غذا حموضات باشد
و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت او آن باشد که با آب خوردن
زایل نشود و اگر کنند و نه خورند زایل گردد علاج آن با آب ترب و سکنجبین مکرر قی کنند
و شراب غوره و مانند آن تناول کنند و غذا زیره باج کنند و اگر بعد از شرب مسهل
تشنگی غالب شود بواسطه استفراغ بسیار و افراط عمل آن شراب غوره و آب غوره
خورند و بحمام معتدل روند و تدهین به روغن بنفشه کنند و اگر بعد از شرب خمر کهنه واقع
شود آب یخ و برف خورند و حموضات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد دیگر طلا آب خیار
کدو و با بید رم تباشیر بیاشامند

سوء الهضم آن بود که طعام نیک هضم نشود

و علامت آن نفخ جشا و براز و حرقت معده و غثیان بود و ضعف هضم آن باشد
که دیر یابد اما هضم شود و باین ثقل و تمدد باشد و بعد از زمانی دیر که جشا آید بوی طعام
احساس کنند و تخمه آن باشد که معده در غذا قطعا تصرف نکند و هضم نگرداند و سبب
این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در او جمع شود علاج آن تقویت
و تنقیه معده باشد چنانکه گفته شده و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه ردیه باشد

تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده به مقویات که مناسب مزاج بود
و دو روز بر گرسنگی صبر کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجل مسهل پنج
مثقال در آب گرم حل کنند و بخورند و روغن مصطکی و ناردین در معده بمالند و اگر
تابستان بود در آب سرد نشستن مفید بود

تخمه عبارت از آن باشد که

اطعمه در معده بماند هضم نشود و فاسد گردد و اگر آنچه لطیف و صافی بود بقی دفع شود
و آنچه غلیظ و راسب باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را باب گرم
و روغن کنجد مدد کنند تا زود و تر پاک شود و چون معده پاک شود و قی و اسهال باشد اگر
موجب ضعف بود شراب انار یا نعناع یا شراب انار و به با نیم درم تباشیر بخورند
یا سفوف انار دانه پنج مثقال یا قرص تباشیر یک مثقال یا رب به ده مثقال یا پوست پسته
یک مثقال بکوبند و شراب سیب ده مثقال بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی
و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع سر و خواب کنند و دوغ را سنگ یا به
آهن گرم کرده داغ کنند و بیاشامند و بر غذا صبر کنند تا اشتها صادق باشد و سماق
با کبک بخورند و اگر سن و مزاج و وقت مقتضی بود در آب سرد نشینند
قی حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در او باشد و تهوع حرکتی
باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفعی باشد بی حرکت و اسباب
هر یک مختلف است اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث شود و اگر داخل
جرم معده باشد تهوع و اگر مطعوم ردی باشد غثیان واقع شود پس اگر خلطی
که در معده رقیق است

که در معده رقیق است یا داخل جرم اوست صفرا بود علامت آن تلخی دهان و تشنگی
و التهاب و خشکی زبان و قی صفرا بود علاج سکنجبین با آب گرم حل کنند و بخورند و قی
کنند تا معده پاک شود هر گاه دفعة معده بقی پاک نشد باید بعد از آن شراب انار
یا غوره یا ریباس و امثال اینها تناول موجب ضعف هضم خود بود و قلت اشتها
بسبب بقیه اخلاط در اینجا احتیاج بمسهل باشد پس باید اول معده را
بمسهل پاک کنند والله یعلم و بعد از آن شراب انار با عرق نعناع یا شراب غوره
یا ریباس با گلاب تناول کنند و غذا انار دانه و زرشک و سماق خورند و معده را
با آب سیب و به و صندل و کافور تضمید کنند و سفوف ورق گل و تباشیر
هر یکی دو درم ریوند و کهربا یا عود و پوست پسته هر یکی درمی و نیم سماق زرشک
انار دانه هر یک پنج درم بکوبند و سه مثقال از آن با شراب سیب و یا به تناول
کنند و اگر خلطی بلغمی یا سوداوی بود علامت آن قلت تشنگی و شوری یا ترشی
دهن و نفخ بازاق بود علاج با آب ترب و عسل و نمک یا طبیخ تخم شبت
و تخم ترب و اندکی عسل و نمک مدد کنند تا معده پاک شود و بعد از آن گلقند
و رازیانه یا زنجبیل پرورده یا هلیله پرورده تناول کنند و تقویت بگوارش عود و مصطکی
و دواء المسک حلوا کنند و این سفوف در قی بلغمی مفید بود صفت آن کندر و مصطکی
و سنبل و سک هر یک پنج درم عود هفت درم انار دانه یازده درم قرنفل قاقله
جوز بویا سعد نعناع هر یک چهار درم پوست ترنج زنجبیل ورق گل هر یکی ده

درم بکوبند و با دو مثل ادویه قند بیامیزند و هفت درم یا ده درم تناول کنند صفت
معجونی که قی بلغمی و سوداوی را نافع بود پوست پسته و ورق گل هر یکی چهار درم
عود و مصطکی هر یکی سه درم سک پنج مثقال درم بکوبند و به آب سیب سرشته کنند و یک
مثقال تناول کنند و اگر غثیان بسبب کثرت غذا یا اغذیهٔ ردیه یا سوء ترتیب اکل حا
دث شود قی باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول کنند   سبب
خونی که بقی بیرون آید اگر از نفث رو انقطاع عرقی باشد فصد باسلیق بکنند و گل
ارمنی و صمغ عربی و تخم سفید و فارسنگ هر مثقالی مجموع بریان کرده بکوبند و با شراب
سیب بخورند یا قرص طباشیر یا قرص کهربا هر یکی درمی با رب به تناول کنند و این
قرص نیز مفید است بکنند تخم حماض هر یکی درم ورق گل گلنار سماق صندل سفید
هر یکی چهار درم شیب یمانی اقاقیا کهربا هر یکی درمی بکوبند و با آب سماق یا بگلاب
سرشته کنند و یک مثقال از آن با شیرهٔ تخم خرفه بریان کرده بخورند و معده را ضماد با
اقاقیا و مشک و رامک و گلاب و آب مورد و سرکه ضماد کنند و غذا از مشک و سماق
و انار دانه بخورند و اگر قی خون بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود
موضع ما یوب بمالش و سعات و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد طلا کنند
و قرص کهربا یک مثقال با شیرهٔ تخم توری بریان کرده بخورند و اگر با قی و نفث
خون سعال باشد بارتنگ و صمغ عربی هر یکی درمی بریان کنند و با گل ارمنی نیم درم
بکوبند و با شراب عناب بخورند و از حمام و جماع و اعراض نفسانی احتراز کنند
و اگر بسبب قروح

و اگر بسبب قروح و بثور معده باشد علامت آن وجع مرفه یا نشانها تا زیر قص باشد
و در قی اثر باشد و چون چیزهای شور و ترش بخورند وجع زیاده شود علاج او
آنست که از حموضات و مالحات احتراز کنند و اغذیه لزج مثل پاچه و زردهٔ تخم مرغ
بخورند و این قرص مفید بود صفت آن تخم حماض بارتنگ هر یکی درم طباشیر لولو
کهربا شاخ گاو کوهی سوخته هر یکی دو درم نشاسته و کثیرا هر یکی چهار درم بکوبند
و با آب لسان الحمل یا لعاب بنکو سرشته کنند و بکوبند و قرص کنند شربتی مثقالی باشد
و اگر خون از عضوی دیگر بمعده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد علا
متش آن آفت عضو باشد و علاج آن عضو باید کرد و اگر خون در معده ببندد علامت
آن نافص و عرق سرد و غشی بود علاج او آنست که تخم شبث و بابونه هر یک
پنج درم بجوشانند و با یک درم نمک بیاشامند یا حب الرشاد ده درم با آب گرم یا انفحه
خرگوش با آب بالنگو یا زنجاسف بیاشامند یا سرگین خرگوش با آب عسل گرم
بیاشامند و قی کنند   حرکتی باشد از طبیعت داخل معده برای دفع مو
ذی و این موذی یا خلط حار حریف بود یا طعام حریف و علامت آن حرقت معده
و قی صفراوی و سوداوی بود علاج او آنست که طبیخ شبث و زبیب یا آب
زبیب و عسل و سکنجبین با آب گرم بیاشامند که بقی یا اسهال دفع شود و
بعد از آن گلشکری از نبات و عرق گل و بهدانه با لعاب بنکو و به دانه در روغن
بنفشه بادام بیاشامند و اگر فواق بسبب ریح باشد و آن بیشتر بعقب حرارت شود

و بعد از تخمه نیز حادث شود و علاج گلقند با انیسون یا زیره یا رازیانه بخورند و مصطکی بخایند
و گوارش مصطکی و عود تناول کنند و اگر سعی کنند که عطسه بیاید مفید بود و اگر بسبب
تناول طعام سرد بقی کنند و زیره و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و سعتر
هر یکی نیم درم کوفته با قند بخورند و درین النوع حرکت اندامی مثل
ریاضت و حرکات نفسانی مثل غضب و خجالت مفید بود در گرسنگی و تشنگی
صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود بواسطه یبوستی
که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه با لعاب تخم سفیدوبه
دانه تناول کنند و غذا شوربا و ماکیان و روغن گل بنفشه خورند و موم روغنی از کدو
و بوستان افروز و خطمی و کثیرا و موم صافی و روغن بنفشه سازند و در
معده مالند و این بدترین فواق بود چنانکه گفته اند و هذا فواق
ماله من فواق و ورم کبیر فواق بود و آن بسبب بزرگی ورم بود که در
مزاج قعر معده بود و یا بواسطه مشارکتی که از پیا کبد
و معده باشد و علاج آن ورم کرده باشد
اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامت و علاج آن گفته شد
و اگر بسبب خلط حاری یا خلطی مالح بود که در معده جمع شده باشد
علامت آن حرقت معده و حرارت و ملوحت دهن و تشنگی بود علاج
آن قی باشد و بعد از آن تقویت معده سکنجبین سفرجلی و دهن ورده
و شراب سیب

و شراب سیب و مخللات مثل کبر و لیمو نیز مفید بود و اگر بسبب خلطی بلغمی لزج باشد
علامت آن قلت تشنگی بود و میل به اشیاء حاره و حریفه علاج تنقیه معده بقی کنند
و گلقند و انیسون و جوارشی از عود بخورند و نانخواه و فودنه و رازیانه هر یکی درم
و قرنفل و سنبل هر یک دو درم بکوبند و با هم چندان قند بیامیزند و دو مثقال
تناول کنند و اگر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شده باشد علامت آن بخر و
غثیان و براز متعفن بود علاج آن تنقیه باشد بقی و اسهال و بعد از آن تقویت معده
و اگر سبب آن باشد که سودا بمعده ریزد که موجب بطلان اشتها شود علامت
آن آنست که اشتها نباشد لیکن چون غذا بخورد هضم شود و چون چیزهای ترش
و قابض بخورند اشتها پیدا شود علاج آن تفتیح مسالک طحال بود بسکنجبین بزوری و زیره با
و انکامه و کبر و زیتون و سرکه و مخللات و اگر سبب بطلان حس فم معده باشد علامت
او آن بود که احساس تناول اشیاء حریفه و مالحه نکند و او را فواق و غثیان
واقع نشود علاج گلقند و رازیانه و شراب بالنگو تناول کنند یا جلابی از رازیانه و بیخ
کاسنی و بالنگو و گلقند بخورند و بعد از نضج حب صبر و حب قوقایا تناول کنند و بعد از
آن جوارشات و معجونات حاره تقویت معده کنند

در بیان امراض کبد و معالجه آن

سوء المزاج که عارض شود به کبد اگر حار بود علامت او شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان
و قلت اشتها و احتباس طبیعت و عسر نفس و حرارت ملمس کبد و نارنجیت قاروره
بود و شاید که با آن قی صفرا و اسهال صفراوی نیز باشد علاج جلاب

از تخم کاشنی و تمر هندی و اجاص و ترنجبین با سکنجبین و آب کاشنی با تخم خیارین
و نبات ناشتا ناول کنند و شراب صندل و حماض نیز شاید و غذا زرشک با انار دانه با
زوج خورند و آب کاشنی و صندلین بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس بود لین
طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر زرم هر یک یک مثقال با سکنجبین
ده مثقال و آب کاشنی بیست مثقال ناول کنند و اگر علامت صفرا غالب
باشد این مطبوخ بیاشامند بلیلی بنفشه هلیله زرد و ورق گل هلیله کابلی هر یک پنجدرم
ترنجبین بیست درم آلو چند بنفشه دو ورق گل هر یک سه درم و کافور نیم دانگ
بکوبند و با آب کشنیز یا کاشنی یا بوشنا و زرنا بقلة الحمقا طلا کنند و اگر
با آن اسهال باشد یک مثقال قرص طباشیر قابض ده مثقال رب به یا سیب
بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده با زرشک یا سماق یا مغز بادام بریان
کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد شود علامت آن اسهال و قلت
عطش و بیاض زبان و بیاض روی و رنجان و بطوء نبض و بیاض و غلظ قار
وره بود علاج هر بامداد جلابی از رازیانه و عنب الثعلب و گلقند ناول کنند و غذا
نخود آب با شیربرنج سکدانه و کبک و تیهو خورند و این قرص ناول کنند صفت
آن سنبل مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون و بادام تلخ و ابهل و قسط هر یک
دو درم عصارهٔ غافث پنجدرم فلفل زنجبیل هر یکدرمی بکوبند و با آب
رازیانه قرص سازند و مثقالی با این ماء الاصول بخورند صفت آن پوست
بیخ کرفس

بیخ کرفس و رازیانه و کاشنی تخم رازیانه هر یک سه درم و تخم کرفس دو درم
انیسون سه درم اذخر و غافث و جانشا هر یک پنجدرم مویز طائفی بیست درم
در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی و نیم آید و با رطلی قند بقوام آرند و بیست درم
یا سی درم ناول کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن افسنتین و ریوند هر یک دو درم
گل سرخ چهار درم سنبل و اسارون و لک مغسول هر یک سه درم بکوبند و با آب
کرفس قرص سازند شربتی یک مثقال بود اسارون و تمام بجوشانند و جگر را
با آب آن تعطیل و تغسیل آن ضماد کنند و بابونه و اکلیل الملک و قسط و سلیخه کوفته
با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال مفرط بود تخم سپندان و شاهسفرم و صمغ
عربی یا هر یک سه درم بریان کرده بکلاب تر کنند و فرو برند و کبک و تیهو بریان کنند و سماق
و در سکنجبین تر کنند و بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت
عطش و تهبج روی و رنجان و کثرت خواب و بلادت حواس و بیاض قاروره و سوء هضم
بود علاج هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و بیخ مهک و گلقند ناول کنند و غذا نخود
آب با زیره یا دراج یا کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و اطریفل کشنیزی و گلقند و جوا
رشات گرم مفید بود قرص مفید و رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم سنبل پنجدرم بکوبند
و با آب رازیانه یا کرفس سرشند و مثقالی با ده مثقال سکنجبین بزوری بخورند
اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن نحافت بدن و قلت دم و یبوست طبع و
صلابت نبض و بیاض قاروره باشد علاج شیرهٔ تخم خرفه با شراب نیلوفر و ختمی

ناول کنند و غذا گوشت بزغاله با کدو خورند یا حریره از شیرهٔ سبوس و نشاسته
و روغن بادام و ماهی تازه نیز شاید و موم روغن از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی
و آب کاشنی و خرفه ترتیب کنند و بر جگر طلا کنند ضعف کبد بسبب سوء المزاج بود
علامت گفته شد یا بسبب سده یا شد که کبد را عارض شود و علامت ضعف کبد قلت
اشتها و فساد لون و نحافت بدن و اسهال غسالی شبیه بغسالهٔ لحم و وجع ضلع آخرین
از اضلاع ایمن بود و این سده اگر در محدب کبد بود آنست که بول اندک اندک آید
و رقیق بود علاج هر بامداد جلابی از تخم کاشنی و بیخ مهک و عنب الثعلب هر یک سه درم و
رازیانه یکدرم و نبات ده مثقال ناول کنند یا تخم کرفس با کمواه و پوست بیخ کاشنی
و رازیانه و نبات بحسب مزاج یا قرص زرشک یا سکنجبین ساده یا بزوری و غذا زیره
با برنج خورند و اغذیهٔ غلیظه و حلاوی احتراز کنند و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت
آن ادرار رقیق باشد علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و تخم کاشنی و رازیانه و
نبات ناول کنند و غذا نخود آب و تلیین طبیعت کنند بسنا پنجدرم و تخم کاشنی و رازیانه
سه درم بجوشانند و صاف کنند و ده مثقال شکر سرخ و پنج مثقال معجون خیار شنبر
در آن حل کرده بیاشامند و بابونه و شبت هر یکده درم و تخم کرفس و سنبل و اسارون
هر یکدرمی بکوبند و با آب سداب بر جگر نهند و معجون کرکم درین صورت نافع باشد صفت
آن تخم کرفس و رازیانه ابهل سلیخه اذخر هر یکده درم سنبل قسط و ناسن عصارهٔ
غافث سیس بریان بادام تلخ هر یک پنجدرم ریوند چینی رب السوس هر یک سه درم
زعفران یکدرم

زعفران یکمثقال مجموع کوفته و بیخته با شیرهٔ قند یا عسل سرشند با یک مثقال ماء الاصول
ناول کنند ورمی کبد که در کبد ظاهر شود اگر دموی باشد علامت آن
تب و تشنگی و لهیب و حرقه و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال
و فواق و احتباس بطن و ضیق نفس بود و باشد که احتباس بول باشد علاج
اول فصد کنند و هر بامداد جلابی از کشک کلم کاشنی و پوست بیخ کاشنی و عنب
الثعلب هر یک سه درم و نبات و ترنجبین هر یکده درم ناول کنند و غذا ماء
کشکاب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بدین سنا هفت
درم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی هر یک پنجدرم جو نیم کوفته سبوس خطمی هر یک
کفی خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه و آب کامه هر یک
ده درم و اگر ورم در محدب کبد باشد در ادرار بول سعی بلیغ باید کرد و شیرهٔ
تخم [illegible] و آب کاشنی و سکنجبین بزوری خورند و این قرص ناول کنند
تخم کاشنی و تخم خربزهٔ مقشر تخم کشوث هر یک سه درم و طباشیر
یکمثقال ریوند پنجدرم لک مغسول و رب سوس بکوبند و با آب کاشنی سرشند
و مثقالی بخورند و در ابتدا ده درم عنب الثعلب و ورق گل بنفشه و صندلین و ورق
کاکنج و طحلب و آب پوشنا و زرد و گلاب ضماد کنند و چون از ابتدا تجاوز
کنند استعمال ضمادات نکنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن شدت
تب و تشنگی و قلق و عسر نفس و نارنجی قاروره و قی و اسهال زرد آب

بود علاج هر بامداد جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند و تلیین
طبیعت کنند بمطبوخ فواکه با هلیله یا نقوع فواکه یا شیر خشت و ترنجبین و خیار چنبر
و غذا کشکاب با شیرهٔ خشخاش خورند و اگر بلغمی باشد علامت آن قلت
عطش و تب غیر حادّه و براز بلغمی و بیاض قاروره بود و احساس ورم کند
اما وجع با فراط نباشد جلابی از عنب الثعلب و رازیانه و بنجنکشت تناول
و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنهٔ نرم کنند
یا باین مطبوخ سنا پنج درم و رازیانه و انیسون هر یک سه درم شکر ده درم بجو
شانند و صافی کنند و پنج درم معجون خیار شنبر یا هفت مثقال در آن حل کنند و بیاشا
مند و بعد از تنقیه اطریفل و گلقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر ورم
سوداوی باشد و آن بواسطهٔ سدّه باشد که در منفذ طحال و قع شود
علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد علاج هر روز جلابی
از تخم کاشنی و رازیانه و کرفس و گاوزبان و نبات تناول کنند و شراب
بالنگو و گاوزبان لعوق کنند و غذا زیرهٔ باج خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
کنند سنا هفت درم و بالنگو و بیخ بهک و تخم کاشنی هر یک سه درم شکر
سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح هفت مثقال در
آن حل کنند و بیاشامند و غذا نخود آب و شیرهٔ خشکه بخورند و بعد از تنقیه
سکنجبین بزوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص زرشک کبیر تناول کنند و کبد را

بکلبه و ارزن

بکلبه و زرک و شمع و پیه بط در روغن بنفشه و اکلیل الملک و بابونج و حماما تضمید کنند
و اگر ورم جگر از ضربه یا سقطه باشد نخود مغشر و ریوند هر یک سه درم و مومیای دو درم
و روغن بنفشه بگدازند و بر جسم المنخنه طلا کنند الکن بعد از ورم حادث شود
علامت او آنست که تب و دیگر اعراض اشتداد کند و مریض بپشت نتواند خفتن
و چون منفجر شود علامت آن قشعریره و اسهال مدّه یا چرک شدید بود و در بعضی
مریض راحتی و راحتی حاصل شود و باشد که مده بقی و ادرار دفع شود علاج آن
پیش از انفجار بمنضجات تضمید کنند و شیر بز و بادرنگ و مرو رشک تناول کنند
و چون منفجر شود و اگر تب نباشد جلابی از زوفا و بیخ کرفس و رازیانه و انیسون
و نبات تناول کنند و اگر تب باشد با شیرهٔ سه تخم با شیرهٔ عناب و خشخاش
و نبات تناول کنند علامت آن ثقل نباشد و وجع مدّه و تب و حرارت نباشد
علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات حار تناول کنند و بمسخنات
تضمید کنند سبب اخلاط غلیظ از جهت حادث میشود و علامت آن ثقل کبد باشد و
بول اندک و رقیق بود و اگر در مقعر بود براز رطب باشد علاج آن که در مقعر بود
مفتحات استعمال کنند مثل شراب دینار و ریوند و سکنجبین و کاشنی ناشسته را
آب بگیرند با سکنجبین بزوری تناول کنند و علاج آنچه در محدب کبد باشد تناول
ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود و اگر حرارت و التهاب باشد شیرهٔ تخم خرفه و آب
کاشنی با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا زرشک و زیرهٔ باج

[illegible]

در بیان استسقا

در بیان استسقای لحمی و معالجهٔ آن

و انار باج و سکباج خورند سوء القنیه از ضعف کبد و فساد مزاج
آن حادث شود و علامت تهبج اطراف و بیاض لون بود علاج آنست
که تقلیل غذا کنند و از غذیهٔ غلیظه احتناب نمایند و زرشک و کدو و آب
با دارچینی و زیرهٔ باج خورند و تقویت کبد کنند چنانکه در سوء المزاج
گفته شد و اهمال درین باب ننمایند که این مقدمهٔ استسقا باشد
سه نوعست لحمی و زقی و طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا
بر آمده باشد و سبب آن ضعف جگر و برودت مزاج آن و این برودت
بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا بسبب شرب
آب سرد باشد در عقب ریاضت یا در حمام یا در حرارت گرم یا بسبب ضعف
طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او را سرد گرداند یا بسبب
ضعف معده باشد که هضم تمام نتواند کرد و کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز
از نضج آن عاجز شود و اعضا آنرا جذب کنند و چون خام باشد جزو بدن
نشود و موجب این مرض شود علامت آن بیاض یا صفرت لون بود
و انتفاخ بدن و بیاض و رقت قاروره و چون انگشت بر اعضا نهند
فرو رود و زمانی همچنان گو باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی
و رازیانه هر یک سه درم و نبات ده درم تناول کنند و غذا زیرهٔ باج
با لک و تیهو و کبوتر بچه و گنجشک خورند و اندکی زیره و دارچینی در آن کنند
و آب جوشانیده

در بیان استسقای زقی و معالجهٔ آن

و آب جوشانیده که بغایت سرد شده باشد اندکی بخورند و بحمام
بابت نشور و آب شبت مفید بود و بر تابه حمام و بر ریگ خفتن و پشت با آفتاب
کرده نشستن نافع باشد و درین مرض در ادرار بول مبالغه باید کردن
و سکنجبین بزوری و قرص زرشک و کاد ریوند و امیسون و جعده و
رازیانه و تخم کرفس و سنبل و سلیخه را بکوبند ده درم از آن با سکنجبین بزوری
تناول کنند و بوره و زیره و سعد بکوبند و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت
محتبس باشد بمعجون خیار شنبر و حب ایارج تلیین کنند و اگر این علت
از ضعف و برودت معده باشد قی کنند و گلنگبین و امیسون بخورند
و بحب اصطمخیقون تلیین کنند و معجون کرم تناول کنند اما استسقاء
زقی آنست که مایه در فضای صفاق و شرب یا احشا و شرب حادث شود
و این نوع بدترین استسقا بود علامت آن ثقل و بزرگ شدن شکم و صقا
لت پوست آن باشد و شکم همچون خیکی پر آب بود و چون دست
بر آن نهند یا از پهلو به پهلو گردانند از آن آواز آب شنوند علاج آن
هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه و بیخ کاشنی و گلقند تناول کنند
و اگر با آن حرارت مزاج باشد آب کاشنی ناشسته با سکنجبین بزوری خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا آب شاهتره و هلیله کوفته باید کرد یا باین حب
افسنتین غافث امیسون و مصطکی سقمونیا هر یک درمی لک مغسول عود بلسان

هر یک ۲ درم بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و دو مثقال از آن تناول کنند
و بوزیدان و پنج سوسن و قردمانا و مورنج سه درم و تخم زرنب هفت درم
و لیشتک بنجاه درم و آرد جو و سرکین گاو هر یک شصت مثقال بسایند و با آب
رازیانه و آب تخم کاشنی بسرشند و بر شکم طلا کنند و بعضی شکم را نرم کنند
و آن را [illegible] کنند لیکن عظیم بهتر باشد اما استسقای طبلی آن است که ریاح غلیظ
در میان صفاق و ثرب یا ثرب و امعا واقع گردد و سبب آن حرارت
کبد یا شدت برودت و رطوبت معده بود زیرا که چون معده از هضم تمام
عاجز باشد کیلوس خام بجگر رود و جگر بطبخ و هضم آن مشغول شود و از آن
ماده ریاح و ابخره بسیار حادث شود و موجب این مرض گردد و علامت آن
بزرگ شدن شکم و برآمدن ناف بود و با آن ثقلی نباشد و چون دست
بر شکم زنند آواز او از طبل آید علاج او [illegible] جلاب از تخم کاشنی و انیسون
و بیخ مهک و بیخ کاشنی و گل قند تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و فلفل
و زیره کرمانی و کرویا و نانخواه تناول کنند و روغن بابونه و روغن سداب و شبت
بر شکم مالند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زیره کرمانی و دوقو و تخم کرفس
کوهی و فطراسالیون هر یک سه درم و پوست بیخ رازیانه ده درم و بیخ کرفس
پنج درم بیخ مهک ده درم بیخ اذخر و فقاح اذخر هر یک ۲ درم و مویز طائفی
۲۰ درم

در بیان استسقای طبلی و معالجه آن

۲۰ درم در چهار رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید پس با دو رطل عسل بقوام آرند
و ده درم تا ده مثقال از آن تناول کنند سفوف تخم کرفس و رازیانه و انیسون
و اسارون و قسط و زراوند هر یک دو درم زیره کرمانی ۳ درم و سنبل و جعده هر یک درمی
و نیم بکوبند و دو مثقال از آن با ماء الاصول بخورند یا آن کوفته را با قند [illegible]
بیامیزند و پنج مثقال تناول کنند و اگر خواهند که تلیین کنند پنج مثقال معجون
خیارشنبر و ده مثقال از این ماء الاصول در آب حل کرده بیاشامند و چون مرض
منحط گردد و تنقیه ساکن شود بابونه و تخم شبت و فودنه و اکلیل الملک و مرزنجوش
و زیره بکوبند و آب سداب سرشند و بر شکم طلا کنند و نوعی از استسقای طبلی
هست که آن را حبس گویند و علامت آن انتفاخ و عظم بطن بود بی آنکه ناف
و شکم ایشان عظیم شبیه شکم ایشان باشد علاج او [illegible] جلاب از تخم کشوث
و کاشنی و رازیانه و عنب الثعلب و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند
صفت آن سنا هفت درم عنب الثعلب پنج درم تخم کاشنی ۳ درم شکر [illegible]
و ترنجبین هر یک ده درم مغز خیارشنبر پانزده درم آب کاشنی [illegible] پنجاه
درم و انجیر ۵ دانه در شب [illegible] بمالند و باید دانست که هرگاه که با استسقا تب [illegible]
بسیار بود با شیاف معالجه نکنند و عنب الثعلب و تخم کاشنی و بیخ آن اکتفا
کنند و نیلوفر و خشخاش با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند صفت آن
سنا مکی [illegible] کابلی و اهلیلج و بلیله هر یک پنج درم و بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک ۳ درم

در بیان استسقای حبس نوعی از استسقای طبلی است و معالجه آن

و مویز طائفی پانزده درم آلوی سیاه و [illegible] عناب هر یک ده عدد و سپستان
پانزده عدد و مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده درم و بعد از تنقیه آب کاشنی و سکنجبین
ساده خورند   صفرا ناخوش بود که در بشره و چشم ظاهر شود بسبب
جریان صفرا در زیر پوست و حدوث آن اکثر از قبیل بحران بود علامت آن حبس
طبیعت و تلخی دهن بود و در بحران واقع شود علاج آن سهل تر باشد
آب کاشنی ۱۲ درم با ده درم سکنجبین تناول کنند و غذا زرشک و مغز بادام خورند
و ماهی تازه و سرکه و اگر یرقان از سوء المزاج گرم باشد که کبد را حاصل شود علامت
آن شدت عطش و عظم نبض و صبغ قاروره و میل آن بسوداء بود و با آن زبد
اصفر بود در کنار روی تیره باشد و طبیعت محتبس باشد علاج آن جلاب از تخم
کاشنی سه درم و اجاص ده عدد و تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند
و غذا جو آب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه و شیرخشت
و ترنجبین کنند یا مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه تبرید مزاج کبد باید کرد شیره تخم
خرفه و سکنجبین با آب خیار کند و با یک مثقال قرص طباشیر نرم و غذا [illegible]
تمر هندی و زرشک و [illegible] و مغز بادام و اسفناج خورند و اگر یرقان بسبب
سوء المزاج حار باشد که مراره را حادث شود و مره صفرا بسیار جذب کند
و در او غلیانی پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن شدت عطش
و لهیب باشد و این نوع بعضا حادث شود و باشد که بسبب حرارت
جمیع بدن عارض

فصل در بیان یرقان (?)

جمیع بدن عارض شود و علامت آن لطافت بدن و خاریدن و خشکی براز بود
و صفرا [illegible] و براز دفع شود علاج هر دو نوع اسهال صفرا و تبرید کبد باشد و اگر یرقان
بسبب ورم کبد حادث شود علاج آن [illegible] طبیعت باشد و اگر بسبب شدت   تلیین (?)
زهر یا گزیدن حیوان زهردار باشد یک مثقال قرص طباشیر نرم با آب انار [illegible] تناول
کنند یا مثقالی قرص کافور با لعاب اسبغول و بهدانه با آب خیار کند و بخورند و غذا
[illegible] با روغن بادام بخورند و جگر بورق گل و صندل سا و اقاقیا و کشنیز هر یک
پنج درم و کافور نیم دانگ با گلاب تضمید کنند و یرقان نیز بسبب سده که میان
طحال و مراره و امعا حادث شود واقع گردد و این نوع تابع قولنج باشد
اولا علاج قولنج باید کرد و استعمال اشیاء بارده کنند و ریوند و غافث هر یک
و افسنتین دو مثقال بکوبند و با ده مثقال سکنجبین تناول کنند و اگر به
سبب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد
که براز بتدریج سفید گردد علاج اسهال صفرا باشد و بعد از آن استعمال
منضجات مثل سکنجبین بزوری و آب کاشنی و تخم کرفس و انیسون و
امثال آن باشد   سوء المزاجی که طحال را
عارض گردد اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب
و حرقت موضع طحال باشد و صفرت لون و کمودت آن و حمرت قاروره
و سواد براز و اختلاف نبض و سوء خلق علاج فصد اسلیم کنند از جانب چپ

در بیان امراض طحال و معالجه آن

وجلاب از تمر هندی و ترنجبین و نبات بخورند یا قرص زرشک با سکنجبین بزوری
غذا زرشک یا تمر هندی یا الوچه با نخود ماش و مغز بادام و تلیین طبیعت کنند
بمطبوخ هلیله زرد و سپستان و ماء الجبن و سکنجبین بزوری و این قرص مفید بود
صفت آن ریوند درمی و نیم زعفران نیم درم ورق گل نیم درم طباشیر سه درم تخم
سه درم و تخم خرفه ده درم کافور نیم دانگ مجموع کوفته و بیخته با آب کاشنی سرشته
دو مثقالی با سکنجبین تناول کنند صفوفی طباشیر ریوند بیخ مهک سنبل مصطکی
غافث هر یک درمی زرشک چهار درم بکوبند و یک مثقال تناول کنند و انجیر و کبر
نافع باشند و تخم زب و سپندان و شیطرج هر یک سه درم در سرکه بجوشانند و نمدی
بدان ترکنند و بر طحال می نهند یا ورق بکوبند و با آرد جو و سرکه طلا کنند و اگر
تب و تشنگی مفرط باشند شیره تخم خرفه با آب کاشنی یا آب خیار کنند و با
سکنجبین تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها و عدم
تشنگی و کثرت ریق بود علاج جلابی از تخم رازیانه و بیخ آن و انیسون و کلقند تناول
کنند یا بیست مثقال از این ماء الاصول صفت آن پوست بیخ رازیانه ده درم
بیخ کبر پنج درم بیخ کرفس و بیخ مهک هر یک سه درم مویز طایفی ده درم
تخم خیارین پنج درم کشوث و تخم کاشنی و رازیانه و پنج
انگشت هر یک سه درم مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا یک
رطل آید پس صافی کنند با قند بقوام آرند یا آن آب صافی کرده را

عسل یا قند

عسل یا قند بجای شنی نهند و پاشامند و غذا نخود آب و شیره
جنکدانه خورند و اگر طبیعت محتبس باشد با این مطبوخ تلیین کنند
صفت آن سنا پنج درم هلیله سیاه هفت درم اذخر غافث
تخم کاشنی هر یک سه درم بنفشه سه درم و آلوی سیاه
ده عدد و عناب ده عدد سپستان ۲۰ عدد و خیار چنبر
پانزده درم و ترنجبین و شکر سرخ هر یک ده درم و طحال را بورق سدا
ب و کزو سنبل و شبت داشته مجموع در سرکه جوشانیده تنطیل کنند
و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن صلابت طحال و نحافت و کمودت
بدن و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و تخم کشوث و بنفشه
در و باه ترنک و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش و مغز بادام و کدو با فروج
فربه خورند و ماهی تازه نیز شاید و اگر سوء المزاج رطب بود علامت ترهل بدن
و بیاض لسان و کثرت ریق بوقت عطش بود علاج آن سکنجبین
بزوری و ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا نخود آب با شیره جنکدانه
و قلایا متوبل خورند و طبیعت نرم کنند بحب اشمون و حب ایارج   تلیین
اگر ورم طحال دموی بود علامت آن تب و عسر نفس و عطش و التهاب و
جمع طحال و غلظ و سواد قاروره بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از
از تخم کاشنی و عناب و اجاص و نبات تناول کنند و غذا کشکاب با

ونیمی طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و فوفل و مامیثا و کشنیز
تر بر طحال طلا کنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن حمی ماده و عطش مفرط
و زردی چشم و زبان و قاروره و براز بود و باشد که با آن یرقان نیز باشد
علاج آن جلابی از تخم کاشنی و عنب الثعلب و تمر هندی و نبات
تناول کنند یا آب انارین یا نبات و غذا جو با شیره خرفه و اسفاناخ خورند
و تلیین طبیعت کنند بقرص طباشیر نرم یک مثقال با سکنجبین ده درم
و طحال را با صندل و خرفه و کشنیز و ورق بید تضمید کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت
آن قلت عطش و رزانت و ترهل جسم طحال و بیاض لون قاروره و بطوء نبض بود
علاج آن جلابی از عنب الثعلب و بیخ مهک و رازیانه و نبات تناول
کنند و غذا نخود آب خورند و تلیین طبیعت کنند با این مطبوخ صفت آن سنا
هلیله زرد هر یک پنج درم زبد ۲ درم تخم کاشنی و رازیانه و کرفس و بیخ
انگشت شکوفه کبر و بادرنگبویه و گاوزبان هر یک سه درم انجیر بیست عدد و مویز
طایفی پانزده درم شاهتره یکدسته خیار شنبر ترنجبین هر یک ده درم
و بعد از سه قرص زرشک با سکنجبین بزوری تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود
علامت آن تی ثقل ورم الدین و صلابت طحال و خروج آواز موضع
حولت و ضیق نفس و سواد لون و فساد هضم و لین طبیعت و عسر
نبض بود علاج آن فصد باسلیق کنند یا اسیلم و تلیین طبیعت کنند بحب افتیمون

با مطبوخ آن کنند

با مطبوخ آن کنند و غذا زیره باج با کبک و فروج خورند و بعد از سه سکنجبین
بزوری و قرص کبر خورند صفت آن بیخ انگشت و بیخ کبر هر یک
ده درم زراوند مدحرج و شونیز تخم سپندان هر یک سه درم عنصل مشوی
درم بکوبند و سه درم اشنه بجوشانند و ادویه بدان اشنه و قرص سازند
و یک مثقال تناول کنند و خردل و بیخ کبر و بوره ارمنی و غافث بکوبند
و با سرکه بر طحال طلا کنند یا خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و کاغذی بقدر ورم
بچسبانند و ادویه بدان بمالند و بر طحال نهند و اگر ورم طحال منقلب و
متحجر گردد و معده بزرگ و نقرس از دفع شود در آن شیر گشتن یا بدرات مفید بود
و سعی باید کرد که طبیعت محتبس نشود   بسبب برودت مزاج
طحال و کثرت سوداء حادث شود علامت آن تمدد موضع طحال و برآمدگی آن
باشد و چون دست بر وی نهند از زیر دست بلغزد و باشد که با آن قراقر بود
علاج آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب رازیانه با سکنجبین عنصلی
تناول کنند و نمک و سبوس و کاورس گرم کنند و بر موضع طحال
نهند   حدوث آن بسبب فضلات غلیظ بود که در وی مجتمع شود
و علامت آن ثقل طحال بود و باقی علامات ورم علاج آن جلابی از رازیانه و بادیان
و عنب الثعلب و انیسون و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری و قرص
کبر مفید بود و تخم کاشنی و کزمازج هر یک پنج درم و بیخ انگشت ده درم

دیم بکوبند و سه درم از ان با سکنجبین بزوری تناول کنند و باقی معالجات سوء المزاج بجا آرند یعنی لون تیره ان باشد بسیار و سبب آن
شده باشد که در شکم بسیار طعام ها رسیده با طعام های دیگر و معده جاری شده منفعت آن ثقل نمود و طعام های مختلف ثقل و قلت اشتها و تخافت بدن و بطوء
نبض بود و بتدریج حادث شود نه بغتتاً علاج ان فصد الساق کنند از جانب
چپ و جلابی از پنج مهک و تخم و بیخ کاشنی و نبات با تناول کنند
با کلف و غذا زیرکا باج خورند و بعد از نضج سنا پنجدرم و پوست بیخ
کاشنی سه درم و سکر ده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون
نجاح در ان حل کرده تناول کنند و هلیله زرد و سیاه و کابلی هریک
سه درم و افتیمون یکدرم و عاقرقرحا و بسفایج هریک نیمدرم بکوبند
و سه درم از آن با رطل ماء الجبن بیاشامند و اگر این مرض بسبب ضعف
قوت جاذبه یا ماسکه طعامها باشد علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها
و کدورت عین بود علاج آن جلابی از ابریشم و ورق گل و سکنجبین
بزوری تناول کنند و طعام ها را بورق گل و فوفل و افسنتین و مقل و مصطکی
تقمید کنند

دربیان قولنج و معالجهٔ آن

از ان جمله قولنج است
وان مرضیست که مانع خروج براز شود و با آن وجعی عظیم باشد و وجع
قولنج بوجع کلیه مشتبه می شود و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند

وجع قولنج

۱۰۳

و وجع قولنج از مجاری خود تجاوز کند و سبب قولنج اگر بلغمی غلیظ باشد
که با ثقل مختلط شود علامت آن شدت وجع و سقوط اشتها و سوء
هضم بود و سبب آن بعد وقت قولنج بلغم لزج با براز بیرون آمده باشد
علاج جلابی از بادرنگبویه و رازیانه و انیسون و تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند
و جوارش سفرجلی مسهل تلیین کنند یا باین حقنه صفت آن ایارج
فیقرا و تربد هریک سه درم شحم الحنظل و نمک هندی هریک دانگی بکوبند
و مقل ازرق دو دانک بجوشانند و ادویه بدان سرشته و شیاف سازند یا باین حقنه
استعمال کنند سنا هفت درم انجیر ده عدد و عناب ده عدد و سپستان بیست
عدد و حسک و شبت هریک ده درم بابونه و اکلیل الملک سداب هریک
کفی برگ چغندر دسته روغن کنجد آبکامه هریک ده درم شکر سرخ بیست
درم بوره نیمدرم و اگر قولنج بسبب دردی باشد که در امعا محتبس شده علا
مت آن تقدم نفخ و قراقر و تناول اشیاء نفاخ و انتقال وجع بود علاج
آن جلابی از انیسون و نانخواه و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و کوارش کمونی
و سفرجلی مسهل بخورند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هریک درم خبد بسته و انگ
دانگ بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و بلع کنند و این شیاف استعمال کنند
خطمی و بورهٔ ارمنی هریک دو درم تخم الحنظل درم سقمونیا نیمدرم بکوبند و با شکر معقود
بیامیزند و شیاف سازند یا زهرهٔ گاو و بورهٔ و تخم الحنظل و خطمی هریک سه درم

و سکبینج درمی و مقل یکدرم شیاف سازند یا این حقنه استعمال کنند
سنا هفت درم انجیر ده عدد عناب ده عدد و سپستان بیست عدد
مویز طایفی پانزده درم خسک بابونه شبت اکلیل الملک بنفشه خطمی سوس
هریک هشت درم بجوشانند و صافی کنند و ابکامه و عسل و روغن زیت
هریک ده درم بوره و نمک هریک نیمدرم بر سر ان کرده استعمال کنند
و روغن سداب در شکم بمالند یا ورق سداب و کبریت هریکی ده درم
و تخم کرفس و سداب هریکی پنجدرم در رطل آب بجوشانند تا بانیمه آید و رطلی
روغن کنجد بر سر ان کنند و میجوشانند تا آب بر ود و روغن بماند و آن
روغن در شکم میمالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در موضع امعا واقع
شود علامت آن تب و وجع شدید و ضربان و عطش و قی مراری بود و این
قولنج بتدریج حادث شود علاج آن فصد کنند و جلابی از عنب الثعلب
و تخم کاشنی و ترنجبین تناول کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و غذا
بنو مارش با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند صفت
ان سنا پنجدرم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی پرسیاوشان
عنب الثعلب هریک سه درم خیارشنبر و ترنجبین هریک
پانزده درم یا این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم بنفشه نیلوفر هریک
سه درم جو نیم کوفته خطمی و سبوس هریکی کفی ورق خبازی و ورق سلق
دسته خیارشنبر

دسته خیارشنبر و شکر سرخ و ترنجبین هریک ده مثقال و روغن بنفشه
ده درم و اگر با وجع حرارت شدیده و لذع و حکه باشد این حقنه مناسب بود
عناب ده عدد سپستان بیست عدد خطمی سه درم بجوشانند و صافی کنند
و آب خیار کدو و کدو و خبازی و شیرهٔ جو و لعاب تخم سفید هریک پنجدرم و روغن
بنفشه ده درم در هم بیامیزند و نیم گرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب
التواء امعا باشد و ان را ایلاوس گویند حادث شود علامت آن است که قولنج بعد از
حرکتی عنیف یا از جستن یا از بالائی بزیر افتادن حادث شود علاج آن است
که پای علیل بر ریسمانی بندند و بر بالا کشند و ریسمان تحریک میکنند تا امعا بجای
خود رود و جلابی از عنب الثعلب و بنفشه و رازیانه دهند و شیرخشت با بدهند و غذا نخود
آب با روغن شیره دهند اگر بجای خود نرود یکدرم یا یک مثقال زیبق نا کشته فرو برد
و در شکم میمالند تا بر جای آید و اگر قولنج بسبب احتباس ثفل و یبوست
آن باشد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات بود علاج آن جلابی
از شراب بنفشه و ترنجبین هریک ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب چرب
با مرغ فربه خورند یا بنفشه ۴ عدد و سپستان ۲ عدد و بزرگ و حلبه و آب ارشاد هریک
ده درم و ترنجبین پانزده درم جلاب سازند و اگر بسبب حرارت امعا باشد
علامت آن شدت عطش و دوام التهاب بود علاج آن جلابی از بنفشه
و عنب الثعلب و تخم کاشنی و ترنجبین تناول کنند با آب خیار کدو یا شیرهٔ

شخ خرفه آنرا بار کنجبین دبین حقنه کنند صفت آن بنفشه بابونه تخم
خطمی تخم خیار بن بابونه اکلیل الملک سپوس جو تخم کدو لباب پر سیاوشان
هریک هفت درم عناب ده عدد سپستان ۲ عدد بجوشانند و صافی کنند
ولعاب تخم سفید بزرک و روغن بنفشه خیار شنبر ترنجبین هر یک ده درم
بآن ضم کرده استعمال کنند و غذا شیرهٔ کندم چرب و جو مطبوخ چرب خورند و شکم بروغن
بنفشه ولعاب خطمی و کتیرا مالند نوعی از قولنج ایلاوس باشد که ثقل در امعا
میانه محتبس شده باشد و از دهن بیرون آید و بآن ضعف نبض و غشی و اضطراب
بود علاج آن است که اولا فلونیا بدهند و چون وجع ساکن شود بران معاودت
نکند جوارش سفرجل مسهل [illegible] با جوارش فلونیا یا شبیه بآن بدهند
و این حقنه استعمال کنند بابونه پوست بیخ رازیانه تخم کرفس رازیانه حلبه
هر یک ۲ درم انجیر ده عدد مقل سکبینج جاوشیر هر یک ۲ درم روغن زیت یا بید
انجیر ده درم شکر سرخ و ابطامه هر یک پانزده درم بوره و نمک هر یک نیم درم
و باید که دو روز غذا نخورند و اگر توانند استعمال ریاضت مفید افتد و روغن بابونه
و شبت و خیری در شکم مالند و شراب صرف کرم کنند و اندکی اندک می
آشامند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و خشکاد بر تپه الحبر و سعتر و نوده نه
در بیان امراض امعا و معالجه آن و عنب الثعلب بجوشانند و در آن نشینند و شیافی از بوره و نمک هندی سکبینج
و تخم الحنظل ترتیب کنند و بکار دارند وجعی بود که امعا را حادث شود
و شکم می پیچد

و شکم می پیچد و آن اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر و نفخ
و تمدد بود و بخروج ریح تسکین حاصل شود علاج آن جلاب از زیره کوهی
و رازیانه و عنب الثعلب و کلقند تناول کنند بقدر دو درم کوارش کمونی
بخورند و اگر بامعض اسهال باشد علاج آن کعک شویه و اگر طبیعت
محتبس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب هر یک سه درم و نانخواه
و سعتر هر یک چهار درم و قند مثل مجموع بکوبند و سه درم از آن تناو
ل کنند و شکم بروغن کل و بابونه کرم کرده بمالند و اگر بواسطهٔ تناول
اطعمهٔ حاره حریفه بود علامت آن حرقت امعا و تشنگی و خروج مرهٔ صفرا بود
هر گاه در فصل ربیع خریف و صیف باشد بدنخواهد بود و هر گاه در زمستان
واقع شود و درین حال این ادویه را تناول کنند علاج بدین نباشد مگر
بمسهلات و حقنهای نرم صفت مسهل سنا نیم درم بیخ مهک ۳
درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر یک هفت درم بنفشه ۳ درم مویز طایفی ده درم
عناب ده عدد سپستان الوی سیاه هر یک بیست عدد خیار
چنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم والله العالم علاج آن آب انار رین بانبات
بیاشامند یا لعاب بهو و بهدانه و بر سر شربتی از زناب بیاشامند
با شیرهٔ تخم خرفه آنرا و نیم درم طباشیر و ده درم نبات تناول کنند

اگر معض بواسطهٔ خلطی مالح باشد علامت آن ثقل و دو شکمی بود و با براز
بلغم بیرون آید علاج آن تلمیس طبیعت کنند بحقنهای نرم یا باین مطبوخ سنا
نیم درم بنفشه بسفایج رازیانه تخم کاشنی و عنب الثعلب هر یک سه
درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تربد ۲ درم خیار چنبر
پانزده درم ترنجبین ده درم شکر سرخ ده درم و اگر بسبب لزج باشد
که در امعا متمکن بود علامت آن قلت عطش و کثرت بصاق و وجع
از یک موضع منتقل نشود علاج آن تلمیس طبیعت باشد بحقنها که در
باب قولنج ذکر رفت و شیفهٔ معین کنند و کلقند و رازیانه تناول
کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خشکدانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران
و سعتر دران کنند و بعد از نقیه جوارش کندر و مصطکی تناول کنند
و آب بسیر دکمتر خورند کرمها که در امعا متولد شود بسبب رطوبتی
در بیان کرم امعا و معالجه آن فضلی باشد که در امعا بماند و بطول کشت متعفن شوند و چون عمل کند
با کرم شود و این کرم دراز باشد و در امعاء دقاق متولد شود علامت آن
احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان
لعاب و بر هم سائیدن دندان در خواب علاج آن آب چهار روز
پیاپی رطل شیر با ده مثقال شکر تناول کنند غذا نخوداب با شیرهٔ خشکدانه
و سعتر و دارچینی خورند

و سعتر و دارچینی خورند و روز پنجم درمنهٔ ترکی و برنج کابلی مقشر و زبد و قسط مر و تر
مس هر یک یک درم و حب النیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و
بیاشامند و اگر از آن بقیتی بماند و عمل تمام نکنند ابطامه ده مثقال
با آب کرم بخورند و تخم الحنظل دانکی و نیم و هشبل نیم درم بکوبند و بزهرهٔ گاو
شیاف سازند و بر دارند و در آخر روز ترید کنجشک با سیر تمام بخورند
و از تناول اغذیهٔ غلیظ بارده احتراز نمایند و اگر کرم پهن باشد از اجب القرع
گویند و او در امعاء غلیظ متولد شود علامت آن خضرت لون بود و خروج آن
احیانا و هم چند که چیزی خورند سیر نشوند علاج آن درمنه و برنج کابلی مقشر
هر یک مثقالی و نمک هندی دانکی و نیم و زبد یک درم و شحم الحنظل دانکی بکوبند
و بر شیر کنند و بیاشامند و از لبنیات و اغذیهٔ لزجه احتراز کنند
و اگر کرم صغیر و ضعیف باشد شبیه بکرم پنیر و سر که بود علامت آن
حکهٔ مقعد و دغدغهٔ آن بود علاج آن حقنه کنند بدین ادویه بابونه اکلیل
الملک و درمنه و بر نجاسف هر یک کفی و ورق سداب ورق شفتالو هر یک ده
درم ورق چغندر دسته کوبند و صافی کنند در روغن مغز استهٔ
زردالوی تلخ وابطامه هر یک ده درم و شحم الحنظل دانکی بر سر آن کنند
و بکار دارند و مقعد بروغن استهٔ زردالوی تلخ چرب کنند و از بوره
و نمک و زهرهٔ گاو و تخم الحنظل و استهٔ زردالوی تلخ شیاف سازند

و برآرند و اگر اطفال را این مرض حادث شود درمنه یکمثقال و صبر اسقوطری نیم بکوبند
و با آب ورق شفتالو بر ناف طلا کنند حرکتی از امعا مستقیم جهت دفع
فضل و با آن تقاضا اند که چیزی دفع شود و باشد که با آن خونی بود بسبب
زحیر اگر خلطی مراری باشد یا رطوبتی مالحه که بمعاء مستقیم آید و دغدغه دهد
علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت علاج آن سفوف
گل ارمنی نیم درم تناول کنند یا گل ارمنی یکمثقال بریان کرده با مغز
بادام و شیره خشخاش خورند و این شیاف استعمال کنند صفت آن
صدف سوخته گل ارمنی اقاقیا کندر هر یک سه درم کوفته با آب لسان الحمل
یا آب خرفه سرشته شیاف سازند و اگر سبب ثقل خشک باشد
که در امعا محتبس شود خروج آن دشوار بود و موجب زحیر گردد علامت
آن تقدم احتباس و تناول مجففات باشد علاج آن تلیین طبیعت
باشد بمزلقات مثل بنفشه و خطمی و سپستان و خیار شنبر و اگر بسبب
سرمایی بود که بمقعد رسد علاج آن تدبیر مقعد کنند به روغن
گل و بابونه گرم کرده و بابونه و شبت و عنب الثعلب و اکلیل الملک بجوشانند
و در آن نشینند و بر سر آجر گرم کرده نشستن مفید بود
اگر اسهال بسبب بحران و دفع فضله موذی بود از آن
حبس نباید کرد مگر بافراط رسد و موجب ضعف شود علاج آن [illegible]
باشد و گلاب تناول کنند

[illegible] بریان کرده

باشد و گلاب تناول کنند یا پست جو و سویق کنار و کشنیز بریان کرده
کوفته باهم بیامیزند و بخورند یا قرص طباشیر با رب به یا سفوف انار دانه
تناول کنند و غذا زرشک و غوره و انار دانه و سماق خورند و اگر اسهال
بسبب اخلاط مراری بود که بمعده و امعا ریزد علامت آن عطش و حرقت
والتهاب و تلخی دهن و صفرت براز و لذع مقعد باشد علاج آن ده
مثقال رب به با یک مثقال قرص طباشیر تناول کنند و یا نیم درم
گل ارمنی با رب سیب یا کشنیز بریان کرده و توت خشک و تخم
حماض و خرنوب شامی هر یک شش درم و طباشیر سه درم و انار
دانه بریان کرده پنجاه درم و زرشک و سماق و پست کنار و سویق جو هر یک
ده درم بکوبند همه را باهم بیامیزند و قدر [illegible] از آن بخورند و اگر اسهال بافراط
بود معده را بگل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و رامک و اقاقیا با آب مورد
تضمید کنند و غذا سماق با انار دانه با کبک و تیهو خورند و اگر اسهال بلغمی بود
علامت آن نفخ و قراقر و غثیان و خروج بلغم و براز بی صبغ بود علاج
آن حب الرشاد یا حرف سه درم بر سر حلاجی نیم گرم از [illegible]
بیاشامند تا اخلاط بکلی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است
سفوف مقلیاثا پنج درم با آب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان
هر یک مثقالی بریان کرده بکوبند و روغن بادام چرب کنند و فرو برند

و اگر ساکن نشود این حقنه ممسک استعمال کنند صفت آن برنج و عدس هر یک
کفی پوست انار و مورد و بلوط هر یک ده درم مازو و گلنار هر یک پنج درم بجوشانند
و صافی کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و گل ارمنی هر یک مثقالی بسایند
و بر سر آن ریزند و استعمال کنند بدفعات و این قرص بخورند سماق چهار
درم خون سیاوشان صمغ عربی بریان کرده گلنار و اقاقیا هر یک
درمی بکوبند و برب به سرشته و مثقالی با رب سیب تناول کنند
و این سفوف نیز مفید بود زیره کرمانی در سرکه خیسانیده انار دانه هر یک
پانزده درم دانه مورد و سنبل و مصطکی [illegible] کرویا خرنوب هر یک ده درم انیسون
تخم کرفس هر یک هفت درم بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و اگر
اسهال سودائی بود علامت آن حرقت و لذع معده و خشکی دهان
و کثرت اشتها بی هضم تمام و قراقر و نفخ بود و رنگ براز مایل بسودا علاج آن
اولا تنقیه امعا باید کرد بحقنهاء نرم و بعد از آن که تنقیه تمام کرده باشند
قرص طباشیر و قرص کهربا و سفوف مقلیاثا و سفوف انار دانه هر کدام که باشد
تناول کنند و تخم سعید و تخم ریحان و بارهنگ و گل ارمنی و صمغ عربی و
نشاسته متساوی بریان کنند و بکوبند و پنج مثقال از آن با گلاب
بخورند و از حموضات و شیرینی احتراز کنند و مرغ و کبک گردانیده خورند و
انار دانه کوفته و زرشک نیز شاید اگر بسبب انشقاق عروق امعا بود
اگر امعاء دقاق بود

اگر امعا دقاق بود علامت آن است که غایط بیرون آید و بعد از آن خون رقیق با ریاح
و قراقر و زبد خارج شود و اگر در امعاء غلاظ بود علامت آن است که اول غایط
با خون بیرون آید و بعد از آن بی خون و با آن علامات بواسیر باشد علاج
اگر علامات غلبه خون باشد و قوت مزاج و وقت مقتضی بود فصد کنند
و تخم سفید و تخم ریحان و بارهنگ هر یک مثقالی و صمغ عربی سه مثقال
بریان کنند و بروغن گل چرب کرده فرو برند و غذا کاورس مقشر با مغز
بادام خورند و قرص طباشیر بست قابض و قرص کهربا نیز مفید بود و سفوف
نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کنند و بخورند و اگر این اسهال بسبب
سحج بود آن باشد که بواسطه اخلاط حاده حریفه که بامعا ریزد یا بسبب اسهال
بسیار امعا خراشیده شود علامت آن تشنگی و پیچیدن شکم و وجع امعا بود
علاج آن سفوف نشاسته با روغن گل تناول با صمغ عربی و نشاسته هر یک
۲ مثقال و طباشیر یکمثقال بریان کرده با شیر داغ کرده بیاشامند و غذا کا
ورس بریان کرده با برنج بریان کرده یا به زیرباج بی گوشت با مغز بادام
خورند و این حقنه ممسک استعمال کنند صفت آن برنج نشسته و جو نیم کوفته
و دو زرشک هر یک کفی بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش و
گلنار و زرده گل و گل خطمی و ورق مورد بجوشانند و صافی کنند و صمغ عربی
و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا هر یک درمی بکوبند

و زردهٔ بیضه بریان کرده در روغن گل یا سپیده بزحل کرده و مجموع با هم آمیخته بکار
دارند اسهال کبدی باشد و آن با خون صرف بود و سبب آن امتلاء
دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطهٔ کبد یا بواسطهٔ قطع دست و پای واقع شود
یا صدیدی بود و سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه بزردی بود
و سبب آن احتراق صفرا بود و دبیله که منفجر شود یا قیحی بود یا غسالهٔ
بود شبیه بغسالهٔ گوشت اما آنچه دموی صرف بود اگر تقدم امتلاء و احتباس
خونی که سیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر بود و با آن علامات
سحج و مغص والم نباشد علاج او آنست که در ابتداء غذا نخورند و حبس
مطلق نیز نکنند مادام که قوت باقی باشد و ضعف بافراط نبود و حبس
بشیرهٔ تخم خرفه بریان کرده با شراب صندل یا [illegible] کنند یا بارتنگ
بریان کرده و تخم سفید بریان کرده بروغن گل حب کنند و فرو برند یا
قرص کافور یا قرص کهربا و شراب سیب بخورند و شراب انجبار لعوق کنند
و غذا جو بریان کرده یا خشخاش بریان کرده خورند یا انار دانه یا زیرهٔ
بلخ یا غوره خورند و کبد را بصندل و گلاب و آب به و آب مورد طلا کنند
اما آنچه صفراوی بود و صدیدی و دردی باشد علامت او آنست که براز
مختلط بود و از دفع آن خفتی و راحتی حاصل شود و با آن پیچیدن شکم نباشد
و چون معده خالی بود بیشتر باشد و علاج او آنست که حبس کلی نکنند
و اشربه که مقوی باشند

و اشربه که مقوی باشد و در او قبضی زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب
صندل و حماض و زرشک و سیب و به و از قابضات صرف چیزی استعمال
نکنند و معالجات سوء المزاج کبد بجای آرند تا اخلاط بکلی دفع شود اما آنچه
قیحی و غسالی بود دلالت بر دبیله کبد کند علاج آن گفته شده است
اسهال معدی باشد و سبب آن سستی و نرمی معده باشد بواسطهٔ سوء المزاج
رطب که عارض او شود علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده تغیر
پذیرد و دیر مکث نکند و با آن قی و براز بلغمی نباشد علاج آن تسخین معده باشد
بجوارشات حاره و سفوف مقلیاثا و جوارش سفرجلی قابض و غذا انار دانه
با کبک و تیهو و زیره و گشنیز و دارچینی خورند و اگر سبب کثرت رطوبات
باشد که در معده جمع شود علامت آن کثرت بزاق و غثیان بود علاج
آن تنقیهٔ معده کنند بقی و بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول
کنند مثل کوارش کندر و بستهای قابض معتد اشند و اگر سبب بثره یا قرحه
باشد که در معده حادث و از غذا امتدادی شود و قوت دافعه او دفع کند
علامت او آنست که در معده بعد از اکل وجعی یابد خصوص اکل حموضات
و در براز صدید رقیق باشد و حرارت دهن محسوس شود و باشد
که در او نیز تراب بود علاج آن قرص طباشیر بست قابض و سفوف
انار دانه تناول کنند و غذا زرشک و انار دانه خورند و اگر بود اسطهٔ

نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت آن را دفع کند و غذا را نیز مزلق
گرداند و این را اسهال دماغی گویند علامت او آنست که بعد از خواب
بیشتر و بعد از آن محتبس شود و با آن علامات نزله و فساد مزاج دماغ
باشد علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع نزله بشرب [illegible]
و شراب خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شده است و [illegible]
و اگر سبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال
سفید و سستی و رهولت بدن و قلت دم و زردی لون او بود علاج آن تقویت
کبد باشد چنانچه گفته شد و اگر سبب زائل شدن خمل معده باشد
و آن بواسطهٔ خلطی اکال یا تناول زهر حاد یا بواسطهٔ اورام واقع شود
علامت او آنست که طعام هضم شده خارج شود بی لذع و وجع و مغص و از آن
نتن رایحه نباشد علاج آن تشمید معده باشد بقوابض مقویه و مرقه
فروج فربه و حسو و شیر و نان سفید تناول کنند که خمل بر رویاند و بستهای
قابضه و مقویات معده خورند اسهال معوی باشد و سبب
رطوبتی مزلقه باشد که بواسطهٔ آن ثقل در امعا مکث نکند و بیرون آید
علامت آن خروج رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن علاج
آن تناول اشیاء مجففه باشد سماق و کنار و کیل و به و سیب و سفوف
مقلیاثا مفید بود و این سفوف نیز نافع است سنبل مصطکی سک عود
هر یکدرم و نیم

هر یکدرم و نیم بلوط بریان کرده سه انار ترش کزمازک رامک تخم حماض
خرنوب دانهٔ مویز طراثیث سماق گلنار هر یک پنج درم بکوبند و مقدار
دو درم تناول کنند و اگر سبب بثره یا قرحه باشد که در امعا حادث شود
و چون غذا بدو رسد بدو دفع شود کند علامت او آنست که احساس وجع امعا
کنند و با براز صدیدی مشک باشد علاج قرص طباشیر بست قابض یا قرص
گلنار یا رب سیب یا رب به یا تخم شاهسفرم و بارتنگ و [illegible]
و صمغ عربی هر یکدرم بریان کرده بگلاب در روغن بادام چرب کنند و فرو
برند و غذا کاورس و برنج بریان کرده و مغز بادام خورند و طباشیر و ورق
گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض بکوبند و با لعاب تخم اسفغول سرشته
و قرص سازند و یکمثقال تناول کنند

در بیان امراض کلیه و معالجات آن

سوء المزاج کلیه اگر حار بود علامت آن موضع گرده و کثرت شهوت باه
و تشنگی و عظم نبض و ناریت قاروره باشد علاج آن آب انار با
نبات و ترنجبین با شیرهٔ تخم [illegible] با قرص طباشیر نرم تناول کنند
و غذا کشکاب یا نخود ماش یا اسفاناج خورند و شراب خشخاش
و ریباس و غوره لعوق کنند و صندل و گلنار و کنار و سماق یکدرم و درم
و کافور دانگی و طباشیر و تخم حماض و کثیرا و گل سرخ و گل ارمنی هر یک
سه درم تخم کاهو و تخم خرفه هر یک [illegible] درم بکوبند و با آب کاهو و [illegible]

بسرشند و قرص سازند و مثقالی با آب انار یا شراب غوره با شیره
تخم کدو خورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سوء المزاج بارد باشد علامت
آن قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوت باه بود علاج آن
گلقند و رازیانه و گوارش کمونی تناول کنند و غذا نخود آب با گنجشک
و تیهو و کبوتر و فلفل و دارچینی خورند و روغن فستق و زنبق و خیری بر کلیه طلا
کنند و نارجیل و فندق و فستق با شکر خورند و از حموضات و فواکه بارده
احتراز کنند
اگر ورم گرده از ماده صفرا یا دم باشد علامت
آن تب و تشنگی و التهاب و صداع و بی خوابی و وجع کلیه بود علاج آن
فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و تخم کاسنی و عنب الثعلب
و نبات تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش و عناب و سپستان
خورند و شراب بنفشه و خشخاش با لعاب اسپغول و به دانه و موضع کلیه را
بصندل و مغاث و شیاف مامیثا و کاسنی و آب عنب الثعلب تضمید
کنند یا آب کاسنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم صافی
با هم بیامیزند و طلا کنند و چون ورم نضج یابد علامت آن اشتداد
وجع و سکون تب و زیادتی ثقل بود آن زمان خطمی و اکلیل الملک و تخم
شبت و حلبه و بنفشه و برگ چغندر بسایند و همچنان گرم بر کلیه نهند و چون
تب زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین کبوتر
و غبار آسیا و دقیق

و غبار آسیا و دقیق کرسنه با این ضماد ضم کنند و چون ورم منفجر گردد و مده
با بول برون آید شیره سه تخم با شراب خشخاش یا شراب عناب و بنفشه
بخورند و اگر خروج مده تمادی شود مغز سه تخم و کدو هر یک ده درم و خشخاش
و کتیرا و صمغ عربی و تخم خیارین هر یکی دو درم و کاکنج پنج عدد و طباشیر
از آن با ده درم شراب خشخاش تناول کنند و اگر ورم از ماده بلغم
یا سودا بود علامت آن ثقل موضع کلیه و تب و التهاب بی شدت
و وجع بود و شبیه بقولنج باشد و فرق بدان کنند که حقنه در ریح
مفید نیفتد بلکه زیاده کند بخلاف قولنج علاج آن جلابی از بیخ مهک و تخم کاسنی
و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخودآب و مغز بادام باشد و بعد از
نضج تحلیل کنند بدین مطبوخ سنا پنج درم تخم کرفس و کاسنی و رازیانه
و ورق گل و بادرنگبویه و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم بیخ مهک ۴ درم تربد ۲ درم
مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان ۲۰ عدد انجیر ده عدد و مغز
خیار شنبر پانزده درم ترکیب همچنین سنا پنج درم و بیخ مهک ۴ درم
و بالنگو و تخم کاسنی و رازیانه هر یک سه درم بجوشانند و صافی کرده پنج
مثقال معجون خیار شنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه شبت
و بابونه هر یکی چهار درم و برگ حلبه هر یکی پنج درم و تخم کاسنی و خطمی و تخم
خیارین هم یکی ده درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و ضماد سازند یا مقل

در بیان امراض گرده وسعا لجران

در آب حل کنند و با مغز ساق گاو به بلا بمالند
اگر از ورم یا سوء المزاج
بود علاج بس گفته شد و اگر از حصات و قروح بود علاج بس گفته شود
و اگر ریح بود علامت آن وجع ممتد بود و با آن ثقل و علامات حصات
نباشد و در حالت خلو معده بیشتر شود علاج آن مدرات مثل انیسون
و نانخواه و زیره تناول کنند و روغن قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند
اگر درد از صفرا بود علامت آن شدت وجع و حرقت
مثانه و تب محرقه و تشنگی و لهیب و سواد لسان و انتفاخ ذکر باشد
و باشد که با احتباس بول و براز باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی
از بنفشه و تخم کاسنی و عناب و شکر و ترنجبین تناول کنند و غذا کشکاب
با شیره خشخاش و شراب بنفشه خورند و بنفشه و خبازی و خطمی و پوست
خشخاش بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه بپیمایند و ثفل آن بر آنجا می نهند
و صندل و عنب الثعلب و بنفشه و کاکنج با آب بستان افروز ضماد کنند
و اگر حبس بول باشد شیره سه تخم ۳ درم با ده درم نبات بیاشامند یا
سه تخم و کدو و تخم ۲ مقشر هر یک پنج درم و تخم خرفه سه درم تخم خطمی و خبازی و پر
سیاوشان هر یک ۲ درم بکوبند و ۴ درم از آن با شراب بنفشه و خشخاش
تناول کنند و ورق کنجد تر بکوبند یا کنجد مقشر با کشته سحق کنند و ضماد سازند
و چون ورم نضج یابد و منضج شود شراب بنفشه با لعاب اسپغول بخورند و غذا نخودآب
و مغز بادام و بنفشه

و مغز بادام و بنفشه و خطمی و خبازی و پر سیاوشان و اکلیل الملک و حلبه و برگ
و تخم شبت بجوشانند و در آن نشینند بسبب قروح یا حصات بعد از آن
گفته شود یا بسبب سوء المزاجی گرم که او را عارض شود و علامت آن وجع و
لهیب موضع مثانه و تشنگی بود علاج آن شیره تخم خرفه با آب خیار کدو
با نبات تناول کنند و روغن بنفشه در آن بمالند و در آبزن بنشانند و
اگر سوء المزاج بارد بود علامتش آنست که بعد از تناول اطعمه و اشربه بارده
یا ملاقات سرما حادث شود جلابی از انیسون و نانخواه و بیخ مهک
و نبات تناول کنند و نخودآب با شیره خشکدانه و زیره و فلفل و دارچینی
خورند و بروغن نرگس و زنبق و قسط تضمید عانه و تقطیر با احلیل کنند و اگر
وجع بسبب ریح بود علامت آن وجع ممتد بود و با آن ثقل نباشد علاج
آن ماء الاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه را بسداب و فودنه
و شبت در روغنهای گرم تضمید کنند
سبب تقطیر و انحلال
خلطی از کلی یا انثیین رد بیلهٔ بود و علامت آن وجع و خروج دم و مده و نتن بول
باشد و فرق میان قرحه کلیه و قرحه مثانه بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه سلس
البول باشد و در قرحه مثانه عسر البول و قشور که از کلیه آید سرخ بود
و از آن مثانه سفید باشد علاج آن هر بامداد یک مثقال قرص کاکنج با
ده مثقال شراب بنفشه یا خشخاش تناول کنند و غذا نخودآب ماش

و نخود و مغز بادام خورند و اگر مدة بسیار بود ماء العسل با موم و رشک تناول کنند
و اگر طبیعت محتبس باشد علاج جلابی از عنب الثعلب و لباب هر یک
پنج درم و بنفشه ۴ درم و ترنجبین ده درم و مغز خیار شنبر با پنجده درم
بپالایند و نشاسته ۴ درم و کثیرا و صمغ عربی و بزرک هر یک ۲ درم و گل ارمنی
یکدرم بکوبند و یک مثقال با ۲ درم ازان با ده مثقال شراب خشخاش
بخورند یا حب الصنوبر ۲ عدد و تخم خیار ۲ درم نشاسته یک مثقال
سنبل کرفس هر یک ۳ درم بکوبند و ۲ درم ازان تناول کنند و در
قرحه مثانه شیاف ابیض بسایند و در احلیل چکانند و از اطعمه حریفه
و مالحه و از جماع احتراز نمایند
علامات ان حرقت بول و
رسوب نخالی و حکه شدیده و وجع موضع کلیه و مثانه بود علاج ان جلابی از
شراب بنفشه و شراب خشخاش تناول کنند با عناب ده عدد و
پنج درم و نبات ده درم طبخ نمایند و با لعاب بنکو و بهدانه بپالایند
و غذا برنج ماش و مغز بادام یا حریره از شیره سپوس و نبات و روغن بادام
خورند و در جرب کلیه قی و فصد و اسهال طبیعت مفید باشد و در جرب
مثانه بلعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام حقنه مثانه کنند
اگر بسبب مدة لاذع و قروح باشد که گذشته و اگر بسبب
حدت بول بود علامت ان حرارت مزاج و نارنجه و فار دره و تشنگی باشد

علاج شراب بنفشه و شراب خشخاش یا شیره تخم خرفه و شیره سه
تخم تناول کنند و غذا جو آب با روغن بادام یا برنج ماش با روغن بنفشه
و مغز بادام خورند و مغز تخم کدو و سه تخم هر یک ۳ درم و تخم کاشنی و
خطمی و خبازی هر یک ۴ درم و مغز بادام هفت درم کثیرا یکدرم بکوبند
و ۳ درم از آن با آب خیار کدو یا شیره تخم خرفه تناول کنند و شیر زنان
در روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف ماميثا در احلیل چکانند
که در کلیه و مثانه تولد کند بسبب خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت ازرا
نشف کند و بهم در زمان متحجر گردد و اگر ماده بسیار بود در غایت
لزوجت حصات متولد شود و الا رمل تولد کند و حصات کلیه اکثر اهل
حادث شود و حصات مثانه نحیف را و علامت حصات وجع موضع کلیه یا
مثانه و ثقل و تمدد و عسر بول و بیاض و رقت ان باشد علامت رمل ثفل
و تمدد و صفاء بول و خروج رمل و سوزش بود و رملی که از کلیه اید سرخ بود و انچه
از مثانه باشد سفید یا زرد باشد علاج این مرض النست که هر روز
جلابی از تخم کاشنی و رازیانه و بیخ مهک و نبات نبات تناول کنند
با شیره سه تخم با نبات و رازیانه و انیسون بجوشانند و با ده درم
شیره سه تخم و ده درم نبات بخورند و غذا نخود اب و شیره خشکدانه
با کبک و تیهو خورند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند

والاستعمال ریاضت معتدله و احیانا قی کردن مفید بود و از میوه‌ها انگور سفید
و خربزه شیرین شاید خورد و اگر بدین تدبیر ها زایل نشود بدین مطبوخ تنقیه کنند
صفت ان سنا و جعده خشک و ماميثا و حاشا هر یک پنجدرم تخم خطمی و کرفس
و خبازی و رازیانه هر یک سه درم تخم کاشنی و بنفشه و بیخ مهک هر یک ۴
درم عناب ده عدد و سپستان ۲ عدد و انجیر پانزده عدد و پرسیاوشان
پنجدرم ترنجبین خیار شنبر هر یک ده درم و قطن را بر روغن شبت
و بابونه و خسک بمالند و روغن ترب و روغن خسک در احلیل چکانند و بابونه
و حلبه و شبت و خسک و اکلیل الملک و مرزنجوش و کرفس و خشکدانه نیم کوفته و
پرسیاوشان و خطمی و بنفشه بجوشانند و دران نشینند و اگر این علت مستحکم
شود ادویه که مفتت حصات باشد استعمال باید کرد و دوایی مفتت بیخ کاکنج
ده درم خطیانا و حندبید ستر زنجبیل دار فلفل عقارب سوخته هر یک سه درم بکوبند
و بعسل سرشته کنند و بعد از شش ماه دانگی تا دو دانگ بخورند و اگر حرارت
باشد این دوا مفید بود صفت ان سه تخم و خشخاش هر یک ده درم و تخم شلغم
پنجدرم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم بکوبند و سه درم ازان با
سکنجبین ساده یا بزوری تناول کنند و موضع را بروغن بابونه و خسک و روغن
عقرب بمالند صفت روغن عقرب بیخ کبر و بیخ کرفس و زراوند مدحرج
و سعد و سلیخه هر یک ده درم نیم کوفته کنند و با روغن کنجد در ظرفی کنند

و بیست روز در افتاب نهند یا بآتش نرم بجوشانند پس صافی کنند و ده عدد
عقرب زنده بگیرند و دران اندازند و بیست روز دیگر بگذارند پس در شیشه
کنند و نگاه دارند و اگر حصات در یک موضع بماند و قطعا فرو نیاید جلابی
از تخم گزر و تخم کرفس و انیسون و نبات تناول کنند و قطر اسالیون
و فلفل سفید و سیاه هر یک سه درم و زنجبیل و سنبل و سلیخه و دارچینی و جعده
و اسارون هر یک چهار درم و حندبید ستر و فقاح اذخر و حب بلسان
هر یک ۲ درم بکوبند و بعسل سرشته کنند و یکدرم تناول کنند و از ادویه مفتته
عقرب سوخته و خشاف خشک کرده و زجاج مسحوق و اسقولوفندریون
باشد و گنجشکی است که یونانیان انرا طاغولیدیطوس گویند که ان
مرغیست که نوعی از بیار دشتی است و بال دراز دارد و چون
نشسته باشد بر زمین میزند و از اقاخیک و صفراغون و ابو الفضل
نیز میگویند و از ان بجثه و خام میخورند و در این مرض مفید است و گویند
که بیتسی که از چهار ساله بود و دران زمان که انگور سیاه میکرد شده شند
و ادل خون او را در ظرف کرده بگذارند که ریخته شود و میانه ان نگاه دارند
تا منجمد گردد پس در افتاب نهند تا خشک شود و از از غبار نگاه دارند و
سحق کنند و قدری ازان با آب ترب و آب کرفس یا پا شامند
مفید بود و اگر حصات از مجری قضیب باشد و بیرون نیاید بنگاشن

ودر حصاة مثانه ادویه اقوی استعمال کنند ودر رمل احتیاج بادویه قویه نباشد

اگر در مثانه خون بسته شود علامت آن غشی وکرب

پدید آید وسردی اطراف بود علاج آن سکنجبین عنصلی وزهره سلحفات تناول

کنند وجگر خر خشک کرده وپنیر مایه خرگوش ورنجاسف نیز مفید افتد وجو

ب کز وچوب انجیر بسوزانند وآب آن در احلیل چکانند یا نخود وسیداب

بجوشانند وآب آن در احلیل چکانند اگر بسبب ورم حصات

بود علاج آن گفته شد واگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری بول

حادث علامت آن تقدم تناول اطعمه غلیظه لزجه وثقل موضع بود وبا بول

اخلاط خام بیرون آید علاج آن جلاب از انیسون وتخم کاشنی وتخم کرفس

ونبات تناول کنند یا از رازیانه وانیسون وتخم کرفس وماش هندی

ونانخواه هر یک پنج درم بکوبند وسه درم از آن تناول کنند وتنه هیلین قطن

ومثانه بروغن بابونه وخیری بکنند وگاه باشد که عسر بول بسبب صفرای

رقیق بود که در مجاری بول فرود آید وعلامت آن حرقت مجری بول و

صفرت بول باشد علاج آن لعاب بنگوده درم وروغن بنفشه پنج درم

بهم سرشته با شیرینی از نبات بیاشامند واز ادرارات احتراز کنند وغذا

نخود ماش یا اسفاناج در روغن بادام یا حریره از شیره سپوس ونبات

وروغن بنفشه خورند واگر بسبب احتقان بول عسر بول حادث شود خربزه

شیرین وتخم

شیرین وتخم خربزه ومغز فندق وپسته با شکر تناول کنند وشیره تخم خرفه وسه

تخم ومدرات غیر قویه استعمال کنند آن باشد که بول بی ارادت

بیرون آید علاج هر بامداد یک مثقال کوارش کنند یا اطریفل کبیر تناول کنند

واغذیه وقلایا که در آن توابل باشد خورند وکندر وسعد وخولنجان وزیره

کرمانی ونانخواه وبلوط وحب الآس وشهدانه مثنادی بکوبند ومثقالی از آن

برسم غذا کنند وکندر وحب الآس وهلیله کابلی وهلیله وآمله هر یک سه

درم وسعد پنج درم وبلوط درم که خیسانیده ۴ درم بکوبند وبعسل سرشته

ومثقالی تناول کنند واگر مزمن شود معجون کل وکاکنج مفید باشد واز

آب سرد احتراز باید کرد وکسی که بول فراش کند قوه نه وخردل

وحب الرشاد هر یک سه درم وکندر یک درم بکوبند وبعسل سرشته

ومثقالی تناول کنند واز فواکه خصوص خربزه وخیار کند واحتراز کنند

وحنجره خروس بسوزانند وبسایند ودانگی تا دو دانگ بخورند وکندر

وبلوط هر یک ده درم وسعد وجوز بسیاوشان وقرفه وخولنجان ودرج ورازیانه

هر یک پنج درم بکوبند وبعسل سرشته وقرص سازند وسه درم از آن

تناول کنند واگر شهدانه بریان کنند وبکوبند ودر میان عسل بریزند

واحیانا خورند مفید بود بانفث یونانی دولاب باشد

وان چنان باشد که دایما تشنه بود وچون بیاشامند بانوی زمانی

بی التری دفع شود وسبب آن ضعف کلیه یا اتساع مجاری او بود و

حرارت او قوی باشد وجذب رطوبات از کبد کند وچون

ضعیف بود قوت امساک وحبس آن نباشد ولایزال جذب کند

ودفع کند وچون این مزمن شود کبد ضعیف شود وبه ق انجامد علامت

آن تشنگی وعدم تب وبول رقیق سفید دایم بی حرقت بود علاج آن

قرص طباشیر وقرص کافور یا رب سیب یا رب به وشراب زرشک

وربیاس تناول کنند وغذا زرشک وغوره وانار دانه خورند وقطن

را بصندل وگلاب وآب کاطلا کنند واگر سه بیضه نیمبرشت در سرکه خیسا

نند وبخورند نافع بود وگاه بود که دیابیطس بسبب برودت کلیه حادث

شود علامت آن عدم علامت حرارت بود اما تشنگی باشد علاج آن

تنقیه بدن باشد بقی وحقنهای نرم وتناول مثرودیطوس ومعاجین حاره

وتنه هیلین قطن بروغنهای گرم حالتی بود در میان عسر واستر سا

ل وسبب آن اگر اخلاط بول باشد با اخلاط حاده علامت آن صفرت

بول وحرقت آن وعلامات غلبه صفرا بود علاج آن شیره تخم خیارین با شیره

تخم خرفه با نبات تناول کنند با لعاب بنگو وبهدانه ده درم وروغن بادام پنج درم

با شیرینی از نبات وعرق بید بیاشامند وغذا مزماش با مغز بادام بپزند وبا فرو

ج خورند ومغز تخم کدو وسه تخم وتخم خبازی وخطمی هر یک سه درم ومغز بادام یک درم

وصمغ الو

وصمغ الو وکتیرا هر یکی دو درم بکوبند وسه درم از آن با شیره تخم خرفه با آب خیار کرده

تناول کنند واگر این مرض بسبب ضعف ماسکه باشد علامت او آنست که بول اندک

اندک آید واو را حرقت ووجع نباشد علاج آن اطریفل تناول کنند وغذا نخود آب

با شیره خشکدانه خورند وانجیر ومویز وجوز نقل کنند وحب الرشاد وخردل وکندر

هر یک پنج درم ومغز جوز ده درم وسعد سه درم بکوبند وبعسل سرشته ویک مثقال بخورند

اگر بسبب انصداع عرقی بود وسبب ضربه یا سقطه یا تناول ادویه حریفه

یا سمیه حادث شود علاج آن فصد باسلیق کنند وقرص کهربا وگل ارمنی وصمغ

عربی هر یک مثقالی بریان کنند وبروغن بادام چرب کرده فرو برند وغذا سماق

با نخود ماش ومغز بادام بریان کرده با فروج خورند واز تناول اطعمه حریفه وشیرینی

وترشی اجتناب نمایند واز حمام وحرکات عنیفه ورکوب ومشی سریع احتراز کنند

ونشاسته وکتیرا وصمغ عربی وگلنار وتخم خرفه هر یکی ده درم وشاخ گاو کوهی سوخته

پنج درم بکوبند وبا آب سماق سرشته وقرص سازند ومثقالی تناول کنند یا گلنار

وسعد وگل ارمنی وگل قبرسی هر یکی سه درم وکهربا یک درم وسه درم وتخم خیار وتخم خرفه

کتیرا ونشاسته هر یکی ۲ درم بکوبند وبا آب لسان الحمل تناول کنند واگر بسبب آکل

عرقی باشد علامت آن وجع شدید بود وبول اندک اندک آید وبا آن نتنی باشد

علاج آن همچون علاج قرحه کلیه ومثانه بود

دربیان امراض خصیه ومعالجه آن

وهو یا صفراوی یا علامت

ان تب و حمرت لون و ورم و حرارت و التهاب و تشنج و صفرت قاروره باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و اجاص هر یکی ده عدد و نبات و ترنجبیل
هر یکی ده درم تناول کنند و غذا جو با نخود ماش و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس و با
قلا و آب کشنیز و عنب الثعلب و کاسنی و طحلب بر ورم نهند و خرقه در سرکه و گلاب
تر می کنند و بدان می نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بشراب بنفشه و ترنجبین
و مغز خیار شنبر هر یکی ده مثقال و چون مرض منحط شود با بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت
بکوبند و با سفیده بیضه ضماد کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و
بیاض لون ورم و رخاوت آن بود علاج آن جلابی از رازیانه و بیخ مهک و گلنکبین
یا گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخی که در وی بزر و افتیمون باشد یا حب کنند
بطبیخ شبت و بیخ مهک و تخم خربزه و ترب با قدری عسل و نمک و زیره و آرد باقلا
و کندر و بابونه ضماد سازند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن صلابت و کمودت
ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلابی از بالنکو و رازیانه و بیخ مهک
و گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و نخود و
اکلیل الملک و بابونه بکوبند و با آب کرفس ضماد سازند و پیه مرغ و بط و مغز ساق
گاو و روغن زیت و مقل با هم بگدازند و در آن بمالند
گاه باشد که خصیه بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان بزرگ شود
علاج آن با دویه کنند که در پستان استعمال کنند تا بزرگ نشود مثل گل ارمنی و سرکه

وبزر البنج

وبزر البنج و شوکران و خرده اسرب و آب کشنیز و خرده سنگ آسیا و سنگ
استره و اگر خصیه کوچک شود و بر بالا جهد علاج آن مداومت حمام و آب نشک (?) و استعمال
ادهان و ادویه مسخنه باشد

در بیان امراض قضیب و معالجه آن

علامات و علاج آن همچون علامات
و علاج ورم انثیین باشد و آنچه مخصوص بود باشد و در ورم حار عدس و گلنار
و ورق گل و پوست انار و روغن گل ضماد سازند و در ورم بارد بابونه و اکلیل الملک
و بادام (?) و خطمی و استه خرما و روغن بابونه آنچه طری باشد صبر و مر و دار سنگ
و توتیا و شادنه و گلنار و سوخته و اقلیمیا و شسته برابر هم ضماد و در روی بکار دارند
و آنچه کهنه باشد کندر و کاغذ سوخته و پوست چوب سر و سوخته و مرد استعمال
کنند و اگر متآکل شود فلونیون و ادویه اکاله بنهند تا آنچه متعفن بود زایل شود
بعد از آن مرهمهای ملحمه بنهند
سبب ماده حاده باشد که بر آن
حوالی ریزد و بواسطه عرق نیز باشد علاج آن دانست که عضو را بآب گرم بشویند و
سفیده بیضه طلا کنند یا سرکه و گلاب و آب کرفس و مامیثا طلا کنند و اگر ساکن

علق

ارسال علق کنند و ادویه جرب استعمال کنند و تنقیه بفصد و اسهال کنند
اگر سبب بثره باشد که در آن مجری حادث شود علامت
آن حرقت عانه و عسر خروج بول بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شیره تخم خیار (?)
با نبات بیاشامند و نشاسته اسفیداج و روغن گل در احلیل چکانند و اگر سبب
خلط غلیظ باشد که در مجری بماند علامت آن عسر بول باشد و حرقت

و وجع نباشد و با بول اخلاط غلیظه بیرون آید علاج آن تناول مدرات باشد
سبب تشنجی بود که عضلات او را حادث شود علاج آن ترک
ریاضت بود تناول اغذیه جید الکیموس و استعمال مطولات و ادهان که در تشنج
مستعمل است و اگر از پیه بط و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب خطمی و اسفناج (?) و
روغن بنفشه موم روغن سازند و در آن می مالند اگر سبب استرخاء
الت باشد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود
آب و شیره خشک و انه خورند و حب صنوبر و ... تنقیه کنند و روغن قسط و ... زنبق در عضو
بمالند و اگر سبب تقدم افتراع (?) و تحلیل مفرط بود هر روز شربتی از نبات و عرق گل و گاو
زبان و تودری سرخ و سفید تناول کنند و غذا نخود آب بگوشت بره و کبک
و تیهو و هریسه گوشت بره و بط خورند و جلابی از قند و نشاسته تناول کنند و اگر سبب
ضعف بدن باشد علامت آن نحافت بدن و رقتی منی بود علاج آن شراب
سیب و گاوزبان با عرق گل و بید تناول کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و قلیه
گزر و شلغم و پیاز با توابل بتناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب
ریحانی مفید بود و ترک جماع و ریاضت کنند و اگر سبب قلت منی باشد علامت
آن نحافت و یبوست بدن و قلت منی بود علاج آن هریسه و گوشتهای فربه و نارجیل
و شکر و قلایا و حلاوی از نشاسته و مغز بادام و فندق و فستق و بن و قبیط از
مغز بادام و جوز تناول کنند و معجون لبوب و معجون خلاصه خورند و این

معجون نیز مفید بود

معجون نیز مفید بود صفت آن مقل (?) ... حضی الثعلب هر یکی سه درم
شقاقل مغز پنبه دانه باقلا هر هفت تخم گزر تخم شلغم و ترب بلیون هر یکی
پنج درم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل سرشته کنند و دو درم از آن تناول
کنند و اگر سبب برودت آلات منی باشد علامت آن برودت
منی باشد در حالت خروج علاج آن گلقند و گلنکبین و شراب بالنکو
و زنجبیل مربی و شقاقل مربی و گزر مربی تناول کنند و غذا نخود آب با انیسون
و کرویا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون تناول کنند صفت آن
لسان العصافیر تخم گزر و شلغم و جرجیر و تودری سرخ و سفید هر یک
پنج درم فلفل سه درم شقاقل ۴ درم مغز سر گنجشک ۲ درم بکوبند و بعسل سرشته
و دو درم تا دو مثقال تناول کنند و اگر سبب حرارت آلات منی باشد علامت
آن سرعت انزال و غلظ منی بود علاج آن شیره تخم خرفه و سکنجبین و شراب
لیمو و صندل تناول کنند و دوغ گاو و شیر نیز مفید بود و غذا زرشک
و لیمو و انار غوره خورند و اگر سبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن
رقت منی و بیاض و غلظ قاروره علاج آن جلابی از تخم گزر و شلغم هر یکی سه
درم و گلنکبین ده درم تناول کنند و غذا قلایا متوبله خورند و فلفل و دار فلفل
و زنجبیل هر یک سه درم و بیخ مهک پنج درم و تخم پیاز و بلیون هر یک ۴ درم
نخود سفید ده درم ... هفت درم بکوبند و بعسل سرشته کنند ...

وفلفل و تخم شلغم هر یک سه درم بکوبند و بالعسل سرشته و
مثقالی تناول کنند و اگر ضعف باه بواسطهٔ آن باشد که منی رقیق کرده
باشند دوائی ماهیه تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرده بیضه
و ماهی تازه و قلیه با جزر و پیاز و کنگر خورند و قضیب را روغن نارдین مالند
یا فلفل و حلتیت و جند بید ستر هر یک نیم درم مشک دانگی مغز پسته
دانه ۲ درم بوره نیم مثقال بکوبند و با روغن تازه ۲ درم در کاه دان بسابند
تا نیک با هم آمیخته شود و بر قطن و خصیه مالند و نظر در سفاد حیوانات بهیج این معنی بود و اگر نعوظ ضعیف بود این حقنه استعمال کنند
زرد چلبه قرطم نیم کوفته و شلغم پاره کرده هر یک بیست درم نخود و گندم
نیم کوفته هر یک ... با بخود درم شبت سلق برجسم هر یک کفی پیاز
و پلیون هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز طایفی ده درم بجوشانند و روغن
جوز و کنجد و شیر تازه هر یک ده درم بر سر آن کنند و بکار دارند و
ضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود و علامت آن خفقان دلیل نبض و قلت
حرارت بدن بود علاج آن تقویت قلب باشد با شراب حماض و لیمو و صندل و
سیب با گلاب و عرق گاوزبان و مفرحات معتدله و اگر بسبب
ضعف معده یا کبد باشد تقویت آن کنند چنانچه گفته شده و اگر
بسبب قلت منی باشد علامت آن سلامت اعضا
و کثرت منی

و کثرت منی و قلت نفخ بود علاج آن تناول ادویه بادشکنه نفاخه
مثل نخود و شلغم و گزر و پیاز و انگور و انجیر و حب صنوبر و پسته بود
و گوشتهای بره و مرغابی و کبک و کبوتر و اگر بسبب حرارت و یبوست مزاج
بود علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و قلت منی و بطوء انزال
باشد علاج هر روز رطلی شیر ماده و درم کم ترنجبین و ده درم
شکر با شاه منند و غذا گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناج خورند و روغن
بنفشه و کدو در قضیب و قطن مالند و این حقنه استعمال کنند گوشت
سر و پاچهٔ بزغاله بیست درم و پلیوس ... و سپوس ... ده درم
بجوشانند و صافی کنند و روغن گاو و پیه مرغ و بط ... ده درم
بر سر آن کرده بکار دارند اگر بسبب ضعف قوت ماسکه
باشد بواسطهٔ برودت و رطوبت علامت آن کثرت و رقت منی بود و بی
اراده بیرون آید علاج آن شراب بالنگو و کلفه تناول کنند و غذا
نخوداب با کبک و کبوتر و گنجشک خورند و برنج مزعفر با زیره و دارچینی و دار
فلفل کبیر و معجونات حاره تناول کنند و روغن زنبق و نرگس و بابونه در خصیه
و عجان و عانه بمالند و اگر بسبب حدت منی باشد علامت آن حدت
و لذع منی بود و حالت خروج علاج آن شیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین و شراب
حماض و صندل و آب خیار که و تناول کنند و از ادویهٔ حاره احتراز کنند

اگر منی با احتلام و غیر آن بسیار دفع شود و اگر بسبب کثرت
آن بود علامتش منی خروج بسیار بود بی وقوع ضعف علاج آن فصد باسلیق
کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم و منی باشد و تخم آب غوره و زرشک و ریباس تناول
کنند و غذا عدس و سماق که خورند و آب کاهو و کشنیز و خرفه و عرق گل و بید روغن بنفشه
و کدو با حب الآس بیامیزند و در قطن می مالند و اگر بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن
علامات ضعف سوء المزاج کلیه بود علاج آن شراب ... ده مثقال با گلنار و گل ارمنی
هر یک ... درم تناول کنند و غذا غوره و سماق و زرشک خورند و گل ارمنی و اقاقیا و
طراثیث بکوبند و با گلاب بر قطن طلا کنند و پس دو به سو و انار ترش تناول
کنند و تخم کاهو و سداب و نخلشت هر یک سه درم و شهدانه و افسنتین هر یک دو درم
و گلنار و ورق گل هر یک درم بکوبند و سه درم از آن با آب سرد تناول کنند
کثرت شهوت افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت اتفاق ضعف
از آن بسبب کثرت منی و امتلاء بدن باشد و این معنی از آن جهت است که اکثر
مردم طالب این معنی باشند اما اگر خواهند که در آن تقلیل کنند اولا فصد باید کرد
و هر روز شیرهٔ تخم خرفه با سکنجبین شراب غوره تناول کنند نقوع فواکه و آب غوره
نیز مفید بود و غذا اسفیدباج و لیمو و عدس خورند و کاهو و خیار ماست و دوغ و مصل
مفید بود و قطعهٔ سرب بر موضع کلیه بستن بغایت نافع باشد و کافور
و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم تورک و تخم کاهو و شهدانه و کشنیز و تخم سداب بکوبند
و با آب سداب سرشته

و با آب سداب سرشته و سه درم از آن با آب ریباس یا انار ترش
یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که بواسطهٔ بثره که در اوعیهٔ مجاری
منی حادث شود یا حکه که بسبب جاوه واقع گردد افراطی از شهوت
پدید آید و علامت او آن است که هر چند جماع کند شهوت زاید شود
و بعد از جماع المی احساس کنند علاج آن شراب عناب و نیلوفر
تناول کنند و غذا شوربا ... و شیرهٔ مغز بادام خورند با غوره و ...
طبیعت بطبوخ اهلیله یا نقوع فواکه با شیر خشت و ترنجبین کنند و اگر
بسبب کثرت نفخ باشد علامت آن شدت نعوظ و تقدم ...
استعمال منفخات بود علاج آن تناول ادویه باشد که کاسر نفخ است مثل
تخم سداب و نخلشت و افسنتین و غذا زیرباج خورند و از بقولها
و فواکه احتراز نمایند آن باشد که در حالت جماع غایط کنند
و آن بسبب استرخاء اعصاب و تحلل روح بود و بیشتر کسانی را
حادث شود که شغفی عظیم بجماع دارند و بدنی مفرط از آن یابند
علاج او آن است که پیش از جماع خود را بمتوضا عرضه کنند و تا غایط نکنند
بجماع مشغول نشوند و گلنار و گل ارمنی و اقاقیا و دانه مورد هر یک سه
درم و صندل سفید نیم درم و صمغ عربی و کندر هر یک ۲ درم بکوبند و با آب
سیب سرشته ...

در بیان آنکه
نفعد ارد در جماع
و معالجهٔ آن

در بیان فتق و معالجه آن

وبا آب سیب لب ترشند و قرص سازند و یک مثقال از آن با شیرۀ اسپغول
یا بر تناول کنند و گلنار و رامک و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و با آب مورد سرشته
و شیاف سازند و بردارند — عبارت از آنست که از انشقاق غشاء یا
صفاق یا اتساع مجری بین که از بالاء انثیین است چیزی نفوذ کند بکیس
انثیین فرود آید یا قدر عانه محتبس شود و این چیز یا قدری امعا یا ثرب باشد
ثرب را قیله میگویند و آن بتدریج حادث شود و باز [illegible] باشد
و با آن قرقره بود و ثرب [illegible] قرقره نباشد علاج او آنست که بپشت بازخسبد
و دست بر آن نهند تا باز گردد و با دوات که هم نشیند و مصطکی و کندر و
کندر و جوز سرو و اقاقیا و گلنار و دم الاخوین و صبر و ابهل و حضض و سرو ارش و صمغ الو
و کزمازج و مازو و مجموع یا بعضی بکوبند و با آب مورد سرشته در موضع ضماد
کنند و ببندند و بسیار نگشایند و جوارش کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غذا
قلایا مطبوخ و مطنجن خورند و از حموضات و لبنیات و بقولات و جماع و دوی
و حرکت عنیفه و امتلا اجتناب نمایند و اگر [illegible] تناول شده باشد
در فتق گویند علامت او آنست که انثیین املس و براق و ثقیل بود و بزرگ
شود و بول اندک آید و این نوع قطعی مراجعت نکند علاجش آنست که اگر
[illegible] باشد بشکافند تا آب بیرون آید و بعد از آن موضع شق [illegible] کنند

و اگر گرم باشد

و اگر گرم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ کرب و سعد و جوز سرو
و مازو و پوست انار و جفت بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل و حب الغار و زیره و سرگین
گاو و مجموع یا بعضی بروغن زیت ضماد سازند یا حب الغار و فلفل و بوره
ارمنی هر یک سه درم سرگین کبوتر ده درم و کمون یک درم و اشق ۲ درم
و زفت یک درم و شبت سه درم با موم و روغن زیت مرهم سازند و بمالند
و جوارش کمونی و کندر تناول کنند و جلابی از بیخ مهک و رازیانه و انیسون
و گلقند [illegible] و رازیانه و شاهبلوط هر یک سه درم و سعد و سنبل
هر یک درمی و تخم کرنب و شلغم هر یک ۲ درم کوفته و بیخته با دو چندان
عسل [illegible] سازند و [illegible] مثقال تناول کنند و اگر بسبب ریح باشد علامت
آن قراقر بود و چون دست بر آن نهند زود باز گردد علاج آن هر روز جلابی
از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلنگبین تناول کنند و گوشت کبک
و کبوتر صحرایی و گنجشک با زیره و دارچینی خورند و جوارش کمونی و [illegible]
تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود تخم سداب و کرفس و کمون نانخواه و رازیانه
و انیسون هر یک سه درم زیره [illegible] درم [illegible] ۲ درم بکوبند و سه
درم از آن تناول کنند و تخم سداب و فودنه و [illegible] و مرزنجوش و [illegible]
[illegible] ضماد سازند و روغن زنبق و قسط و ناردین و [illegible]
و خیری بمالند و از اشیاء نفاخه احتراز کنند و موضع ببندند و اگر ماده [illegible]

در بیان ورم رحم و معالجه آن

برنیز و خصیه بزرگ و غلیظ گردد از او [illegible] گویند علاج آن همچون علاج ورم
صلب باشد — اورام رحم بسبب
یا احتباس حیض یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت مجامعت حادث
شود علامت ورم حار حمی و ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان
و اختلاط و هذیان و وجع قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر بول [illegible]
[illegible] بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب با ترنجبین
تناول کنند و غذا [illegible] شیرۀ خشخاش [illegible] و تخم بادام خورند
و [illegible] و آرد جو و باقلا و عدس و خطمی و بنفشه هر یک سه درم و کافور
دانگی با آب کشنیز و عنب الثعلب طلا کنند و رحم را اگر ممکن باشد بلعاب [illegible]
و بهدانه و روغن بنفشه و کدو و آب عنب الثعلب حقنه کنند و بابونه و خطمی و
برگ [illegible] و اکلیل الملک و عنب الثعلب بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه و قطن
[illegible] تا ماده تحلیل برود پس اگر اعراض لازمه و وجع اشتداد کند دلیل
آن باشد که ماده جمع میشود آنگاه استعمال منضجات باید کرد و چون
منفجر شود شیره [illegible] و شیرۀ تخم خرفه با نبات تناول کنند و رحم را بلعاب
بزرک و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب سوداوی بود علامت ثقل و صلابت
عانه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان و [illegible]

احتباس

ونبات باگلقند

و نبات با گلقند تناول کنند و بعد از نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون یا حب
آن و عانه و قطن بروغن قسط و شبت و زنبق و خروع بمالند و پیه بز و پیه
بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و خیری همه با هم بیامیزند
و می مالند و مرهم باسلیق یا داخلیون و روغن گل سرخ بگدازند
و در رحم چکانند — اکثر بعد از اورام حاره حادث شود
بواسطه آنکه بکلی پاک نشده باشد و علامت آن ضربان و وجع
و صلابت بود و باشد که از آن رطوبات منتنه آید و علاج آن [illegible]
باشد اما تسکین وجع باید کرد و [illegible] و بابونه اکلیل الملک
و خبازی و ورق کرنب و سلق و حلبه و برگ [illegible] بجوشانند و در آن نشینند
و [illegible] و حب الغار و [illegible] و بنفشه و تخم کرنب هر یک ده درم و بابونه
و اکلیل الملک و خطمی هر یک چهار درم بکوبند و با روغن سوسن بیا
میزند و بر موضع نهند و تلیین طبیعت کنند با این مطبوخ صفت
آن سناء مکی و برسیاوشان هر یک [illegible] درم خطمی و تخم کا
شنی هر یک سه درم بنفشه نیلوفر ورق گل هر یک [illegible] درم عناب
ده عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد و خیارشنبر
و ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر منفجر شود جلابی از عناب ده عدد و
انجیر ده عدد و سپستان بیست عدد و خیارشنبر ده درم و روغن

بادام پاشانند و شیاف ابیض در شیر زنان و افیون در رحم راحقنه کنند علامت
ان آن وجع شدید و ضربان و خروج دم بود و باشد که با ان آن تب و تشنگی باشد علاج
ان فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا ابو ماش
با مغز بادام و اسفاناج خورند و پوست انار و چوب سرو شب یانی و ورق
گل بکوبند و باب مورد بشند و استعمال کنند و اگر انچه از رحم بیرون اید سیاه
و منتن بود جلاب از تخم کاشنی و عناب و پرسیاوشان و نبات تناول
کنند و غذا ابو ماش نخود با مغز بادام خورند و شیره جو چهل درم و روغن سوسن و عسل
هر یکی ده درم مرهم باسلیقون نیم درم با هم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند با ماء
العسل و از آرد جو و عدس و کرسنه استعمال کنند و اگر انچه بیرون اید سفید بود و بلی
نتن شراب بنفشه و ترنجبین تناول کنند و ورق گل سرخ و بنفشه هر یک ده درم
بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون در ان حل کرده و رحم را حقنه کنند و اگر انچه
مستفرغ شود شبیه بغساله اللحم بود شراب به و سیب با گلاب تناول کنند و غذا اسماق
یا نار دانه خورند و از برنج و عدس و پوست انار و گلنار و کزمازج و جفت بلوط و دانه
مورد با هم بسایند و با روغن گل استعمال کنند و اگر مده از رحم بمثانه ریزد شراب
بنفشه و شراب خشخاش با شیره سه تخم تناول کنند و اگر بامعا مستقیم ریزد سفوف
انار دانه با شراب به تناول کنند و اگر وجع رحم بغایت باشد دم الاخوین
با آب کاشنی بسایند و بروغن گل بغرزجه استعمال کنند با افیون و زعفران

و شیر دختران

و شیر دختران بکار دارند
سبب بپوستی مفرط باشد که در حالت
ولادت حالت شود یا بسبب شدت وجع طلق باشد و علامت او انست
که در حالت مجامعت حشفه بچیزی ملوث شود علاج ان شراب بنفشه و خشخاش
تناول کنند و غذا ابو ماش و شیره مغز بادام خورند و پیه مرغ و پیه بط
مغز کاو هر یک پنج درم در روغن بنفشه ده درم و زفت و موم هر یک سه درم مرهم
بسازند و استعمال کنند یا زفت و علک بطم در روغن سوسن بگدازند و بردارند
خلطی از سوداوی حادث شود و از الجس ملس یا بجم در یا بند و از ان رطوبتی شبیه به دردی
دم اید علاج ان تنقیه بدن باشد از سودا و ضماد بر روغن زنجبیل و سوسن و
از عروق و مر و اسنک و اقلیمیا فضه در روغن زرد و موم مرهمی سازند و استعمال کنند
و اگر به نشود قطع باید کرد
عبارت از انست که زن از جماع سیر
نشود و هر چند مجامعت کنند شوق زیاده بود و سبب ان خلط حاده بورقی
باشد که بر ان موضع ریزد و موجب این حالت شود علاج ان آب انار بدین
یا تمر هندی یا با نبات تناول کنند و غذا غوره یا سماق یا انار خورند و
دوغ کاو نیز مناسب بود تنقیه بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ فواکه کنند و تخم
بنجنکشت و تخم کاهو و کاشنی هر یک پنج درم و گشنیز سه درم بکوبند و سه درم
از ان با آب انار ترش یا آب سیب و به ترش تناول کنند
بسبب سوء المزاج بارد باشد که رحم را حادث شود و غذای که بود در

هضم نتواند کرد و موجب نفخ شود علامت ان ورم عانه و صلابت
و وجع تند بود علاج ان جلابی از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند
تناول کنند یا جوارش کمونی مثقالی با گلنگبین سکنجبین یا نیم مثقالی با آب
نانخواه و زیره و بوره و مقل هر یک سه درم و زنجبیل ده درم بکوبند و با ماء
شیر بر عانه طلا کنند و روغن شبت و بابونه بمالند و شبت
و برنجاسف و افسنتین و اکلیل الملک و مرزنجوش و شیح و سداب
بجوشانند و در ان نشینند اگر بسبب ورم رحم باشد علاج ان
گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد علامت ان نحافت بدن
و صفرت لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب مفرط بود علاج ان
تقویت قلب و معده کنند بربوبات و مفرحات و اغذیه کثیر الغذا
خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظ دم بود یا خلطی غلیظ یا بردی
که مجاری عروق را تنگ گرداند علامت ان بیاض لون و بطوء نبض
و غلظ قاروره و ثقل نوم باشد علاج ان جلابی از تخم کرفس و رازیانه
و انیسون و گلقند تناول کنند یا پرسیاوشان و مشک و طرامشیع
هر یک سه درم و نبات ده درم و برنجاسف و تخم کرفس و کر
ب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و ابهل و سداب بجوشانند
و در ان نشینند و بسباسه و سنبل و قرنفل و فاقله و قسط و جوزبوا و دارچینی

و فقاح اذخر

و فقاح اذخر بلغور سازند و در اب بجوشانند چنانکه اب نفخ شود بس و کماجه
نهند و کرم زعفران بندند و بر عانه نهند یا بکوبند و با سیر که طلا کنند و مشکطرامشیع
و قسط و ریوند و اسارون و حماما و حرمل و جعده هر یک سه درم تخم کرفس و رازیانه
و انیسون هر یک ۲ درم بکوبند و مشک دو حبه در روغن زنبق بگدازند و ادویه
را بدان بیامیزند و بصفوف پاره بردارند و اگر احتباس طمث بواسطه فربهی باشد
که مجاری را تنگ گرداند فصد صافن کنند و استعمال ریاضت و سکنجبین
و سکباج تناول کنند و زنجبیل و عاقرقرحا و میعه یابسه و عود و دجاوشیر
و اظفار الطیب و کندر و در مجمره اتش نهند و در زیر کیرند یا علک بطم و
جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه تخته کنند
اگر بسبب
کثرت دم و امتلاء عرق باشد علامت ان سمن و امتلاء بدن باشد
و از کثرت سیلان طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث
شود و تدبیر او انست که حبس نکنند الا وقتی که موجب ضعف باشد علاج ان
فصد باسلیق کنند یا صافن و حجامه بر پستان نهند و هر بامداد هر یک
مثقال کهربا و یک مثقال گل ارمنی یا ده مثقال رب به تناول کنند و صمغ
عربی و بارتنگ و تخم شاهسفرم هر یک مثقالی و گلنار و گل ارمنی هر یک
نیم مثقالی بر روغن گل حب کنند و فرو برند و غذا سماق یا نار دانه خورند
و اقاقیا و کندر و دم الاخوین و کزمازج و مازو و رامک و کاغذ سوخته متساوی

بسایند و باب مورد بسرشند و بصوفه پاره بردارند و اگر بسبب رقت
حدت دم باشد علامت آن تشنگی و صفرت لون و خشنت و نبض
و سرعت خروج آن باشد علاج آن یک مثقال صمغ عربی و یک مثقال
گل ارمنی با شراب به تناول کنند یا قرص کهربا و رب به با گل ارمنی
و صمغ عربی هر یک مثقال با شیرهٔ تخم خرفه بریان کرده تناول کنند
و اگر بسبب انفتاح و انفتاق عرقی باشد علامت او آن باشد که خون
بسیار آید و با آن اندک وجعی بود علاج آن قرص کلغنار و گل ارمنی و صمغ عربی
بریان کرده با رب به تناول کنند و کندر و حب و انزروت هر یک سه درم و خون
سیاوشان و گل ارمنی بکوبند و به آب مورد بسرشند و بردارند یا مازو
و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه و کاغذ و استهٔ خرما و شادنج و نک مجموع سوخته
با کهربا و دانه قیا و دم الاخوین و گل ارمنی بسایند و باب لسان الحمل بسرشند
و بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت
براق و ظلمت و قلت عطش بیاض لون و کسل نهنج روی و جفن بود علاج آن
جلابی از بیخ مهک و بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخوداب با کبک
و تیهو خورند و زیره و دارچینی خورند و تنقیه بحب ایاره و ایارهٔ جالینوس بکنند
باسنا بجذر و بالنگو و رازیانه هر یک سه درم و شکر ده درم بجوشانند و پنج
مثقال معجون جنابر شب در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حابسات
که ذکر رفت

که ذکر رفت استعمال کنند و سه و گلنار و شلغار هر یک سه درم و
طین مختوم و زیره کرمانی هر یک پنج درم بکوبند و باب سماق بسرشند و
بردارند و اگر بسبب غلبه سودا بود که بواسطه آن فوهات عروق گشاده
گردد علامت آن نحافت بدن بود و خشکی دهن و زبان و غلظ و سواد دم بود
علاج آن شراب بالنگو و شراب گاوزبان با آب گرم بیاشامند یا جلابی
از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ
مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح
کنند و بعد از تنقیه اسهال حابسات کنند
این علت اگر بواسطه
ضعف قوت حاویهٔ رحم باشد علامت آن صفرت لون و ضعف
بود و آن رطوبات بنوبت آید علاج آن شراب صندل و لیمو و سیب تناول
کنند و قلایای متوبله و مهرگی دارنده خورند و معجون مفرح و جوارشهای گرم تناول
کنند و اگر بسبب فضلاتی باشد که در رحم جمع شده استدلال بلون آن کنند
بانکه پنبه تو بدان ملوث کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود و معلوم
شود که کدام خلط غالب است اگر دم غالب باشد علامت آن حمرت لون
مستفرغ و حرارت و تشنگی و غلظ قاروره باشد علاج آن فصد صافن
یا باسلیق کنند و قرص حابسه تناول کنند و خرنوب و جفت و بلوط و مازو
سوخته بکوبند و باب مورد آمیخته بردارند و اگر صفرا غالب بود علامت آن

صفرت لون با استفراغ و شدت و تشنگی بود و باشد که از آنتن نیز بود علاج
آن آب انارین یا شکر و ترنجبین خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
یا مطبوخ هلیله و فواکه بکنند و بعد از آن حابسات استعمال کنند و اگر سودا غا
لب بود علامت آن غلظ و سواد رطوبت بود علاج آن جلابی از بالنگو و گاوزبا
ن و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ مغز بادام
خورند و تنقیه بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه صمغ عربی
ع درم بریان کنند و با رب به بخورند غذا سماق با کبک و تیهو خورند و خون
سیاوشان و شادنج مغسول و دم الاخوین و کهربا و لسد و شب یمانی
و گلنار و تخم خرفه و گل ارمنی بکوبند و سه درم از آن با آب سماق
یا لسان الحمل تناول کنند و قشور کندر و پوست انار و زیرهٔ قنبادی
بکوبند و باب مورد بسرشند و بر قطن و عانه طلا کنند
زنی که آبستن نشود و اگر بسبب برودتی باشد که موجب تکاثف فوهات
عروق رحم شود و بواسطه آن منی بر رحم واصل نشود و منجمد گردد و اثر استعدا
د و قبول صورت نباشد علامت آن قلت و رقت دم و عدم صبغ دم و ظلمت
بود و دیر آید و لون صاحبش سفید بود و نبض او صلب و متفاوت
علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بالنگو تناول کنند و غذا نخوداب
و آب شیرهٔ خشکدانه بعد از نضج تنقیه بحب صبر و حب ایاره کنند
و بعد از تنقیه

فصل الواعی زنی که حامله نشود

و بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق فاروق و مثرودیطوس و معجونات و جوار
شات گرم تناول کنند و قلایای متوبله و اطعمه که در آن توابل باشد خورند و درد
عن زنبق و ناردین در قطن و عانه بمالند و استعمال فرزجات کنند فرزجه
زعفران و عود و شب یمانی و سماق هر یک ۲ درم بکوبند و به عسل بیامیزند
و بعد از طهر بصوفه بردارند چند روز متوالی انفحهٔ خرگوش و زهرهٔ ماهی و رگ
یا انفحه خرگوش و سرگین او با عسل بکوبند و با عسل بیامیزند و بردارند و بعد از
استعمال فرزجه اگر مجامعت اتفاق افتد آبستن گردد و اگر بسبب سوء المزاجی
گرم بود منی را بسوزاند و رحم را خشک گرداند علامت آن نحافت بدن و صفرت
لون و غلظ و سواد حیض بود و بسیاری موی زهار علاج آن شیرهٔ تخم خرفه با سکنجبین
یا نبات تناول کنند و غذا نخوداب و زیره با یا بگوشت مرغ و بزغاله خورند
و بیضه بط و مرغ اسپید و ماهیان بکذارند و جمع بطم در آن حل کنند و بردارند اگر
بسبب مفرطی باشد علامت آن هزال بدن و قلت منی و هوت فرج بود
علاج آن شراب بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید و نیلوفر تناول
کنند غذا اگوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل و تد
هین بروغن بنفشه و کدو کنند و اگر بسبب رطوبتی باشد که موجب ازلاق منی
باشد علامت آن سیلان رطوبت رحم بود علاج آن جلابی از
بالنگو و رازیانه و بهی تناول کنند و غذا نخوداب خورند و تنقیه بدان کنند

بقره و اسهال و بعد از یک هفته سعد و کندر و حب یکی بیست درم بجوشانند و هر روز
ده درم از آن رحم را حقنه کنند و میعه یابسه و ساذج هندی و زعفران
بستانند و با روغن ناردین بر دارند و مشک و سنبل و خصیة الثعلب
و نشارهٔ عاج و بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت بکنند باندک زمان
بر همان هیئت باشند تا منی در رحم قرار گیرد و چون جدا شوند زن را
بر هم فشارند و اگر شوهر بغایت فربه بود بر هیئات راکع با او مجامعت
کنند تا آبستن شود و علامت منی که مولد بود آنست که سفید و لزج و براق بود
و مگس بر آن ننشینند و بوی آن چون بوی طلع یا یاسمین بود و علامت
حمل آنست که بعد از جماع بیرون نیاید و زن هیئت ناف و فرج و حجی
احساس کند و از جماع متنفر بود و از جماع الم یابد و اگر آبستن شود و
حیض ایشان منقطع گردد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع
و دوار و خفقان و تاریکی چشم و شهوت فاسده او را عارض شود
و اگر خواهند که تجربه کنند عسل آمیخته با آب باران بخورند و اگر بجیدن
شکم حادث شود دلیل آبستنی بود و سیر بردارند اگر طعم و بوی آن از دهان
بشنوند آبستن نباشند و زنی که به پسر آبستن باشد روی او
خوبتر بود و نشاط او بیشتر بود و اشتهای او صحیح باشد و بر طرف
راست ثقل یابد و پستان راست بزرگ شود

اگر زن آبستن شود

و اگر زن آبستن شود اما نگه نتواند داشت و مسقط شود و آن اگر بسبب
عوارض خارجی بود مثل حرکات عنیفه و ضربه و سقط از آن احتراز باید بود
داخلی
و اگر از اسباب داخلی باشد اگر رطوبتی باشد که ارخاء رحم
کند علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم و تهییج اجفان و کثرت
بزاق علاج آن شراب بالنگو و ماء الاصول و شراب بزوری
تناول کنند و غذاهای مشویه و مربای سیب … عفص با دارچینی خورند و بخورات
کنند و اگر حاجت باشد بجهاوارش … کنند و دواء المسک و سنجرینیا
تناول کنند و وزن باد زهر و پنج هریک ۲ درم و لؤلؤ و کهربا و عود هر یک
سه درم و اشنه و سنبل هر یک نیم درم بکوبند و بعسل سرشته و
مثقالی تناول کنند و جند بیدستر نیم درم و تخم کرفس و رازیانه و
انیسون و نانخواه و سعتر و انجدان و خولنجان هر یک سه درم بکوبند و
مثقالی از آن بخورند و رحم را بغالیه و خلوق و روغن زنبق حقنه
کنند و اگر اسقاط بسبب ریحی غلیظ بود در رحم علامت آن انتفاخ عانه
و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و اشتها و تنافی از اطعمهٔ نفاخه بود علا
ج آن جلابی از رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنگبین تناول
کنند با ماء الاصول و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه و کبک و تیهو خورند
و وزن باد زهر و زنجبیل و حلتیت و جند بیدستر و مازو و طباشیر هر یک درمی

و زنجبیل ده درم و مسک دانگی بکوبند و با عسل بیامیزند و مثقالی تناول
کنند و قطن و عانه و قبل بروغن خیری و زنبق و ناردین چرب کنند
و شکر و نارجیل خورند و اگر اسقاط بسبب لاغری بود چنانچه از غذا او چیزی
زاید نماند که غذا جنین شود علاج آن تناول اغذیهٔ مسمنه بود مثل هریسه
و عصیده و روغن گاو و شکر و تن همچنین بروغن بنفشه بادام کنند و بعد از
غذا استحمام مفید بود و اگر بسبب احتباس حملت بود زیرا که آن غذای
جنین میشود و چون محتبس باشد غذا او نشود و مسقط شود علاج آن
استعمال مدرات باشد
بسبب فربهی زن و
صغر رحم و ضیق مسلک و ضعف قوت دافعه بود علاج آن جلابی از
مسکطرامشیع و پرسیاوشان و نبات تناول کنند و شکم و پشت
بروغن بنفشه و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو چرب کنند و با بونه
و شبت و … و مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند و در آن نشینند
و جند بیدستر و کندش و شونیز عطسه آرند و چون عطسه خواهد آمدن
بینی و دهن بگیرند تا قوت بر زور و چنین بیرون آید و سم الاسب
و استر و خر دود کنند و اگر به سبب هوای سرد یا برودتی بود که موجب
تکاثف رحم گردد بحمام گرم برند و در آب کشنک نشانند و اگر
بسبب حرارت هوا بود بروغن بنفشه و صندلین و گلاب شکم و پشت را

بمالند و آب

بمالند و آب انار و سیب با ترنجبین بیاشامند و اگر مقناطیس در دست چپ گیرد
یا ببندد بر ران راست بندد و آسان برآید و گویند که اگر … مقدار پوست
خیار شنبر بجوشانند و بیاشامند مفید بود
اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه بماند سعی کنند تا بیرون آید تا موجب هلاک
حامله نشود و علامت موت جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف
حامله سرد شود و نفس او متواتر بود علاج آن آنست که جلابی از مسکطرامشیع
و پرسیاوشان و ابهل هر یک سه درم و زرنباد و فودنه هر یک ۲ درم
نبات ده مثقال تناول کنند با قنه و جاوشیر و جند بیدستر و زهرهٔ گاو
متساوی بکوبند و یکدرم از آن با آب گرم بیاشامند و عطسه آرند بکندش
و شونیز چنانچه گفته شد و بینی و دهن بگیرند و ابهل و زراوند و تریاک
و حرف بکوبند و بزهرهٔ گاو بسرشند و استعمال بکنند و شحم الحنظل
و قسط و سداب خشک هر یک ۳ درم و یکدرم بکوبند و با زهرهٔ گاو بیامیزند
در ناف و عانه طلا کنند یا بر جاوشیر و سکبینج متساوی بکوبند و حب سازند
و ۳ درم از آن فرو برند و پوست مار و سم کبوتر دود کنند و اگر بدین تدبیر ها
بیرون نیاید دست ببرند بیرون آرند و باشد که جنین پاره پاره کرد و این
عمل خطرناک گردد
اگر خون نفاس بسته شود جلابی از تخم
کرفس و رازیانه و پرسیاوشان و مسکطرامشیع و نبات تناول کنند و استعمال

فرزجات کنند خایه بچه و در احتباس طمث درد رفته است

علتی بود

شبیه بحبل که از احتباس طمث حادث شود و علامت آن سقوط اشتها و تغیر لون بود و احساس حرکتی در شکم کنند بسبب انصباب ماده بادی غلیظ و فرق میان آن و حبل آن کنند که در حبل از وقت حرکت جنین حرکت محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن سوء هضم و قراقر بود با استسقاء طبلی نیز مشتبه شود و فرق بدان کنند که دو سوء خلق و حبس نفس باشد علامت استسقا نباشد علاج هر روز در حلابی از رازیانه و تخم کرفس کاشم و تخم کشوث و انیسون و کلفند تناول کنند و ماء الاصول مدام تناول نمایند سفوف تخم کرفس ده درم زیره درسم که خیسانیده ده درم نانخواه و زنجبیل و انیسون از هر یکی ۴ درم بکوبند و با مثل آن قند بیامیزند و ۲ درم تا ۳ درم تناول کنند و غذا از زیره باج و نخود آب با توابل خورند

علتی بود شبیه

بصرع و غشی و مبدا آن از رحم باشد بسبب آنکه منی در اوعیه خویش مجتمع شود بکیفیتی ردیه مستحیل گردد و از آن بخارات متصاعد گردد بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود و این علت مر زنان بیوه را باشد و اکثر زنان عزبه را حادث شود و علامت صفرت الوان اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صغر و تفاوت نبض و علیله احساس بخار کند که از عانه مرتفع شود علاج آن در وقت حدوث دلک قدمین و بستن ساقین و کرفتن بنجرین باشد و طلاب بر دماغ زنند و عطسه آورند و صیحه در کوش او افکنند و اشیاء طیبه ازنا و دو برداشتن و جنبانیدن

منتن مثل

منتن مثل نفط و کندش و فقنه و جند بیدستر و سیر و پیاز بخور نشانند و عنبر و مشک با روغن

بویا

یاسمین بیامیزند و فرج را بدان بیالایند و هر روز در حلابی از بادرنجبویه و از رازیانه و بیخ مهک و کلف بید ستاول کنند و غذا نخود آب با شیره مغز بادام خورند و طبیعت را بسنا و شکر نرم دارند و چون نظام شود ایارج فیقرا و تریه و صبر اسقوطری

نضج

هر یکی یک درم و حب النیل و غاریقون و انیسون هر یک نیم درم و شحم الحنظل و مقل و سکبینج هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشته و حب سازند و فرو برند و بار دیگر و حب ایارج نیز با مقل بکنند و بعد از نقیه مثرودیطوس و ماء الاصول تناول کنند و از بقول نواکه و اطعمه بارده احتراز نمایند و بوره و زیره بکوبند و بعسل امیخته بصوفه بر دارند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش در بخار سرف و حسک و شیح و ورق غار بجوشانند و در آن نشینند و ناف را بروغن نرگس و نارمشک تدهین کنند و اگر با آن احتباس طمث باشد فصد باسلیق یا صافن بکنند و در ادرار حیض سعی نمایند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک ۳ درم و تخم نعلم و زرنیخ هر یک ۲ درم بجوشانند و بر روغن بابونه و شبت هر یک پنج درم بیامیزند و در حمام را بدان حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد بغیر از تزویج نفع دیگر نکنند

دربیان بواسیر و معالجه آن

بواسیر زیادتی بود که در فم عروق مقعد حادث شود و آن بامثال توتول بود و از ثولول کویند یا شبیه بانکور سرخ بود و از اعنبی کویند یا مانند توت سیاه بود

و از اتوتی کویند و مجموع آن یا داخل شرج بود یا خارج شرج و از آن خون روان باشد و شاید که از آن خون نیاید علاج فصد باسلیق و صافن باشد

مجموع

و اکر خون از بواسیر نیاید مفتحات مثل بخور سداب و زهره گاو و آب پیاز و مقل و فتنه و روغن پسته زردالو و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و درد ساکن شود و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بکنند و اگر سیلان دم و تلیین طبیعت باشد قرص کهربا و رب سیب تناول کنند و غذا اسماق با انار دانه بامرغ و کبک خورند و بسد و کهربا و صوف سوخته و کهربا از هر یکی ۲ درم و هلیله سیاه و آمله هر یک پنج درم و تخم کندنا ۳ درم بکوبند و ده درم مقل با آب کندنا تر سته حل کنند و ادویه بدان سرشته و حب سازند و ۳ درم از آن بخورند اخر ط انیب کلنار حفت بلوط هلیله سیاه بلیله آمله هر یک پنج درم دانه مورد ۲ درم بکوبند و مقل پنج درم با آب ورق مورد حل کنند و ادویه بدان بسرشند و دو درم تناول کنند و اطریفل کبیر و اطریفل صغیر مفید بود و اگر وجع بغایت باشد اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و خبازی و تخم شبت بکوبند و بر روغن کل و بنفشه بسرشند و بر موضع بنهند یا ورق کرنب بجوشانند تا مهرا شود و بار روغن کل و سفیده بیضه و طسوج افیمون بهم بلیسانند تا مرهم شود و استعمال کنند و اگر خواهند که خشک شود پوست انار و حفت و بلوط و جوز سرو و کندر کوفته مجموع یکشبانروز در آب انکور بجوشانند

و در هاون بسایند

و در هاون بسایند و در موضع نهند و بمقل ازرق و کندر و اتنج و حرمل و پیخ کبر تبخیر کرده کنند و اکر برق سرو و سرایا دنجان و م و شحم الحنظل و پوست مار و مقل و پیاز و دو کندر بخور مرده کردد و بهترین علاج بواسیر آنست که قطع کنند یا داروی حار مثل فلفل فیون و دیگر ادویه بنهند تا منقطع شود و بعد از آن پیه بط و پیه مرغابی و مرغ و ساق گاو و کوهان شتر و روغن بنفشه و کتیرا و خطمی کوفته باهم امیخته مرهم سازند و استعمال کنند

اگر ورمی حار در غیر بواسیر مقعد را حادث شود علامت آن تب و حرقت موضع و وجع شدید بود علاج آن فصد کنند و عسل داجاص و نبات بجلاب سازند و غذا ابو ماش و جو با شیره مغز بادام خورند و بنفشه و خطمی و خبازی و عنب الثعلب بجوشانند و صافی کنند و با روغن کل و بنفشه بیامیزند و استعمال کنند یا سفیده بیضه و روغن کل و طسوج افیون باهم بیامیزند و بکار دارند یا سفیداجی پنج درم و کندر و مرداسنگ و زرنیخ و اقلیمیا فضه ۲ درم بسایند و با روغن کل و موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر نرم شود مراهم داخلیون بنهند

زدحی خبیثه باشد که در طرف معاء مستقیم حادث شود

و از آن صدید آید و اگر غیر نافذ بود بیفشارند تا اگر در و باشد بیرون آید و درم الاخوین و سرو و شیاف ماثنی و کلنار هر یک چهار درم و صبر و کندر و عنزروت هر یک سه درم و زنجار بسایند انگاه بر روغن بنفشه مرهم سازند

و بخار دارند و اگر ماند بی قطع باید که با آهن یا داروهای تیز و بعد از آن مرهمها ملحمه کنند
سبب یبوستی مفرط باکزنتش ثقل باشد بعد علاج آن
شراب بنفشه و ترنجبین با آب گرم بیاشامند و غذا نخود آب ماش با کدو و اسفاناج
خورند و طبیعت را نرم دارند و هر هفته شیاف نهند و مرهم مفاصل استعمال کنند یا مرغ
پیه و بط و بز و مغز ساق گاو با روغن بنفشه بیامیزند و بکار دارند و اگر با انتفاخ
وجع و التهاب باشد اسفیداج ارصاص هم یک درم و کافور دانگی با سفیده تخم مرغ
بزنند و طلا کنند یا آب عنب الثعلب و کاسنی و تخم خرفه و خطمی و جنازی [illegible] و بانکم و
کشم و در روغن بنفشه مرهم سازند و نهند و اگر از آن خون بسیار آید حابسات مرهم بکار دارند
آنست که ریح و غایطی اراده بیرون آید و حدوث آن
اگر سبب استرخاء عصب بود بواسطه برودت علاج آن جلابی از بابونه و مرزنجوش و بادیانه و نبات تناو
ل کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و قطنی با روغن قسط در مقعد مالند و شا
ف مرهم و دردی گل و تخم ترب بجوشانند و در آن نشینند و معاجین فالج استعمال کنند
اگر مقعد بسبب استرخاء بیرون آید علامت او آنست که چون [illegible] بر آن
نهند باز گردد علاج او آنست که جوز سرو و اقاقیا و جفت بلوط و مازو و قشور
کندر و صدف سوخته بکوبند و بر آن افشانند و غذا سماق خورند و از لبنیات
و حمام احتراز کنند
اگر فقره از فقرات پشت بیرون آید از موضع خویش اگر بخارج مایل شود آن را حدبه گویند
و اگر بداخل میل کنند

و اگر بداخل میل کنند آن را قعس خوانند و اگر بجانبی مایل شود التوا گویند و سبب آن ورمی
باشد که در عضلات فقار حادث شود و بواسطه ضغط فقره را از موضع خود زایل کند
و علامت آن تب دایم و وجع شدید و ثقل پشت و تشنگی و فقار [illegible] نار و قبض
عظیم بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و عنب الثعلب و ترنجبین و نبات
تناول کنند و غذا کشکاب جو خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا هفت
درم و بنفشه نیلوفر تخم کاسنی پنج مثقال هر یک سه درم عنب الثعلب پنج درم
ترنجبین خراشیده نیم کوفته یک درم خیار شنبر و ترنجبین هر یک پنج درم و چون وجع
ساکن شود و ورم زایل گردد گندم مقشر بیست درم ورق مرزنجوش پنج درم
بکوبند و بر موضع بخشند یا مقل ده درم با آب گرم حل کنند و پیه مرغ و بط و مغز
ساق گاو هر یک سی درم بگدازند و باهم بیامیزند و استعمال کنند و فقرا
ت بروغن قسط و ناردین بمالند
همین علت باشد که
یکی غلیظ حادث شود و علامت او آنست که با او تب و تشنگی نباشد و بعد از وجع
شدید پیدا شود علاج او آنست که هر روز جلابی از اسطوخودوس و از بادیانه و بیخ کبر
و کلکلانج تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و زیره و دارچینی خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان کنند یا باین حب سورنجان و تربد هر یک
مثقالی جرم اسقوطری دو درم حب النیل غاریقون افتیمون هر یک نیم درم
مقل مصطکی هر یک دانگی بکوبند و با آب کرفس سرشته حب سازند و این

یک شربت باشد صفت ماء الاصول بیخ رازیانه و بیخ کبر هر یک [illegible] بیست
درم بیخ کرفس و بیخ غافث هر یک ده درم تخم کرفس و رازیانه
و شبت و افتیمون هر یک پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بنیمه
آید پس صافی کنند و با عسل بقوام آرند و بده درم از آن تناول کنند و شبت و مرزنجوش
و تمام و بابونه و اکلیل الملک و خمیر را بجوشانند و در [illegible] پشت [illegible] ریزند و روغن
خروع در فقرات مالند یا زنجبیل چهار درم و خسک ده درم بجوشانند و روغن شیره
بر آن ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند و آن روغن بر پشت بمالند و اگر
این مرض بسبب ضربه یا سقطه باشد فقره را برفق باز بموضع خود برند و
قسط و کبر و سنبل و مر و کرنب و سلیخه متساوی بکوبند و با خمر طلا کنند
درد پشت اگر از کثرت بلغم و برودت مزاج حادث شود
علامت آن بیاض لون و قاروره و بطوء نبض و علامات غلبه بلغم بود و بعد از
خواب و امتلاء [illegible] و تناول فواکه و بقول بارده اشتداد کند و در مشی
و ریاضت ساکن شود علاج هر روز جلابی از اسطوخودوس و بیخ کبر و کلکلانج تناول
کنند و غذا نخود آب و شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج بمطبوخ سورنجان و حب
آن و حب [illegible] تنقیه کنند و قی عادت کنند و از تناول فواکه و امتلاء [illegible]
و جماع اجتناب نمایند و روغن قسط و خیری و بابونه در پشت بمالند و احیانا [illegible]
جوارش تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود منع سبب
و استعمال [illegible]

و استعمال [illegible] و حمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه و نرگس فرمایند و اگر بسبب عوارض
امراض کلیه بود علامت آن و معالجات آن گفته شده و گاه باشد که درد پشت
امتلاء عروق او بود علامت آن حمرت لون و حرارت و ثقل آن و وجع و تشنگی بود علاج
آن فصد باسلیق کنند و تناول آن جلابی از ریباس و عنب الثعلب و نبات با آب
انارین یا تمر هندی یا ریباس و غذا نخود آب ماش با شیره بادام و اسفاناج خورند
و در موضع بارد ساکن شود
و دوالی علتیست که عروق ساق و قدم فراخ شود و بیشتر پیکان و حمالان و پیاده
ایستادگان را حادث شود علامت آن ظهور رگها سبز باشد که در ساق و قدم آید
علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از عنب الثعلب و نبات و عناب و بیخ کبر
خورند و غذا نخود آب ماش و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون
و حب آن کنند و بعد از تنقیه این عرق [illegible] را فصد کنند و برفق بمالند تا باریک شود
و از ازار [illegible] آن بپیچند و محکم بر آن ببندند و از اغذیه غلیظه اجتناب
نمایند و پای را ریاضت نفرمایند
آن باشد که ساق و قدم بزرگ
شود و رنگ او متغیر شود و شبیه بپای فیل باشد و سبب آن ماده سوداوی بود که بساق
و قدم ریزد و علامت آن کمودت لون ساق و حرارت آن بود علاج آن فصد باسلیق
کنند و در [illegible] تنقیه کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند
یا باین حب قنطوریون باریک شحم الحنظل هر یک دانگی و نیم تربد

مثقالی و بعضی کتیرا و مصطکی هر یک دانگی بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب
سازند و بعد از تنقیه فصد باسلیق رگ کنند و بوره و آرد شیلم و خاکستر کرنب
با آب ترب بر ساق طلا کنند و ساق تا زانو بعصابه محکم بپیچند و از اغذیه
غلیظه و کثرت مشی و آویختن پای اجتناب نمایند و اگر بسبب مادهٔ
بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق باشد بی حرارت و کمودت
علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند
و غذا نخود آب بشیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از نضج سقیه بحب صبر و حب سور
نجان کنند و بقی مداومت نمایند و بعد از قی اطریفل صغیر تناول کنند و فلفل
و دارچینی و زنجبیل و کندر هر یک سه درم و دو دانگ و یا هر یک چهار درم
بکوبند و با مثل آن قند یا مویزنه دو مثقال تا سه مثقال میخورند و صبر و کندر
و اقاقیا و سرو و تخم اشبیت بکوبند و بسرکه بسرشند و بالای طلا کنند
و از اغذیهٔ غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز کنند

در بیان عرق النسا و نقرس

وجعی بود که از
مفصل ورک ابتدا کند و از جانب وحشی فخذ نزول کند و تا انگشتهای
پای رسد علاج آن هر روز جلابی از انیسون و تخم کرفس و رازیانه و
بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه
خورند و بعد از نضج سقیه بمطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر کنند
و بعد از تنقیه مرزنجوش و بابونه و ورق غار و اکلیل الملک هر یکده درم و تخم
اسفندان پنجدرم

اسفندان پنجدرم بکوبند و پنجدرم مقل در آب حل کنند و ادویه بدان بسرشند
و طلا کنند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و قنطوریون و بیخ کرفس و حاشا و سعتر
و چند قوقی بجوشانند و در آن نشینند و در حمام بر آن بیمنهند و با بیخ کرفس
و فودنه و عاقرقرحا هر یک ده درم و عصارهٔ قثاء الحمار و حب الغار هر یک
پنجدرم و بورهٔ ارمنی و قسط و حب الرشاد هر یکدرمی بکوبند و زفت دو درم
بروغن زیت بگدازند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و بقی مداومت
نمایند و اگر وجعی زایل نشود این حقنه استعمال کنند صفت آن سپوس
خشکدانه و خسک و سنا و شبت و بابونه و سداب هر یک هفت درم
قنطوریون باریک سه درم پوست بیخ کبر پنجدرم حلبه بزرک هر یک
چهار درم زیره سه درم خیار شنبر پانزده درم بوره نیمدرم آنگاه در روغن
زیت یا سوسن هر یکده درم و از معالجهٔ این مرض ملول نشوند و حقنه
و مسهل و قی مکرر بتنقیه کنند و بروغن قسط و ناردین و خیری تدهین کنند
و اگر متمادی شود داغ کنند

در بیان مفاصل

اما مفاصل المی باشد که
مفصلهاء دست و پای را حادث شود و نقرس مخصوص بانگشتهای
و کعب بود و سبب این اوجاع ضعف مفاصل بود و انصباب مواد بدان
و این مادهٔ تر و بتحلیل برود زیرا که عضو عصبانی و مادهٔ غلیظ باشد و علامت
مادهٔ دموی وجع و ضربان و حرارت ملمس و انتفاخ عضو بود علاج

فصد کنند از جانب مخالف و جلابی از عنب الثعلب و بنفشه و تخم کاشنی
و سپستان تناول کنند و غذا انبوه ماش با شیرهٔ مغز بادام خورند و اگر
تب باشد جوارش [illegible] و موضع وجع را بصندل و گلاب و لعاب تخم
سفید و سرکه و آب کشنیز و آب کاشنی و آب بستان افروز و خرفه
و لوت و خشخاش طلا کنند و تکمیل کنند بدین مطبوخ صفت آن
سنا مکی ده درم ورد و ورق گل پنجدرم عنب الثعلب بنفشه نیلوفر تخم
کاشنی تخم خیار بازیره و خطمی هر یک سه درم سورنجان دو درم هلیله
زرد و سیاه هر یک هفت درم مغز خیار شنبر پانزده درم ترنجبین
ده درم و اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل بیخ لفاح و خشخاش سیاه
و افیون و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و آب برف بدان ریزند و اگر
مادهٔ صفراوی بود علامت آن حرارت ملمس و صفرت لون و شدت
وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و صفرت قاروره بود علاج آن سکنجبین
[illegible] و جلاب از تخم کاشنی و بنفشه و عناب و سپستان
تناول کنند [illegible] انار و تمر هندی و ترنجبین و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه [illegible] بنفشه با این مطبوخ کنند صفت آن سنا
مکی بنفشه [illegible] تخم کاشنی هر یک پنجدرم عناب ده عدد
سپستان و آلو گیلی هر یک بیست عدد و تمر هندی و ترنجبین هر یکده درم
خیار شنبر پانزده درم

خیار شنبر پانزده درم و استعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو و سفیدهٔ
تخم مرغ و روغن گل و خطمی و عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش
و باید که تا وجع اشتداد نکنند و احتیاج عظیم بضمادات نیفتد استعمال
نکنند و در آن مبالغه ننمایند و چون وجع ساکن شود و حرارت ملمس باقی
بود آرد جو و باقلا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و صندل ضماد سازند و اگر ماده
بلغمی بود علامت آن سپیدی لون و غلظ قاروره و قلت وجع بود و مسخنات
تسکین باید کرد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و انیسون و
گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه و فلفل و زنجبیل و زعفران
خورند و بعد از نضج تام تلیین طبیعت بحب سورنجان یا حب شیطرج
یا این حب کنند صبر اسقوطری سورنجان تربد بروغن بادام چرب کرده
هر یکدرمی [illegible] ماهی زهره هر یک نیم درم شحم الحنظل دو دانگ نمک هندی
دانگی و نیم مقل مصطکی هر یکدانگی بکوبند و با آب کرفس بسرشند و حب سازند
حب شیطرج هلیله زرد و تربد هر یکدرمی ایارج فیقرا [illegible] شحم الحنظل انیسون
نانخواه تخم کرفس سکبینج مقل هر یک دانگ شیطرج و خردل زنجبیل [illegible]
هر یک نیمدرم مقل در آب گرم حل کنند و ادویه بکوبند و بدان بسرشند
و حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا [illegible]

که مادّه رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند بلکه بتدریج تصرف کنند و از فواکه
و آب سرد و جماع و امتلاء شب احتراز نمایند و زراوند و حب الغار
و جنطیانا هر یک ده درم و اشق و صبر و زیره هر یک پنج درم بکوبند
و ضماد سازند آخر برگ و بیخ و رشک و تخم شاه سفرم و سکنجه و
مغاث هر یک درم زنجبیل زعفران هر یک نیم درم نطول شبت و برنجاسف
مرزنجوش جاشا سعتر فودنه جند فوقی بجوشانند و در آن
نشینند و شرود بطوس و تریاق کبیر تناول کنند و ند هلیلن بروغنهاء
گرم تناول کنند و اگر مادّه سوداوی بود علامت آن صلابت و کمودت
و قشف جلد و قلت وجع و صلابت و بطوء نبض بود علاج هر روز جلابی از
بیخ مهک و کاوزبان و بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب
با شیرۀ خشکدانه خورند و بعد از نضج حب سورنجان یا حب شیطرج یا این
حب تنقیه کنند صفت آن هلیله زرد و سیاه و صبر اسقوطری و رازیانه هر یک
درمی فلفل دار فلفل و زنجبیل و خردل هر یک نیم درم شیطرج و نمک هندی و مقل
هر یک دانگی بکوبند و بآب کرفس سبز سرشند و این دو شربت باشد یا
تلیین باین مطبوخ کنند صفت آن سنا شاهتره هر یک هفت درم هلیله زرد و
سیاه و کابلی هر یک پنج درم فنطوریون باریک و بیخ مهک و بالنگو و کاوزبان
هر یک سه درم

هر یک سه درم مویز طایفی ده درم هلیله آمله اسطوخودوس هر یک چهار درم
غاریقون نیم درم سورنجان مثقالی بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد
افتیمون سه درم در خرقه کتان ببسته در آن اندازند تا دو سه جوش زنند
پس فرو گیرند و صافی کنند و ترنجبین و خیار شنبر هر یک ده درم
و ایارۀ فیقرا یکدرم در آن حل کرده بیاشامند و عاقرقرحا پنجدرم و
رق غار ده درم و قسط و مر و بورۀ ارمنی هر یک سه درم و حرف چهار درم
بکوبند و بروغن یاسمین طلا کنند و روغنهاء گرم و تخمها و مغزها می‌کنند
و اگر مادّۀ این مرض مرکب باشد علامت آن باشد که از اشیاء
بارده فقط و از حاره متاذّی شود و بعضی علامات مادّه حاره و بعضی علامات
بارده باشد و علاج آن بحسب مادّه مرکب باشد اگر مفاصل
صلب و بسته شود چنانچه حرکت نتوانند کرد هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه
و کاوزبان تناول کنند و غذا نخود آب و شیرۀ خشکدانه خورند و بعد از
نضج بمطبوخ هلیله و حب ایارج و کوره تنقیه کنند و موضع را بروغن کنجد و به موم
و لعاب حلبه و برگ و خطمی بمالند یا کنجد با آب مرزنجوش سحق کنند و طلاء
سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات و امتلاء شب و جماع و آب سرد
و تناول اشیاء بارده و استعمال آن احتراز نمایند و بقی مداومت نمایند و معجونات
و جوارشات حاره تناول کنند و گویند اگر روباهی یا کفتاری زنده در روغن

زیت بجوشانند و در آن نشینند مفید باشد و استعمال نطولات و ضمادات
از شبت و رازیانه و اکلیل الملک و جاشا و نمام و ورق غار و برنجاسف شاه سفرم

در بیان حمّی

بدانکه حمّی نافع است حرارت غریبه باشد که در
قلب مشتعل شود و از آنجا بواسطۀ شرایین منشعب گردد و جمیع بدن را گرم گرداند
و بسبب آن بافعال طبیعی لاحق شود و اجناس غالبه حمّی سه است حمّی یوم حمّی
دق حمّی عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر
حرارت اول تعلق بروح گیرد از آن حمّی یوم گویند و اگر منشبث باعضا شود
حمّی دق و اگر لاحق اخلاط شود حمّی عفن و بیان هر یک در سه باب گفته خواهد شد

در بیان حمّی یوم

و آن تبی باشد که اولا روح گرم باشد شود
پس از قلب و شرایین بجمیع اعضا منبعث گردد و آن تب از اسباب
بادیه منسخنه حادث شود مثل ملاقات آفتاب و آتش و تناول اشیاء
حاره و انفعالات بدنی و احتراز نفسانی و شاید که آن تب یکروز بیش
نباشد و باشد که تا سه روز بکشد و تا هفت روز نیز گفته اند اما آنچه از حرارت
آفتاب باشد علامت آن التهاب و تشنگی و حرارت ملمس و قشف جلد بود
علاج او آنست که در منازل بارده نشینند و جنبش نکنند و صندل و گلاب
ببویند و شربتی از تمر هندی یا ترنجبین و نبات هر یک ده درم یا سکنجبین
بیست درم با عرق بید و گلاب بیاشامند و غذا کشکاب با اسفاناج خورند
و تعلل بکاهو

و تعلل بکاهو و خیار و کدو و اجاص و امثال آن کنند و چون تب زایل شود بحمام روند
و روند و بدن را بروغن بنفشه و کدو چرب کنند و بسیار ننشینند و اگر بواسطه
تناول ادویۀ حاره باشد با شراب صرف علامت آن خشکی منخرین و زبان
و تشنگی و حرارت موضع کبد و سرخی روی و چشم و سرعت نبض و حمرت
قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاشنی و عناب و اجاص و نبات
بیاشامند یا آب انارین و نبات با شیرۀ تخم خیارین و سکنجبین و
تلیین طبیعت بنقوع فواکه کنند و شراب غوره و ریباس خورند و اگر
بسبب غمی مفرط باشد علامت آن حدت و ناریت بول و غلبه یبوست
و صغر نبض و زردی و غور چشم بود علاج آن ازالۀ غم کنند بهر حیله که باشد
و شربتی از شراب صندل و حماض با عرق بید بیاشامند و استعمال مشمومات
بارده کنند و اگر بسبب غلبۀ غضب بود علامت آن برافروختگی روی و سرخی چشم
و عظم نبض بود و باشد که با آن رعشه نیز باشد علاج آن شراب زرشک
و شراب صندل و لیمو و آب انارین و نبات هر کدام که خواهد تناول
کنند و غذا انار دانه با غوره خورند و از خشم احتراز کنند و اگر بسبب بیخوابی باشد
علامت آن ثقل و خفقان و مکرر بول باشد و صغر نبض و صفرۀ وجه بود علاج آن
شربتی از بنفشه و خشخاش و عرق گل و بید بیاشامند و غذا بجو با کدو و اسفاناج
خورند با شیرۀ بادام و روغن بنفشه و کدو در سر مالند و بنفشه و نرگس

وریحان ببویند واگر بسبب تعب باشد علامت آن تقدم سبب
ویبوست جلد بود واحساس خشکی وصفرت وضعف نبض وبول رقیق
یا می بود علاج آن تناول مرطبات کنند واستعمال آب ولند بین وحمام
بود واگر بسبب اسهال مفرط باشد حبس طبیعت کنند سفوف انار دانه
درب چنانکه گفته شده واگر بعد از غشی باشد علاج غشی کنند وتقویت
بشراب صندل وحماض وسیب وبه با عرق گل وبید وگاوزبان ویک
مثقال مفرح یاقوتی بخورند واگر بسبب حصافت جلد وانسداد مسام بود
که بواسطه قلت استحمام یا ملاقات غبار یا اغتسال باب سرد حادث
شود وموجب تعفن حرارت وتولد تب بود علامت آن عسر
واختلاف نبض وحمرت قاروره وتشنگی واضطراب بود علاج آن جلاب
از تخم کاشنی وعناب ونیلوفر وترنجبین ونبات بیاشامند وبعد از
فتورت حمام وتفریق مناسب بود اگر طبیعت مجتنب باشد منقوع
فواکه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند واگر علامات غلبه خون باشد فصد کنند
واگر تب از تخمه حادث شود قی کنند وطبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم دارند وبعد از
تنقیه استعمال استحمام کنند ومعده را بروغن مصطکی وروغن به بمالند واگر
بسبب خواب مفرط بود که موجب تحلل شود علامت آن بطوء وامتلاء واختلاف
نبض وغلظ قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاشنی وبنج مهک با نبات
وغذا ابنو ماش

وغذا ابنو ماش مقشر یا مغز بادام خورند واستحمام وتقلیل ماکول ومشروب
کنند واگر بسبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیرهٔ تخم توزک با آب خیار
کدو با سکنجبین ساده یا تمر هندی با نبات بخورند وغذا کشکاب با کدو
واگر بسبب زکام ونزله باشد شراب عناب وبنفشه ونیلوفر ونبات
بجلاب سازند وباز خورند واگر علامات غلبهٔ خون باشد بود فصد کنند
واگر طبیعت مجتنب باشد بنقوع فواکه تلیین کنند یا ترنجبین ومربای بنفشه
وان تبی باشد که حرارت با عضا علی الخصوص

در بیان حمی دق

قلب متشبث گردد وموجب افناء رطوبت شود ومراتب اولیه است
زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوبات شود که در عروق صغار موجود است از ا
مرتبه اولی گویند واگر این رطوبات را افنا کند ومتشبث برطوبات شود
که در اعضا بمنزله طل است از ام رتبه ثانی گویند واگر این رطوبات نیز فانی گردد
ولاحق رطوبات شود که التیام اعضا بدان باشد از ام رتبه ثالثه گویند وحمی دق
اکثر بعد از حمی یوم وحمی عفن وحمی اورام واسهال وخطاء طبیب وجماع مفرط
حادث شود وابتدا کمتر واقع وعلامات او آنست که نبض ضعیف وباریک وصلب
متواتر شود وحرارت اشتداد نمایند واضطراب وکرب نباشد وچون غذا تناو
ل کند حرارت اشتداد نماید ونبض قوی شود وچون از ابتدا تجاوز کند نحول
ونهوکت بدن وتقشف جلد وجفاف پوست شکم وکردن ظاهر شود وتاریکی روی

واعضا زایل شود وسر بینی وروی وگردن باریک شود وگوش کوچک گردد و
در بول ومنی باشد امید بر توان داشت اما در ابتدا علاج پذیر باشد وعلاج او
آنست که در مساکن بارده ومهب شمال وکنار نهرهای روان مسکن سازند
وبر ورق بید وکدو ونیلوفر وبنفشه وگلاب وکافور پیش خود نهند ودر تبرید وترطیب
کوشند وهر روز شربتی از شراب عناب وخشخاش وصندل
با شیرهٔ تخم خرفه با آب خیار کدو با نبات خورند وغذا جو آب با سفناج
وکدو وفروج کوچک وماهی تازه خورند وسرطان وبزغاله مفید بود وتدهین
سین بروغن بنفشه وکدو کنند واز بقول کاهو وکاشنی وتوزک وخیار
واز فواکه انار عذب وشفتالو وسیب وامرود واجاص وزردالو وخربزه
وانگور خورند وسینه وجگر بصندل وگلاب وآب بستان افروز
طلا کنند واز جماع وعوارض نفسانی واز اشیاء حاره ومجففات
احتراز نمایند وسعی نمایند که بهر حیله که باشد بخواب روند و
بحمام معتدل رفتن مفید بود وبا آب بنفشه ونیلوفر وبرگ بید و
کدو بدن شستن مفید بود واحیانا مفرح بارد تناول کنند واگر
این تب بواسطهٔ سهر مفرط حادث شده باشد شراب خشخاش
وبنفشه ولعاب بهدانه وعرق گل وبید خورند واستحمام وتدهین
مکرر کنند واگر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت بقرص طباشیر
درب به کنند

ورب به کنند واین قرص نیز مفید بود صفت گل ارمنی شاهبلوط هر یک
۴ درم وورق گل تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یک درمی کهربا وداو
ته مورد هر یک سه درم مغز تخم خیار کدو وتخم خرفه بکوبه بریان کرده
هر یک نیم درم کافور یک درم نشاسته ۲ درم مجموع بکوبند وبا آب به سرشند
ومثقالی تناول کنند باید که مدقوق را از هوای گرم واز هوای نجاست
سرد محافظت کنند وتقویت قلب وکبد ومعده بکنند وبراحت
ولعب ولهو مایل گردانند واوازهای خوش ونغمهای لذیذه وحکایا
ت ملیحه وامثال آن استماع کنند واز حزن وغضب وجوع وعطش
نگاه دارند وقرص کافور تناول کنند صفت طباشیر ورق گل صندل
سفید رب السوس هر یک ۳ درم تخم خیارین وکدو وبه دانه ج
مجموع مقشر هر یک نیم درم صمغ عربی نشاسته وکثیرا هر یک ۲ درم
تخم توزک یک درم کافور نیم درم بکوبند وبا لعاب بهدانه سرشند وقرص
سازند ویک مثقال بخورند وچون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور
با شیر زنان وشیر خر بدهند وبدفعات اندک اندک غذا خورند واگر
گوشت مرغ وکبک ودراج وسیب وبه وامرود وکاشنی ونعناع در قرع
وانبیق نهند وعرق آن بگیرند وهر روز ۲ درم از آن تناول کنند

پیوستی بود که بر مزاج غالب شود حرارتی واکثر

تخم

در بیان دق مشایخ

مشایخ را واقع گردد و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات بافراط
حادث شود و علامات آن و بول و قشف جلد بود و التهاب و اشتغال نباشد
و ملمس سرد بود علاج آن سکنجبین و ترطیب بود بمثل شراب کاو زبان
و شراب انار عذب و شراب سیب و اغذیه کثیرة الغذا مثل هریسه
مرغ و بط و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و حلاوه شکر و شیر و شکر
و استعمال حمام معتدله و حقنهای مسمنه و مشمومات معتدله مثل عنبر و لا
دن و یاسمین و نرگس و سوسن و ندمین بروغن بنفشه و بادام و پیه مرغ
کنند
وان عبارت از تبی باشد که حرا
عفن
وربیان حمی
رت اول لاحق اخلاط شود و از آن گرم کنند و آن سخونت بقلب و روح متادی
گردد پس بسایر اعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط میشود خالی نیست که از آ
متعفن میگرداند یا نه اگر نمیگرداند از اسو یوخس گویند و آن از غلیان د
سخونت خون حادث شود و اگر متعفن میگرداند بینم که تعفن او در خارج
عروق است یا داخل عروق است اگر داخل عروق است از آن حمیات لازمه متو
لد شود و اقسام آن چهار است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا
بود محرقه و اگر بلغم بود شقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق
بود مثل کبد و معده و طحال و مراره از آن حمیات دایره متولد شود زیرا
که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت تب تحلیل برود
وتب زایل گردد

وتب زایل گردد تا آنگاه که ماده با آن جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند
و اگر بلغم بود بلغمی نامند و اگر سودا بود از ربع گویند و تعفن دم در خارج عروق
در اورام بود و آن تب عرضی باشد و این حمیات مفرده باشد
ترکیب آن یا از اجناس متباعد بود چون ترکیب حمی دق و حمی خلطی
یا از اجناس متقاربه همچو ترکیب حمی صفراوی و حمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع
جنس واحد بود همچون ترکیب غب لازمه با غب دایره یا ترکیب آن از اصناف
نوع بود واحد همچو ترکیب دو ربع و دو غب و میان هر یک گفته شود انشاء
الله تعالی و بدانکه عفونت بسبب غذای ردی الجوهر باشد یا غذایی
که مستحیل بدمی صالح نشود مثل ماست و خیار و یا غذایی که اجزا آن حاصل شود مستعد
قبول عفونت باشد مثل فواکه یا عفونت بسبب کثرت و ازدحام خلط حادث
شود
تبی باشد که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث
شود و آن سه صنف است اول متزایده یعنی هر روز که باشد زاید شود بسبب
آنکه مقدار دم و رطوبت او بسیار بود و عفونت زاید از تحلیل باشد و این بدترین ا
صناف او باشد دوم متناقصه و او آنست که هر روز زاید نقصان پذیرد بسبب آنکه
تحلیل از تعفن زاید بود سیوم واقفه و او بیک حال بود نه زاید شود و نه کم بسبب
تساوی تعفن و تحلیل باشد که این تب محرقه و سرسام مشتعل شود و اگر
درین تب شراب سیاه و سبز بر بدن ظاهر شود دلیل بد باشد و علامت

حمی مطبقه حمرت رجه و عین و انتفاخ عروق و ضیق نفس و حمرت و غلظ قاروره و
عظم و سرعت و امتلاء نبض بود و با این تب قشعریره نباشد و اشتداد بطریق
غب نکند علاج از روز اول تا سیوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب
قوت و احتیاج شاید و اگرچه بدفعات انگشت بر دو نهند فرو رود و زمانی
همچنان باند علاج آن هر روز جلابی از بنج مهک و رازیانه و گلنگبین تناول کنند
و غذا نخود آب باشیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند و حب
ایاره و معجون خیار چنبر و مسهلات بلغم و بوره ارمنی و نمک و زیت و سرکه بر
ورم طلا کنند و کعک در باد در سرکه جوشانند و ضماد سازند یا افسنتین و صبر با سرکه
طلا کنند و سعد و سرگین زعفران و مازو نیز مفید بود
ورمی غلیظ بود که
از اخلاط می باشد و از عضو خارج بود و مقدار آن از نخودی تا بطیخی می باشد علاج آن
تنقیه بدن باشد بحب ایاره و ایارج لوغاذیا و استعمال مرهم داخلیون و اگر
تحلیل نرود بشگافند یا ادویه مفرحه مثل فلدیون و دیگر بر وی نهند و چون
منفجر شود کیسه که غلاف اوست بمقراض بیرون آرند و مرهمهای مدمله بکار دارند
ورمی سوداوی بود و علامت او آنست که در ابتدا کوچک بود و هر
روز که اید بزرگتر شود و سیاست بود اندک حرارتی در ملمس آن محسوس
شود و در عروق سبز و سرخ مثل رشت و پای سرطان ظاهر شود علاج
آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن کنند از سودا بمطبوخ افتیمون و غاریقون و این
حب نیز مفید بود

حب نیز مفید بود صفت افتیمون یکدرم بسفایج اسطوخودوس هر یکدرم
و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک درمی نمک نفطی و انکی غاریقون نیم درم
مجموع کوفته با بیت کرده سرشته و حب سازند و در اول حدوث
این مرض رادعات استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل
و خیری با توتیا مغسول و مرهم داخلیون و اگر صلب باشد و او دویه در آن
اثر نکند طمع از آن قطع کنند و اگر منفجر شود توتیای شکسته و طین مختوم
و گل ارمنی و ورق گل بتساوی بکوبند و با روغن گل بر آن نهند یا سرطان
نهری بگیرند و بشگافند و بر آن نهند یا سرطان بسوزانند و با روغن گل بر
آن نهند و اگر این ورم زخم را حادث شود و او را طمث سعی نمایند
ورمی باشد مشابه بسلع اما او با گوشت آمیخته باشد و منعقد و صلب
تر از سلع بود و بیشتر در گردن واقع شود علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم
و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظ و ادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون یا با
آرد جو و ترمس با بول کودکان یا آرد باقلا و آرد جو هر یک ده درم و ایرسا
و زفت و شمع و پیه بط هر یک ده درم ضماد سازند و اگر بتحلیل نرود بشگافند
و بعد از آن ادویه ملحمه بکار دارند
اشنه کرسنه هر یک هفت درم قشار
الحار و ورق غار بازرد چوبه هر یک سه درم علک بطم ده درم بکوبند و با بول
کودک استعمال کنند
پیه خوک و ابهل و بول شتر

ضماد کنند و نوعی از خنازیر هست که بر پوست تنک ظاهر نباشد و این بدترین خنازیر
بود و علاج آن قطع باشد اما باید که باحتیاط قطع کنند تا عروق و شرایین منقطع نشود
و بعد از قطع اگر بقیتی بماند غلد فیون استعمال کنند و بعد از آن ادویه ملحمه بکار دارند
ازاسقیروس گویند از ماده سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود یا از ورمها
حار که استعمال مبردات بافراط کرده باشند و ماده منحجر شده علامت آن صلابت
ورم و عدم وجع باشد و لون او همچون لون بدن باشد اما آنچه از ماده سودا باشد
لون او همچون اسرب باشد علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال
محللات مثل پیه مرغ و بط و خروس و روباه و مغناطیس کاو و مقل و اسنه
و روغن بابونه و خیری   بزرگ و مرور شک و خطمی هر یکی ده درم حلبه تخم یک درم
انجیر با عود باهم بکوبند و نهند   مقل اشق جاوشیر پیه شیر و روباه
باهم بکوبند و استعمال کنند   ازادشید گویند و فرق میان او و سلع
آنست که او در میان عضو باشد و از اخلاقی نباشد علاج تنقیه بدن باشد
از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال کنند و بعضی آنرا بکوبند و قطعه اسرب
بر آن بندند و اگر کوچک باشد بفشارند تا آنچه در وی باشد بیرون آید پس اسرب
بر و بندند و اگر در پس گوش باشد آنرا آهو خیلا گویند و آنرا بخاکستر حلزون و پیه بی
نمک طلا کنند   ورمی بود که در اعضای غددی مثل خصیه و ثدی و بغل و بن ران
واقع شود و حدوث آن از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ آن
متغیر گرداند

متغیر گرداند و باشد که از آن صدید و دم متعفن نشیح شود و علامت آن قی و غثیان
و غشی و خفقان بود هر چه رنگ او سبز و سیاه بود قتال بود و درین ورم فصد نکنند
و تقویت قلب بمثل شراب حماض و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری بود و غذا
عدس و سماق که خورند و در حوالی خود برف و یخ و برگ بید و بنفشه و گل بستان افروز
بنهند و در مواضع بارده ساکن شوند و صندل و گلاب و کافور ببویند و بر سینه طلا
کنند ۲ اما اگر آن موضع حجامت کنند و ماده جذب کند و بعد از آن باب گرم بشویند
مناسب باشد   ورمی رخو بود و علامت او آنست که همچون خیکی پرباد بود و چون
انگشت بر و نهند فرو رود و در زمان بحال اول رود و محسوس گردد که در و مده
نیست و اگر بزرگ باشد چون دست بر و نهند زنند آواز کند علاج او ضماد
از تخم کاشنی و سداب و رازیانه و گلقند یا نبات تناول کنند و غذا نخود آب
با شیره خشکدانه خورند و قوابل در آن کنند و مجمره بر آن موضع نهند یا شرط و روغن
بابونه و سداب در آن بمالند با تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک ده درم بکوبند
و صافی کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن باقی بماند و
استعمال کنند
    دبیله ورمی باشد بزرگ و لون او همچو لون بدن بود و صلب
باشد و با آن وجعی نباشد و در و مواد خشیه غریبه جمع شده باشد و خراج آنست
که در مده جمع شده باشد از اورام و با آن حرقت و حرارت باشد علاج آن تلیین طبیعت
کنند و استفراغ خلطی که غالب باشد و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از

نضج منفجر گرداند و مواد ردیه بیرون کنند و بعد از آن مرهمهای مدمله بکار دارند و
گویند اگر بیخ نرگس با عسل طلا کنند یا داخلیون با لعاب خردل منفجر گردد
بثرها همچون اورام بود و بعضی دموی بود همچون شرا و
دمامیل بعضی صفراوی بود همچون نمله و حمره و بعضی بلغمی بود همچون شرا و بعضی
سوداوی بود همچون جرب و ثؤلول   بثره بزرگ باشد و ماده آن دمی باشد
که با آن رطوبتی فاسده آمیخته باشد و از زیادهٔ هضم و کثرت تناول گوشت و شیرینی
متولد شود و بدترین او آنست که در غور باشد علاج آن فصد کنند و تنقیه بمطبوخ
فواکه یا مطبوخ هلیله و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و علاج آن همچون
علاج اورام کنند   شوره بهن باشد که مایل بحمره باشد و حکاک و ملتهب
باشد و دفعتا حادث شود و سبب آن بخاری بود که از دم مراری یا بلغم بورقی
برخیزد و آنچه دموی باشد سرخ تر و گرم تر باشد و در روز اشتداد کند
و آنچه بلغمی بود در شب حادث شود و در شب اشتداد کند علاج دموی فصد
باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله کنند و در بلغم
به تلیین اکتفا نمایند و فصد نکنند و بدن را باب گرم و سبوس و سرکه
و گلاب بشویند   شوره حینید باشد خرد که در شب حادث
شود و با آن خارش عظیم باشد علاج آن فصد کنند و بحمام روند و اندام به
سبوس و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد تلیین کنند
نمله بثور ریز است

نمله بثوری است صفراوی و تیزیج بهن شود و به یکدیگر متصل گردد
و مایل باشد بصفرا اما جاورسیه بثوری باشد شبیه بجاورس و اصل
آن سرخ و سر آن سفید و خارش و سوزش عظیم بود و علاج هر دو   و با آن
تنقیه کنند از صفرا و روباه ترنگبین و حضض و عدس و اقاقیا و صندل
با آب کاشنی یا آب روباه ترنگبین طلا کنند و اگر متقرح گردد و متماوی شود قرص
اندروخورون طلا کنند صفت مازو کندر شب یمانی و هر یکی ۳ درم قلقدیس
و زراوند ده درم بکوبند و بشراب بسرشند و قرص سازند کنند و خشک
سازند و بوقت حاجت بگلاب بسایند و طلا کنند مرهمی مفید مازو
سبز و مرداسنگ زرد چوبه گلنار زراوند طویل قیلیل بکوبند و با موم روغن
بیامیزند و استعمال کنند   شوره حینید بهن باشد که بغایت سرخ
بود و با آن سوزش و المی عظیم باشد و ماده آن صفرا بود با دمی رقیق آ
میخته باشد علاج آن تنقیه بدن باید کنند از صفرا و محجمه بر موضع نهند بشرط
عمیق تا مواد مستفرغ شود و باقی علاج آن همچون علاج نمله باشد
بثره چند باشد که حادث شود و زود خشک گردد و با آن حکه و حرقه بود و در
اندرون او آبی تنک باشد و در ابتدا ظهور آن خطهای سرخ طاوسی
مانند زبانه آتش باشد علاج آن حضض و کافور با لعاب بنگو ضماد سازند و
مازو و فوفل نیز با سرکه مفید بود و از حلاوی و گوشت احتراز نمایند

آبله چند باشد که در اندرون او خونی با آبی تنک باشد و آن از غلیان
دم حادث شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن و دم را تسکین کنند شراب
عناب و نیلوفر و اغذیه بارده مثل عدس و سرکه و تمر هندی و انار خورند
و تقطر را منفجر گردانند تا آنچه در او باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج و مرداسنگ
نهند و اگر دیر خشک شود مرهم تقطار استعمال کنند

بثره باشد
که حادث شود و شکافته گردد و از او همچون رگی بیرون آید و گاه باشد که بآن
احساس حرکتی همچون حرکت کرم کنند و بعضی گویند که آن خود کرم باشد
و بتدریج دراز گردد و اگر بکشند بگسلد و آن بغایت بد باشد و بیشتر در ساق
و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه و مصر و خراسان و طبس و لار بسیار باشد
و سبب آن فضلاتی باشد که در عروق جمع شود و بواسطه حرارت متعفن گردد
و طبیعت او را بدین طریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق کنند یا صافن
و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه تناول اطریفل
و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا از صندل و کافور و صبر طلا کنند
و چون بیرون آید بقطعه اسرب ببندند و هر چند دراز میشود با سرب
می پیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود و در آن زمان بآب گرم و روغن نرگس
و بنفشه و لعاب بنکو طلا کنند تا بآسانی بیرون آید و خاکستر نی سه درم مرداسنج
پنج درم با موم و روغن بیامیزند و بمالند و اگر بگسلد بشکافند و آنچه
باقی باشد

باقی باشد بیرون آرند و بعد از آن مرهم مدمله بکار دارند

زرده
باشد که در روی و سر حادث شود و در ابتدا بثرات متفرقه باشد و متقرح و
خشک ریشه گردد و اکثر صبیان را واقع شود و آنچه از و صدید آید از آن بثر بنج گویند
علاج آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال و عرق ماقوق مناسب باشد و الا
حجامت کنند از پس سر و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و شاهتره بکنند و از گوشت و
شیرینی احتراز کنند و بادام تلخ و زردچوبه هر یک ۳ درم بکوبند و پنج درم مقل
در خل خمر حل کنند و همه با هم بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت بآب
کاشنی و روغن گل بسایند و طلا کنند و بازراوند طویل و گلنار و زرنیخ و اقاقیا بکوبند
و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و عروق و پوست انار و مرداسنگ و حنا زرد
مفید بود و آنچه خشک باشد و بدان ابحو پوستی سفید از ماده سوداء بود روغن
بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند و بدن را بار روغن کند و در اسفناج بمالند
و اگر غلیظ و صلب باشد با ستره بخراشند و علق بر آن نهند و صبر و مرداسنگ
با روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا فلفل و فیون با سرکه طلا کنند و نوعی از سعفه
هست که از اسهد گویند و در آن سوراخها باشد که در آن چیزی همچون شهد ظاهر
بود علاج آن تنقیه بدن کنند و زنجار و عسل طلا کنند و نوعی دیگر است که از آن
رطوبتی همچون عساله گوشت آید علاج او آنست که محجمه بر و نهند تا آنچه در و باشد
بیرون آید و گل ارمنی و مرداسنگ و روغن گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر

هست که بغایت سرخ باشد بحدی که بسیاهی زند کاغذ سوخته و انزروت هر یک ۳ درم کبریت یک درم بکوبند و با خل خمر طلا کنند و سعفه که در روی
حادث شود گل ارمنی و کافور و زعفران با گلاب و خل خمر طلا کنند

بثره صغیر است که بغایت صلب بود و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود
از بلغم یا سودا و علاج تنقیه بدن کنند بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و پشک
بز با سرکه طلا کنند یا شیره انجیر خام یا بنجنگشت با سرکه و از آن با آهن
قطع نکنند اگر خواهند که قطع کنند فلفل و فیون و دیک بر و یک نهند یا اشنان
سبز و زهره گاو و زنجار و شحم الحنظل و نوشادر و آهک آب زده بسایند و
بآب اشنان طلا کنند و نوعی دیگر است که از اعدسی گویند و رنگ آن
سرخ باشد و اکثر در روی و پیشانی ظاهر شود و از ابورق گل مورد و آب
شونیز طلا کنند یا صمغ بطم و صمغ الو و کندش و کبریت و بوره با سرکه
طلا کنند

بثره باشد که متقرح گردد و خشک ریشه شود و از آن صدید آید
علاج تنقیه بدن کنند و از گل ارمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار
و خردل و مویزج و زرنیخ متساوی بکوبند و با عسل و زیت و سرکه طلا کنند

بثره خنثی باشد که در اعضا ظاهر شود و منهدم گردد و رنگ آن
سیاه باشد یا سرخی تیره و بر روی آن پوستی همچون فلس باشد علاج
آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظه و از اهلیله زرد
وصمغ الو و صبر

و صمغ الو و صبر و سرکه و روغن گل طلا کنند یا علک بطم و صمغ الو و کبریت
با روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند و یا پیه مرغ و بطا بروغن بنفشه
بمالند یا مورد و مغاث با سرکه طلا کنند و در ابتدا اجرک و ندان صادم
و روغن گندم و کندر مفید بود و چون مزمن شود قردمانا و مویزج هر یک ده
درم و ایرسا و کبریت زرد هر یک پنج درم نخود و پشک بز هر یک ۶ درم بکوبند
و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و اطعمه غلیظ احتراز نمایند

بثره باشد
که از اخلاط محترقه حادث شود و اکثر در روی بود علاج آن تنقیه بدن کنند و از
اشیاء حاره حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا با آهن بخراشند تا از
آن خون آید پس مرهم ملحمه نهند

شرا الی بود که با آن حکه و سوزشی
باشد و آن از سودا و بلغم مالح و اخلاط محترقه حادث شود بعضی خشک
باشد و امتداد نماید و بعضی تر باشد و از آن صدید آید علاج آن فصد کنند
هر روز جلابی از عناب و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و بیخ بهک و
نبات خورند و غذا ماش و نخود و مغز بادام خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ
هلیله یا صبر و تربد یا شاهتره با این مطبوخ سنا هفت درم پوست هلیله
زرد پنج درم مویز طایفی ده درم شاهتره و دسته بنفشه و نیلوفر هر یک ۳ درم
افسنتین یک درم آلوی سیاه و گیلی هر یک ۲ عدد و عناب ده عدد و سپستان
سی عدد بجوشانند و چون وقت فرو کردن شود گل سرخ افتیمون سه درم

در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا بجوشد پس صافی کنند و ده درم خیار
چنبر و ترنجبین پانجده درم بر سر آن کنند و بیاشامند و شاهتره
با هلیله زرد و ماء الجبن یا افتیمون مراین را مفید بود و حب شاهتره نیز نافع
مفید افتد صفت هلیله زرد و سیاه و کابلی و تخم شاهتره و صبر اسقوطری
هر یک درمی سقمونیا بریان نیم دانگ مقل دانگی بکوبند و به آب شاهتره حب
زنند و بعد از تنقیه جرب را با دویه مجففه طلا کنند — کبریت زرد پنج درم
مویزج زرد ماما هر یک ۲ درم با سرکه طلا کنند — زیبق مقتول
خرزهره قسط اقلیمیا خصص کندش متساوی بکوبند و با روغن گل و سرکه
طلا و بوره مغسول کبریت کندش خرزهره قسط حنا زراوند میعه سائله بکو
بند با روغن گل و ماست و سرکه طلا کنند در حمام و بعد از آن آبی که در آن
ورق گل و سوسن جوشانیده باشند بشویند و بعد از آن بصندل و گلاب
بمالند و اگر جرب خشک باشد هر روز استحمام کنند و تدهین بروغن
بنفشه و کدو و کندر و بادام تلخ و مر و سنا و مرداسنگ هر یکی درم کنجد
پنج درم بکوبند و با روغن گل و خل خمر طلا کنند — بسبب بخارات
حاره و اخلاط مراری لذاعه حارت شود علاج آن فصد کنند و نقوع فواکه با
تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا بمالند و
گلاب و خل خمر و آب سلق و خباری در اعضا می مالند و اگر بسبب
اخلاط باشد

اخلاط باشد اسهال طبیعت کنند و اگر بخارات باشد که تحت الجلد متعفن
شود علامت آن نتن رایحه بدن باشد و درین نوع استحمام با آب
دریا و آب شور مفید بود و بول کودکان در اندام مالند مفید بود و مغز
بادام و تخم خشخاش بکوبند و با سرکه بمالند و مشایخ را بواسطه ضعف و تولد
بلغم مالح حارث شود علاج آن مداومت استحمام و تدهین باشد
در جراحات و قروح — تفرق اتصالی باشد که بلحم را حادث شود علاج
او آنست که از از غبار و روغن و موی و امثال آن نگاه دارند تا چیزی در آن نه
یفتد که مانع التحام باشد و از آنچنان ببندند که بکدیگر متصل گردد و اگر
متصل نشود و بباید دوختن و اگر جراحت غایر باشد ذرورات مجبله مخففه
استعمال کنند مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و ایرسا و توتیا
و اگر در آن صدید و وسخ باشد این ادویه بعسل سرشته کنند و استعمال کنند
و پنبه کهنه در آن کنند تا از چرک پاک شود آنگاه دارو و مرهمها استعمال کنند
که گوشت بر رویاند کندر انزروت ایرسا هر یک دو درم
مرداسنگ سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند
که گوشت بر رویاند خون سیاوشان انزروت زعفران بکوبند
و در آن ریزند و جراحت مرکب آنست که با ورم و کسر و قطع عرق و عصب
و الم و امثال آن باشد و علاج آن فصد با سلیق باشد و تناول شربتی

از تمر هندی یا آب انار ترش یا نقوع فواکه و اگر با کسر استخوان بود ضماد جبر
استعمال کنند و اگر با ورم باشد حوالی آن به آب کشنیز و روباه تربک
و سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد مرهم زنجار بر آن نهند
تا بیندازند — جراحتی که بر عصب واقع شود و اگر بطول باشد اسلم
باشد و علاج او آنست که از هوای سرد و آب سرد نگاه دارند و از روغن
زیت می مالند و ببندند تا سه روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن و بعد از
آن فرفیون و زیت و شمع بر مرهم سازند و بنهند و اگر متورم باشد
قلقدیس یک درم زاج نیم درم توبال مس ده درم مر پنج درم کندر
هشت درم زفت سی درم با یک رطل سرکه سحق کنند و سی درم
شمع با آن ضم کنند و در دیگ سنگی مرهم بسازند و استعمال کنند
و ادویه بارده قطعا بکار ندارند و اگر آن جراحت موجب تشنج شود
عصب را قطع کنند تا متأذی بدماغ نشود و بر روغن داغ کنند و تقطرات
بروغن بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند و اگر بر سر جراحتی
واقع شود و منجر به غشا و دماغ رسد علاج او آنست که صوف زیت بپالایند
و بر آن نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن شود و بعد از آن ذرورات
استعمال کنند
جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود علا
ج آنست که خرقه بسرکه و گلاب بپالایند و در جراحت افکنند و اطراف
جراحت بمبردات

جراحت بمبردات قویه طلا کنند و مازو بسوزانند و بخل خمر طلا کنند آتش آنرا
بنشانند و بسایند و بر جراحت افشانند یا سنگ گچ که آنرا جبسین گویند و غبار
آسیا با سفیده بیضه بیامیزند و پشم خرگوش بدان آلوده کنند و بدان
بنهند و ببندند — که بسبب جراحات و جراحات متقیحه حادث شود
و چیزی که از قرحه آید اگر تنک بود از اصدید گویند و اگر غلیظ بود از او وسخ گویند علاج او آنست
که اگر وسخ و قیح بسیار بود تلیین طبیعت کنند بحسب خلط و قوت و حاجت و از کثرت
غذا و اطعمه مرطبه احتراز کنند و ادویه مجلیه و مجففه مثل مرداسنگ و زرد چوبه و
ورق [illegible] و پوست انار و گلنار و دم [illegible] و مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضای
صلب باشد ذرور از صبر و مر و کندر و خون سیاوشان استعمال کنند و مرهم
مرداسنگ بکار دارند اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدو رسانند
قرحه باشد که کهنه شده باشد و اندمال نپذیرد و از اعوز باشد و قعر
آن فراخ باشد و گوشت آن سفید و سخت باشد و دایما رطوبات از او روان
باشد علاج او آنست که پنبه کهنه بشراب تر کنند و بر روی و اصفر بپالایند و در
آن کنند یا بگلاب و خاکستر بر شویند و اگر مفید نبود بشکافند و گوشتهای ردی را
زایل کنند بروغن یا آهن یا داروهای اکال یا داغ کنند
در کسر و خلع و حرق و مانند آن — تفرق اتصالی بود که عظم را حادث
شود علاج آن اولا فصد و تلیین طبیعت کنند و عظم را محکم ببندند و اگر از بستن

خارش پیدا شود بکشایند واب گرم بدان ریزند و عصابه بسرکه و گلاب
ترکنند و بدان نهند و ببندند و چون دو سه روز بگذرد و ورم نباشد
مغاث و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بدان طلا کنند و اغذیه از جهت مثل هریسه
و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورمی باشد صندل و اب
کاشنی و اب کشنیز طلا کنند و ببندند و اگر از ان خون آید کندر و سه و خون
سیاوشان بکوبند و بر آن افشانند و اگر استخوان پاره شده باشد
و از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل بگوشت باشد نیک
بازبجای نهند و ببندند و معالجات جراحت بجای ارند النت
که مفصل از جای خود بیرون آید علامت او انست که مفصل از هیئات
بگردد و حرکتی که او را ببایستی نتوانند که علاج او انست که مفصل برفق
بازبجای خود برند و بعد از ان تسکین وجع و ازاله ورم کنند
انست که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات
نباشد بلکه بعضی حرکات توان کرد الم است که عارض عظم شود با
انکه مفرق اتصالی حادث شود علاج هم انست که عضو را برفق بمالند
و اگر از جای رفته باشد بازبجای نهند و مورد و مغاث و خطمی سحق
کنند و با زرده تخم مرغ طلا کنند یا ورق گز و مورد و سرو و سپید و گل
و سک و خطمی و گل ارمنی و ماش و صندل و اکلیل الملک
طلا کنند

طلا کنند و اگر با آن ورمی باشد فصد کنند و ماش و مغاث و گلنار
و اقاقیا و فوفل یا سفیده تخم مرغ طلا کنند اگر با آن
تفرق اتصالی نباشد بماش و مغاث و صبر و امثال ان طلا کنند
و اگر ورمی باشد فصد کنند و نیم درم مومیایی با اب گرم بخورند و اگر ضربه
و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و گلاب
و روغن گل بر سر بمالند با ورق گل نار و پوست انار و سرکه و گلاب
بجوشانند و با اندک مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود
و از ان نزف دم حاصل شود قرص کهربا و قرص گلنار با رب به تناول
کنند یا گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان هر یکی درمی بکوبند
و با رب سیب تناول کنند و اگر بر عضله واقع شود بابونه و اکلیل الملک و
شبت و خطمی بجوشانند و اب و ثفل آن استعمال کنند و اگر بر عصب واقع شود
روغن زنبق و نسرین و دنار و ین بمالند و اگر از ان التوا عصب حادث شود
مقل و خطمی و مرداسنگ با زیت طلا کنند اما داخلیون بنهند و اگر کسی را تبا
زیانه زده باشند پوست گوسفند که فی الحال باز کرده باشند و هنوز
گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بگلاب و اب سرد
ترکنند و بران نهند و اعضا را نیک دلک کنند
اگر پیکان در عضوی رود و از ابگلبتین بیرون ارند و صبر و انزروت

[illegible]

و کندر و مر و ران کنند و اگر خار و ابگینه در اعضا رود و بیرون نتوانند آورد زراوند و
جوج و اشق و کندر و بیخ نی و علک بطم و زفت و راتینج بعضی یا مجموع با عسل
طلا کنند اگر بسبب ملاقات چیزهای درشت و کشیدن ریسمان
پوست خراشیده شود فصد یا سلیق کنند و خرقه بگلاب ترکنند و بران نهند
و مرداسنگ و گل ارمنی با گلاب و روغن طلا کنند یا روغن گل
بمالند و مورد و گل سحق کنند و بر آن افشانند یا مرهم مرداسنگ
و اسفیداج با روغن گل و بنفشه و سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بر ان
نهند و اگر بسبب عرق حار در جالیس و عانه و اطراف انثیین سحوج حارش
شود روغن خار و بر آن بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و ورق گل سپید و گل
و بنفشه بکوبند و بر آن افشانند و شراب عناب و بنفشه تناول کنند
و از گوشت و شیرینی احتراز کنند عضوی که باتش بسوزد
علاجش انست که در حال سفیده تخم مرغ بر آن ریزند و خرقه کتان بگلاب
ترکنند و بدان اندازند و عدس بجوشانند و بسایند و بدان طلا کنند یا گل
ارمنی با سرکه و گلاب یا اسفیداج و مرداسنگ با سرکه بمالند و اگر بسبب
اب گرم و روغن گرم سوخته شود پیش از انکه ابله کند اب زیتون شور کرده
و خاکستر و گلاب سرد کنند و بر آن نهند و اگر ابله کند مرهم اسفیداج یا بوره
بمالند یا ارد جو با سفیده بیضه و اگر عضو بواسطه برد بسوزد و اب شبار کدو
با شیره تخم کدو

با شیره تخم کدو با سکنجبین تناول کنند و اغذیه حامضه و کدو و اسفناج
خورند و ان موضع را حجامت کنند و بمرهم خطمی طلا کنند و اگر بسبب
ملاقات افتاب بسوزد مرهم حلی و مرهم کافور بمالند بسبب
برودت سرمای سخت چون بعضو رسد پوست سخت کند
و مسام ببندد و حرارت دوم و بخارات محتقن گرداند و موجب تعفن
اعضا باشد پس اگر سرما برسد و عضو متورم نشود و اعضا را بپوستین
و نمد گرم گردانند و بحمام گرم روند و خوردنیهای گرم گردانند و نخودات
با کبک و تیهو و گنجشک با شیره خشخاش و نوابل خورند اما اگر عضو متورم
گردد و با بابونه و شبت و کندم و اکلیل الملک و سبوس و کاه و شلغم و کر
نب و شبح و مرزنجوش و برگ ترنج یا سیف و حلبه بجوشانند و عضو متورم
بران نهند و اگر سیاه یا سبز شود نشترهای عمیق زنند و در اب گرم نهند
تا خون از آن روان شود و بعد از ان گل ارمنی با سرکه و گلاب طلا کنند و
بعد از شبانروزی با اب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانچه نزدیک
باشد که انگشتها بیفتد اطراف سلق و زرنیخ و کبریت بجوشانند و در روغن
و بر آن نهند و ببندند تا انچه متعفن شده باشد بیفتد انگاه روباه ترنجبین
و خطمی و خبازی بکوبند و با روغن بنفشه بران نهند و بعد از آن بعلاج قرحه
مشغول شوند سبب بزرگ شدن و خارپدن

انگشتان از احتقان فضلات بخارات بود بواسطهٔ برودت هوا و علاج او
آنست که گلقند و سکنجبین بزوری تناول کنند و زنگ و سبوس و سلق بجوشا
نند و انگشتان بدان بشویند و بابونه و اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس و انجیر
بجوشانند و انگشتان در و نهند یا انجیر در شراب بجوشانند و ضماد سازند
و اگر رنگ انگشتان تیره شود نشتر زنند تا خون آید و عدس در زیت بجوشا
نند و طلا کنند تعفن و فساد باشد که در اعضا ظاهر شود بسبب
ضعف روح حیوانی باشد که مانع آن شود یا بسبب سموم یا اورام ردیه که مادهٔ
آن سمّی باشد پس اگر بینند که رنگ عضو متغیر شود و نضارت او زایل میشود و
ابتدای تعفن باشد از افوفل و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل و سرکه
طلا کنند و فصد عروقی کنند که در مقابل آن عضو باشد یا حجامت و ارسال
علق کنند و اگر تابستان بود در مواضع بارده ساکن شوند و خیار و کدو و برگ بید
بر خود نهند و کاهو و کاشنی و خیار کدو تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو
سیاه شود و سترخی گردد و از زمان ادویه اکاله استعمال کنند تا گوشت متعفن
زایل گردد و پاک شود و از زمان مرهمی که گوشت برویاند استعمال کنند و اگر
تعفن زایل نشود و زیاده گردد داغ کنند و اگر بهیچ معالجه به نشود آن عضو قطع کنند
تا دیگر اعضا سالم ماند در جذام و امراض جلدی
علتیست بد و مسری است از آن جهت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله

علیه و آله و سلم فرموده فرّ من المجذوم کما تفرّ من الاسد
و این مرض را نیز داء الاسد گویند و آن از غلبه و کثرت و احتراق سودا حادث
شود و مزاج و هیئات و شکل اعضا متغیر گرداند و باشد که فساد او بمرتبه رسد
که اعضا از هم فرو ریزد و باشد که منقرح شود و این علت چون مستحکم شود
برء آن متمکن نباشد و سبب فاعلی این علت حرارت مفرط و سوء المزاج کبد باشد
و سبب مادی آن تناول اغذیه سوداوی بود علامت ابتدای جذام حمرت لون
بدن باشد خصوص روی و مایل بسیاهی و کمودت بود و ضیق نفس و بحّت صوت
و باریک شدن موی و ریختن و نتن عرق و خبث نفس خوابهای مایه و سطبر
شدن لبها و ظهور غدد در اعضا و ترقیدن ناخن بود علاج آن در ابتدا فصد
و د اجلیین و الحلیین و رگ لیین گوش زنند و خون بسیار بیرون کنند
چنانچه بغشی انجامد و هر روز جلابی از نیلوفر و تخم کاشنی و بالنگو هر یک سه درم
در نبات و ترنجبین هر یکده درم تناول کنند و غذا اسفناج و نخود با شیره
مغز بادام و اسفاناج خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله یا ترید و
افتیمون یا مطبوخ غاریقون یا ایاره و شحم الحنظل تلبین کنند و مدت دو روز
بعد از آن که هفته ای از تنقیه بگذرد ماء الجبن یا این سفوف یا شامند سفوف هلیله سیاه
و کابلی هر یک پنج درم غاریقون سه درم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس
و گاوزبان هر یک یک درم و نمک نفطی و سنگ لاجورد هم یک درم دیگر بکوبند

و سه از آن شربتی باشد و بعد از تنقیه مکرر استحمام کنند و بابونه و
شبت و اکلیل الملک بجوشانند و اندام بدان بشویند و بروغن بنفشه
و کدو و بادام می مالند و پیه روباه و خرس و بط و مرغ و مغز ساق گاو نیز
مفید بود و اغذیه مثل گوشت بزغاله و مرغ و باچه و شیر و ماهی تازه خورند
و حسو از نشاسته و شکر و روغن بادام نیز مناسب بود و تریاق فاروق
و تریاق اربعه احیانا تناول کنند و گوشت افعی و خمری که در آن افعی مرده
باشد و شیر بزی که جوان و سرخ باشد عظیم مفید بود و از بقول کاهو و کاشنی
و خیار مناسب است و در مواضع حاره رطبه مسکن سازند و از جماع و مساکن بارده
پا احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن مداومت فصد و
اسهال بود و قی در هفته دو نوبت و بدن را بدین ادویه طلا کنند کبریت قسط
هر یک ده درم ورق صنوبر حب الغار هر یک پنج درم بکوبند و باب ورق
چوز طلا کنند مازوی سوخته موریچ هلیله سیاه سوخته هلیله تساوی
بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت برص آن باشد که سپیدی از بدن انسان جدا
شود سفیدی بود که در بدن پیدا شود و بسبب ضعف قوت متغیره و غلبه
بلغم و سوء المزاج بارد که آن عضو را عارض میشود علامت او آنست که نرم و براق
و سفید و مویی که بر آن رسته بود و گوشت آن هم سفید باشد و آن موضع
از دیگر بشره فروتر باشد و اگر سوزن بدان زنند جای خون رطوبتی بیرون آید
علاج آن هر روز

علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و کلنگبین تناول کنند
و غذا نخوداب با توابل خورند و بعد از نضج استفراغ بلغم به حب ایاره
یا بایین حب سفت صبر اسقوطری مثقالی زنجبیل سفید ماهی زهره ایاره
فیقرا هر یکدرمی شحم الحنظل مقل مصطکی دانگی و نیم حب النیل نیم درم مجموع
را بکوبند و با آب کرفس سرشند و حب سازند و بعد از آنکه فرو برند شربتی
گرم از شکر بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل کبیر و مثرودیطوس
تناول کنند و زرنیخ و اشنی و خردل و شونیز و بوره و شیطرج و
کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندش با سرکه طلا کنند و زفت و نفط
سفید و خربق سیاه و سفید و مویزج و تخم ترب و بصل الفار نیز مفید
بود یا ادویه مقرحه مثل ذراریح و عسل و بلادر و زنا خیار و تخم ترب و سیر
و سرگین کبوتر و مازریون با سرکه طلا کنند و اگر مفید نیفتد آب مازو طلا کنند
پس آب ترنج و بعد از آن خبث الحدید و مرو در آب پوست انار بجوشانند
هر یک درمی طلا کنند تا رنگ آن زایل شود بارو ناس و نیل و خبث
الحدید و بوره و کبریت و وردی احمر هر یک ۴ درم با سرکه طلا کنند
سفیدی باشد بسبب رطوبت محترقه که طبیعت از او دفع کند و بهق سود
زایل کند و بخلاف برص و علامت او آنست که سخت سفید و براق
نباشد و با اندام راست بود و چون سوزن فرو برند خون برآید

وموی آن موضع سیاه بود واکثر شکل آن مدور بود علاج آن هر روز جلابی
از راز یانه وبالنگو وکلقند تناول کنند وبعد از نضج اسهال کنند ودر برص ذکر رفت
طلا کنند واگر چیزی درشت بمالند وبعد از آن شحم حنظل وقنطوریون رقیق
طلا کنند مفید افتد   نشانهای سیاه بود که در بدن ظاهر شود بسبب
صفرای محترقه واین مقدمه جذام باشد وعلامت او آنست که چون از آن
بمالند چیزی همچون سبوس از آنجا جدا شود ورنگ آن مایل بسرخی بود
علاج آن در ابتدا فصد کنند وتلیین طبعت بمطبوخ افتیمون وحب ایارج کنند
واستحمام وترطیب بدن کنند وپوست بیخ کبر وحرمل وخربق سیاه و
شیطرج وزاج وکبریت وزرنیخ طلا کنند   نشانی بود که بر روی بیبی
افتد وعلامت باشد بسیاهی وآن بسبب سوداء حراقه اخلاط بود علاج آن فصد
باسلیق کنند وتلیین طبعت بمطبوخ افتیمون وغاریقون وحب ایارج وبعد
از تنقیه تخم خربزه وحرچره وقسط وبوره وفلفل وبادام تلخ با آب معصفر طلا کنند
یا بیخ نی وتخم ترب وحرچره هر یکی برابر کنند شش ۳ درم بکوبند وبا سرکه با آب
باقلا وعدس وپوست تخم مرغ وشنج سوخته واشنان بکوبند با آب گرم
طلا کنند واگر مستحکم شود فلفل وقسط وبوره وبیخ سوسن هر یک ۳ درم
وتخم ترب یکدرم بکوبند وبا سرکه طلا کنند ویکشب رها کنند ودر روز دیگر
آبی که در وی سبوس ووپر سیاه وغان جوشانیده باشند بشویند
بازنیقی بجناکشند

بازنیق بجنابکشند وبادام تلخ بسایند وبا سرکه طلا کنند
                خیلان خالهای سیاه باشند وبرنگ نقطه خرد
سیاه بود که بر روی افتد ومنش قطعه سیاه متدیر وگاه باشد که
همچون کلف بهم شود وسبب حال دم محترق باشد که از نوبات
عروق بیرون آید ومحتبس شود وسبب شکل منش دم سوداوی بود علاج
آن فصد واسهال طبعت کند بود وبعد از تنقیه ادویه که در کلف ذکر رفت
بکار دارند واگر خال بادویه زایل نشود وسوزنی در وی زنند تا خون بیرون
آید ونمک وسرکه بشویند وبعد از آن ادویه مذکور طلا کنند
سرخی باشد شبیه بلون جذوم که در روی ظاهر شود وسبب احتباس
بخارات که از دم متصاعد شود وعلاج آن فصد کنند وارسال علق وتلیین
طبیعت بمطبوخ هلیله وزرد وار ابا آب گرم وسبوس بشویند واگر مزمن باشد
بصابون طلا کنند وبا آب گرم وسبوس بشویند وآب سرو تر
سازند واز مساکن بارد احتراز نمایند
اثری که بر بدن از قروح وآبله بماند ومرداسنگ بروغن گل پرورده و
آرد نخود وبیخ وبیخ نی واستخوان پوسیده وقسط وتخم خربزه با آب
باقلا طلا کنند یا مرداسنگ واسفیداج با سرکه ورز هم کار طلا کنند
خضرت وسیاهی که بسبب ضربه وسقطه حادث شود وبعد از سکون

الم وجراحات باقی ماند فصد کنند و بورهٔ ارمنی با سرکه طلا کنند واگر
پاپاها بوره بشویند و علک و انباط طلا کنند و اگر خون در زیر پوست
بسته شود بنجا فند و بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما وشم که نیل و مدا
دو و امثال آن کرده باشند و خواهند که زایل شود با آب گرم و صابو
ن و بوره بسیار بمالند و علک بطم با عسل طلا کنند و هفته رها کنند
پس با آب گرم و نمک و سرکه بشویند و باز همان طلا کنند یا بوره و
کندش و صمغ الو با سرکه طلا کنند یا سوزن در آن بزنند تا خون بیرون
آید و نمک سوده بمالند و بعد از آن بوره و علک بطم طلا کنند یا مرهم زنگار
با دنبه بر وی نهند تا موضع مجروح شود پس مرهم مدمله بنهند
اگر پوست سر متشنج شود و در آن چو بها پیدا شود بسبب ملاقات بآب
یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال بآب شور و شبهی علاج آن اغذیه واشربه
مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر
مالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش بجوشانند و سر بدان بشویند و لعاب
بنگو و خطمی طلا کنند و اگر با آن حمرت و خارش بود بسبب آن امتلای دماغ باشد
علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب ایاره و حب بنفشه و امثال آن و بعد از تنقیه
ادویهٔ مذکوره استعمال کنند   اگر پوست بشره بغایت
خشک شود و از آن پوسته ها چون سبوس جدا شود بسبب آن خلطی سوداوی بود

علاج آن هر روز جلابی از بنفشه

علاج آن هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و بیخ مهک و تخم
تناول کنند و غذا ابزماش و نخود با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج
اسهال طبیعت کنند بدین مطبوخ صفت هلیله زرد و کابلی و سیاه هر یک
پنج درم سنا هفت درم بسفایج ترید ورق گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ
مهک هر یک سه درم اسطوخودوس ۴ درم آلوی سیاه و سپستان
هر یک ۲۰ عدد عناب ده عدد مغز خیارچنبر و ترنجبین هر یک
۱۵ درم و بعد از تنقیه ترطیب بدن بماء الجبن و کثرت استعمال الحمام
و تدهین بروغن بنفشه و کدو و پیه مرغ و مغز ساق گاو کنند و از اغذیه
غلیظه و مولدات سودا احتراز نمایند تا بجذام نینجامد
در امراضی که تعلق بموی دارد   سبوسه باشد که در سر حادث شود و
بسبب بخارات که از مواد بلغمی یا سوداوی متصاعد گردد علاج آن تنقیه
بدن کنند از اخلاط و بعد از آن هر روز سر با آب خطمی سفید و برگ چغندر
و آرد باقلا و ورق کنجد و اندکی بوره بشویند یا سر تبرا شند و بروغن
گل و اندکی سرکه بمالند یا زهرهٔ گاو و طین اقلیمیا با سرکه طلا کنند
علتی است که موی بریزد و اگر پوست نیز با موی جدا شود از داء الحیه گویند
و حدوث این مرض از مادهٔ ردیه باشد که در منابت شعر استقرار یابد
و غذا موی منع کنند و اگر این ماده محترق باشد علامت آن حمرت

لون و غلظ و عسر نبض و غلظ قاروره بود علامت آن فصد کنند و بشراب و عناب
و آب انار بین تناول کنند و موضع را با آب زوفاء تر بخرقهٔ درشت بمالند یا
بخار عنصل و سیر و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود علامت
آن علامت غلبهٔ بلغم بود علاج تنقیه بدن بحب ایارج فیقرا یا بمطبوخ زبد و
غاریقون کنند و غرغره بخردل و سکنجبین عنصل تنقیه بود و موضع را بکف الخشن
و پوست فندق سوخته و بخار عنصل و با بادام تلخ و حب البان طلا کنند
و اگر از ماده سوداوی بود تا بدین طبیعت کنند بمطبوخ افتیمون بواسطهٔ خردل
و موضع را بسیر و پیاز بمالند و کبریت زرد و خردل و مرزنجوش تخم و خاکستر
سم بز و برگ نعناع سوخته با روغن زنبق و نار دین طلا کنند و اگر از ماده
صفرا بود علامت آن صفرت موضع و پوست و قلّت جلد آن بود و با آن
تلخی دهن و تشنگی بود علاج آن هر روز موضع را با آب سلق و برگ سدر
و اسپوس بشویند و تنقیه بمطبوخ فواکه کنند با سقمونیا یا مطبوخ هلیله با تخم
تره و افسنتین و بعد از تنقیه موضع را بخرقهٔ درشت بمالند تا سرخ شود
آنگه سیر بکوبند و با روغن زنبق طلا کنند و اگر پیه شیر و خرس و اگر با سرکه
بمالند و طلا کنند با سر مگس و را آن موضع بمالند موی بر دماند
همین علاج بود و در آن تدهین بروغن بنفشه و کدو مناسب بود اما اگر
ریختن موی بسبب ضیق مسام باشد بروغن استعمال نکنند و بوره
و زهرهٔ گاو

و زهرهٔ گاو و علک و شبح و قیصوم سوخته بمالند یا بپنج نی و استه اخر ماه و سمه بجموع
سوخته با روغن زنبق طلا کنند گاه باشد که موی بسبب قلت
غذا و نقصان بخار دخانی بریزد چنانکه در نقاهت و سل و دق و علامت آن
تقدم اسباب محلله و مقاسات امراض بود علاج آن تناول اغذیه جیده
الکیموس و کثیرة الغذا بود و استحمام و شستن موی بخطمی و برگ بید و مورد
و تدهین بروغن بنفشه کنند و اگر بسبب ضیق مسام بود یا بواسطهٔ ملمس و کثافت جلد
علامت آن جعودت و غلظ شعر بود و موی را بقوت بر نتوان کنند
علاج آن مداومت استحمام و تدهین بروغن بادام و بابونه کنند و با بادام سوخته
و شبح سوخته با زیت بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام بسبب رطوبت بود علامت
دقه و سرعت انتشار بود و چون بکمیز بدلی آنکه قوت کنند جدا شود علاج آن کثرت
استحمام بود و دلک موضع بخرقه‌ها درشت و بعد از دلک بر نجانه یف و شبح و با
دام تلخ بسوزانند و با زهرهٔ گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه مرطبه و لبنیات
احتراز کنند و توابل در طعام کنند و اگر بسبب تخلخل بدن و سعهٔ مسام موی
بریزد زیرا که بخاری که ماده موی است مستفرغ شود علاج آن استعمال روغن
آمله و مورد و بلیله و ماش و ما باشد تا جلد را کثیف گرداند آنست
که موی سر زایل شود و از آن در پیری باشد علاج پذیر نباشد و اگر نه در اول
آن خویش بکشد بود اسباب و علاج همچنان باشد که مذکور رفت

سفید شدن موی اگر سبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد
و وقت آن بعد از چهل سال بود و اگر پیش از آن سفید شود تنقیه بدن کنند
از بلغم و هر هفته قی کنند و از اغذیه بلغمی احتراز نمایند و قلایای متوبه
و گوشت بزینه و کبک و تیهو و کبوتر و گنجشک و گوشتهای شکاری مفید بود
و احیانا اطریفل و هلیله مربی تناول کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود تحقق
خضابات استعمال کنند اگر موی شکافته شود بسبب یبوست
کثرت استحمام مفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب بنگو و بهدانه
و مرور شک طلا کنند و اگر با فراط باشد تنقیه بدن کنند مواد سودا
و فرط شعر اگر خواهند که موی دراز شود
بورق کنجد و کدو بشویند و روغن مورد و روغن غار بمالند و مورد و گل
و آمله بکوبند و بر موی ریزند و اگر موی ریش و ابرو کم باشد یا دیر برآید
حب الغار و حبة الخضراء و مغز بادام تلخ بسوزانند و در آن موضع بمالند
یا غالیه یا پیه گرگ و خرس و شونیز سوخته بمالند و اگر خواهند که موی بر عانه
و بغل بر نیاید بخون سلحفاة یا زغ یا خایه موش طلا کنند یا افیون و
بنج و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که بی استره موی استرند آهک
سفید و آب برزده رطلی و زرنیخ و خاکستر هر یک ۲ درم بکوبند و با آب
گرم طلا کنند اما باید که پیش از آن که طلا کنند و بعد از آن موضع را بروغن
گل بمالند

و

ل بمالند با آهک با یکده درم و زرنیخ ۳ درم بشیره جونیک سحق کنند و بعد
از آن با آب باقلا بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود مرداسنگ ده درم
و مازو و آمله هر یک پنج درم بکوبند و با آب مورد طلا کنند یا هلیله و آمله و ورق
سدر و کز و مازو بکوبند و بر موی مالند و اگر خواهند که موی باریک شود
بآرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که سیاه شود وسمه ۱۵ درم
حنا پنج درم بسایند و بروغن چرب کنند با آب گرم بسرشند و رها
کنند تا خمیر آید و شب بر موی مالند و بامداد با آب مورد بشویند
شقایق و گل و باقلا سحق کنند و روغن شیره بر سر آن کنند و در آفتا
ب نهند و هر روز سه نوبت می سایند تا ده روز بگذرد و بعد
از آن در موی مالند پنج درم لادن و ۲ درم روغن مورد اندازند
و شبانروزی بگذارند پس با آتش نرم بجوشانند و بموی مالند
بهار جوز و مقل هر دو بسایند و با روغن زیت در موی مالند
جوز سرو و در سرکه خیسانند دوازده درم مازو و زیت خیسانیده
در سیاه و شان و شبه [illegible] و اقاقیا و آمله هر یک شش درم
سوخته پوست جوز تر هر یک ده درم بکوبند و با آب بسرشند بمالند
و اگر موی چنان نماید که چرب است و دستار و کلاه چرکن کنند بقی عار
ت باید کرد و بعد از قی اطریفل کبیر تناول کنند و سر با آب دریا

و آب نمک و بوره بشویند یا سبوس و نوشادر با مورد و بلوط و جوز سرو
با آب بجوشانند و سر بدان بشویند اگر خواهند که روی پاک
و سفید گردد هر بامداد سکنجبین با شراب سیب شامی با گلاب تناول
کنند و گوشتهای سبک با پیاز خورند و از اغذیه غلیظه و حریقه احتراز
نمایند و آرد باقلا و نخود و جو و ترمس و مغز بادام تلخ هر یک ده درم
کثیرا پنج درم بکوبند و بشیر بسرشند و در روی مالند یا بیخ نی و تخم خربزه
و پوست و عدس و اشنان و در اندرون خیار کنند و برده [illegible] متساوی
بکوبند و با آب جو طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ شود گوشت
بره و شیر بز و پیاز و سیر و امثال آن تناول کنند و استحمام کنند و روی
با آب گرم بمالند اسفیداج و صابون و لک و در روی بمالند
اگر سبب فساد مزاج طحال یا کبد باشد علامت آن ضعف اعضا باشد
و علاج آن تقویت آن اعضا بود و اگر سبب غلبه فضلات بود چنان که در
ن علاج آن گفته شد و اگر سبب کثرت تناول چیزی بود که موجب تغیر
لون بود چنانکه از کثرت اکل بادنجان و کرنب سواد لون حادث شود
و از تناول ادویه حاره صفرت لون و از آبهای بد و اکل طین همچنین
لون متغیر شود علاج او آنست که از اشیایی که موجب آن تغیر است
اجتناب نمایند و اصلاح غذا و استعمال حمام کنند و ادویه محلله مثل تخم
خربزه و سبوس

۷۹,۱۱,۱۱